
تسلية العباد


بسم الله الرحمن الرحيم

تسلیه العباد

نویسنده:

شیخ زین الدین عاملی شهید ثانی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تسلیه العباد

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۸۷۷۳/۲/۱/۱/۱

سرشناسه : شهیدثانی زین الدین بن علی ۹۱۱ - ق ۹۶۶

عنوان قراردادی : [مسکن الفواد (فارسی]

عنوان و نام پدیدآور : تسلیه العباد[چاپ سنگی]شهید ثانی ترجمه اسمعیل مجدالادباآ خراسانی تصحیح مشهدی عبدالحسین تاجر تبریزی کاتب عبدالحسین بن نصرالله وضعیت نشر : مشهدباهتمام مشهدی عبدالحسین تاجر تبریزی ۱۳۲۱ق (مشهد: دارالطباعه آستانه رضویه

مشخصات ظاهری : [۱۵۰] ص ۲۱/۵X۱۵س م یادداشت استنساخ : همراه با نشوه الوداد در یک مجلد صحافی شده است مشخصات ظاهری اثر : نسخ

صحافی جدید، جلد مقوایی روکش گالینگور قهوه ای یادداشت عنوانهای مرتبط : تسلیه العباد فی ترجمه مسکن الفواد

مسکن الفواد

عنوانهای گونه گون دیگر : تسلیه العباد فی ترجمه مسکن الفواد

شماره بازیابی : ۸۷۷۳ ن ۱ ث ۵۵۴۷۲

پیشگفتار مصحح

بسم الله الرحمن الرحیم

انسان این اشرف مخلوقات از هنگامی که نعمت وجود را از منبع فیض و برکت که همان پروردگار یکتاست ، دریافت و در مسیر تکامل و رشد گام نهاد ، بتدریج با حقایق و واقعیات این جهان خاکی که جزئی از ناموس و سرشت طبیعت است ، آشنا گردد .

کودک اولین لحظه وجود خود را به این دنیا با گریه اعلام می دارد و آخرین لحظات حیات خود را نیز با گریه فرزندان و دیگر وابستگان و نزدیکان به پایان می رساند .

این سنت پروردگاری است که مقدر فرموده نوع بشر در عین تنعم و بر برخورداری از نعمات وجود و حیات ، همواره گرفتار سختیها و کاستیها و مشکلات و مصائب بوده باشد فلن تجد لسنه الله تبدیلا و لن تجد الله تحویلا البته این مشکلات خود جزئی

از سیر طبیعی زندگی بشر می باشد

تا بدین وسیله انسان خاکی در برابر مشکلات طاقت فرسا ، مقاومت و ایستادگی نموده و بدین وسیله به اوج تعالی برسد . این امتحان و آزمایش جزئی از سنت پروردگاری است تا صابران بر مصائب و بلایا از ناشکیبان شناخته شده و اجر و پاداش اخروی فزونتری را احراز نمایند .

خداوند در آیات متعددی از قرآن کریم صابران را وعده اجر و پاداش بی حساب فرموده است . می فرماید :

و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین (۱)

ولیبلی الله ما فی صدور کم و لیمحص ما فی قلوبکم . (۲)

و لتبلون فی اموالکم و انفسکم . . . . . و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور . (۳)

لیبلو کم ایکم احسن عملا . (۴)

احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون . (۵)

بدین خاطر مشاهده می کنیم که بندگان برگزیده خداوند همواره در معرض بیشترین گرفتاریها و مصائب قرار می گیرند و بر طبق روایات اسلامی نسبت مستقیمی میان ایمان و بلاء وجود دارد ، یعنی انسان به اندازه ایمان خود به پروردگار ، گرفتار رنج و محنت می شود .

پیامبر (ص) می فرماید : نحن معاشر الانبیاء اشد بلاء و المومن الامثل فالامثل و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله له ، تلذذ به اکثر من تلذذه بالنمه (۶)

ما گروه پیامبران شدیدترین بلاها را تحمل نموده و مومنین نیز هر کدام به مقدار ایمان خود از آن بهره می برند و هر آن کس مزه بلا را چشیده

و به آرامی تحمل نموده و دم بر نیاورد ، خداوند آن تحمل و صبر را ذخیره او نموده (و در عوض رحمتی بر او نازل می فرماید) که لذت و گوارایی آن بیش از نعمت باشد .

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : انما یبتلی المومن فی الدنیا علی قدر دینه - اوقال - علی حسب دینه (۷)

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید : ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا (۸) .

زندگانی بر گزیده ترین افراد بشر ، یعنی پیامبران و امامان - علیه السلام - همواره الگویی برای ما خواهد بود ، زیرا با سیر در تاریخ زندگانی آنان از آدم علیه السلام تا خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و با در نظر گرفتن مصائب نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و دیگر مبعوثان پروردگار ، در خواهیم یافت که سختی و محنت و گرفتاری و بلا- جزئی از زندگانی مومنین و رهروان راه حقیقت است . پیامبران اسلام صلی الله علیه و آله در راه رسیدن به هدف و نشر اسلام به حدی سختیها و رنجها را تحمل نمود که می فرمود : ما اوذی نبی مثل اوذیت .

لیکن پیامبران در همه حال صابر و شاکر بوده اند و هرگز لب به شکایت و اظهار ناراحتی نگشودند ، زیرا بخوبی از اجر صابران و پاداش بلا دیدگان آگاه بودند .

یکی از سخت ترین و جانکاه ترین آنها همان مصیبت از دست دادن پاره دل و جگر گوشه یعنی عزیزترین موجود در جهان برای انسان می باشد ، محنتی که جز صدیقین

تاب تحمل آن را ندارند . لذا روایات فراوانی در تجلیل از مقام پدران و مادران صابر آمده است . البته گریه و زاری و اظهار غم و اندوه بر عزیز از دست رفته هرگز از اجر و ثواب مصیبت دیده نمی کاهد ، زیرا ناشی از شدت علاقه به عزیز دلبند خود بوده و نشانه ای از عطوفت و نرمی دل می باشد و مصیبت دیده ای که در عین گریه و زاری ، راضی به قضا و قدر پروردگار بوده باشد اجر و ثواب فراوانی خواهد داشت ، از این روست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگامی که به مصیبت فرزند خود ، ابراهیم ، گرفتار شد فرمود :

تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب . (۹)

چشم گریان می شود و قلب غمگین ، لیکن سخنی نمی گویم که غضب پروردگار را باعث شود .

همچنین تفقد و اظهار همدردی و شرکت در غم و اندوه دیگران و آنچه که باعث کاهش غم و غصه مصیبت زده را فراهم می آورد ، از اجر و پاداش فراوانی در نزد پروردگار بر خوردار است . ابن مسعود از پیامبران صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود :

من عزی مصابا فله مثل اجره (۱۰)

هر کس داغداری را در مصیبتش تسلیت گوید : پاداشی برابر پاداش مصیبت زده خواهد داشت همچنین ابن برزه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود :

من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنه (۱۱)

هر کس داغداری را تسلی دهد ، خداوند در بهشت بر او جامه

ای از برد خواهد پوشاند . .

از آنانی که به درد و مصیبت جگر گوشه و عزیز خود گرفتار آمد ، نویسنده کتاب ، مرحوم شهید ثانی (ره) می باشد که همواره فرزندان خود را در سنین کودکی از دست می داد . از این رو از بهره مند شدن از نعمت فرزند ناامید گردید ، او در مواقع با نوشتن کتاب مسکن الفواد در درجه اول قصد تسلی خاطر شکسته و افسرده خود را داشت ، لذا به جمع آوری احادیث و روایات و وقایع تاریخی در باره سختیها و درد و رنج ، پرداخت و در این راه مجموعه ای بسیار جالب تقدیم خوانندگان خود نمود .

این کتاب از هنگام تالیف مورد توجه قرار گرفته و بسیاری از نویسندگان از روایات و گفتارهای آن در کتابهای خود استفاده نموده اند و بزرگانی همچون علامه مجلسی در بحار الانوار (۱۲) شیخ حر عاملی در کتاب الجواهر السنیه (۱۳) ، علامه نوری در مستدرک الوسائل ، خوانساری در روضات الجنات (۱۴) ، سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه (۱۵) ، شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه (۱۶) ، اسماعیل پاشا در ایضاح المکنون (۱۷) ، ابن العودی در بغیه المرید و شیخ یوسف بحرانی در لولوه البحرین از این کتاب یاد کرده و آن را مورد مدح و ستایش قرار داده اند .

نویسنده کتاب

او شیخ زین الدین بن علی بن احمد بن محمد بن علی بن جمال بن تقی بن صالح بن مشرف عاملی شامی طلوسی جبعی مشهور به شهید ثانی است . او در ۱۳ شوال سال ۹۱۱ ه

– ق در خانواده ای که نسل اندر نسل همگی از اکابر علما و بزرگان امامیه بودند به دنیا آمد . تنها فرزند او که از مرگ زودرس نجات یافت ، شیخ بن زین الدین می باشد که از علمای بزرگ شیعه بوده و کتاب او به نام معالم الاصول از شهرت فراوانی بر خوردار می باشد و تاکنون به عنوان یکی از کتابهای درسی حوزه های علوم اسلامی به شمار می آید .

مرحوم شهید در نهایت فقر و تنگدستی روی به درس آورد و در حالی که مجبور بود برای امرار معاش شبانه کار طاقت فرسا کشاورزی را انجام دهد ، در عین حال نزد بزرگان شیعه و سنی به تحصیل پرداخت و مراتب علمی را به دست آورد . مدتی در استانبول به تحصیل اشتغال داشت و سپس بر اثر نبوغ علمی او تدریس مدرسه نوریه بعلبک به عهده او گذاشته شد و او مدت ۵ سال مذاهب پنجگانه را تدریس نمود . وی در طول زندگانی علمی خود ، بیش از ۸۰ کتاب تالیف نمود که کتاب الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه از شهرت فراوانی برخوردار بوده و تاکنون به عنوان کتاب درسی در حوزه های علمیه متداول است .

آوازه و شهرت شهید در جبل عامل موجب شد که دشمنان او وجود او احساس خطر نمایند لذا علیه او به دسیسه و توطئه پرداختند تا آنجا که در سال ۹۶۶ ه – ق هنگامی که در مراسم حج در مکه شرکت داشت ، وی را دستگیر و روانه استانبول نمودند . لیکن از آنجا که احتمال ثبوت برائت و

بیگناهی او را می دادند وی را در راه به شهادت رسانده و سر مبارك او را به استانبول حمل نمودند (رحمه الله علیه رحمه واسعه) . وی در هنگام شهادت ۵۵ سال داشت .

ترجمه کتاب

برای نخستین بار کتاب مسکن الفواد توسط نویسنده ای به نام میرزا اسماعیل مجد الادبا که شاغل منصب مستوفی دیوان اعلی و معارف کارگزاری اول خراسان در دوران سلطنت مظر الدین شاه قاجار و در دوره ولایت شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان بود به فارسی ترجمه گردید .

مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه می نویسد .

تسلیله العباد ترجمه مسکن الفواد شیخ شهید توسط اسماعیل خان دبیر السلطنه ملقب به مجدالادبا از معاصرین و مجاور آستانه رضویه می باشد که در سال ۱۳۲۱ پس از چاپ ترجمه در گذشته است . (۱۸)

روش تحقیق

در تحقیق کتاب از نسخه چاپ سنگی که هم اکنون در دسترس می باشد و در ذی الحجه سال ۱۳۲۶ به خط عبدالحسین بن نصرالله کتیبه نویس آستان قدس رضوی نوشته شده استفاده نموده ایم همچنین تمام متن فارسی ترجمه با متن اصل عربی آن که توسط موسسه آل البیت ع تحقیق و به صورت منقحی به چاپ رسیده مطابقت داده شده است از آنجا که در بسیاری از موارد روایات و احادیث با کاستیها و نقائصی همراه بود ، بدین خاطر کلیه روایات را به خاطر حفظ امانت و جلوگیری از نقص یا زیادت در احادیث و روایات آنها را از متن عربی و از منابع اولیه آن نقل نموده ایم در بعضی موارد که ترجمه نارسا یا ناقص بود جهت استواری متن ، ترجمه یا جملات یا کلمات اضافه شده را در میان علامت آورده ایم .

در پایان شایسته است از راهنمایی دوست دانشورم جناب آقای باقری بیدهندی در تصحیح این کتاب

و نیز جناب آقای اکبر ایرانی مسول محترم دفتر نشریه میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که انتشار این اثر را در عداد متون آن دفتر قرار داند نهایت تشکر و سپاس خود را ابراز نمایم .

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین

محمد رضا انصاری

قم - ربیع الاول ۱۴۱۶ .

پیش گفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس هر بنده ارزنده سزاوار و زیبنده ذات اقدس خداوندی جل شانه است که حکم فنا و زوال بر تمام عباده رانده و امرش را در ایشان بر وفق حکمت و مراد جاری فرموده ، صابران بر قضا و قدر خویش را وعده سعادت و ثواب داده و نارضایان خواست و اراده اش را وعید پاداش نکال و عقاب نهاده و دلهای عارفان را به تدبیر او کام است و بهجت نفوسشان را طوق تسلیم و رضای او تمام و این امر با عجز هر بنده ای است از دفاع امضای او و معارضه با اقتضای او و هر چند جاهلان سر بتابند و بی خردان بر نتابند . پس او را سبحانه ستایش می کنیم بر بوس و رخاء و یاس و رجاء ، از تایید او امداد می جویم و به توفیق او سداد و رشاد می طلبم و شهادت می دهم که نیست خدایی جز ذات یگانه اش که از زن و فرزند و خویش و پیوند بیگانه است و از شریک و شبیه منزه و بر کرانه شهادتی که در گذر بدان اهوال روز حشر و شدائد عرصه بعثت و نشر .

و نیز گواهی می دهم

که محمد مختار - صلی الله علیه و آله الاخیار بزرگوارتر است از همه پیغمبرانی که بشارت رحمت از حق رسانده و بندگان را از سرکشی و طغیان ترسانده اند و داناتر است از تمام رسولانی که امر قضا را صبر و رضا داشته و ترتیب رستگاری دار جزا گذاشته اند درود خدای بر او و آل بی همال (۱۹) او باد که پیشتر همه مردمانند در مقام بلا و سخت ترشان در تحمل رنج و عنا ، و استوار ترشان در راه تسلیم و رضا درودی از خدای منان پیوسته باشد روان پاک و ارواح تابناک شان را یکان یکان .

و بعد از آنجایی که سنخ انسان را موت ابدان حادثه دشوار است و منشا تفرقه آل و تبار ، ارباب عقول در تحملش حیران و خانه صبر و شکیل شان ویران خاصه اگر فرزندی ارجمند که در منزلت نور بصر و پاره جگر و ثمر فواد و شجره مراد و مهجه دلها و محبوب آب و گلها است ، تیر اجل را هدف شود و به معرض تلف در آید و برای امید خلف نپاید و جانها بسوزد و مغزهابر فروزد . لهذا خداوند رحیم رئوف و داور کریم عطوف که بهانه رحمت جوید و لوح گناه بندگان به آب مغفرت شوید ، بر مصیبت او ترتیب ثواب فرموده و از بهره شفاعتش مرو الدین را وعده حسن مآب نموده .

پس از این در این رساله مجملی از آثار نبویه و کلمات ارباب کمالات علیه و پاره ای از اشارات ظاهره و باهره فراهم آورده ام که زنگ از دلهای غمزدگان

بزداید و راه تسلی و شکیب بر چهره مصیبت رسیدگان گشاید ، بلکه ارباب عبرت را از خواب غفلت برانگیزد و گلهای بهجت و رضا بر دامان خاطر عارفان فرو ریزد . و این مساله را به مسکنه الفواد عند فقد الاحبه ولاد نام نهادم و بر یک مقدمه و چند باب و یک خاتمه ارتسام دادم .

اما مقدمه

قسمت اول

پس بدان که عقل آلتی است که خدای عزوجل بدان باید شناخت و دعوت پیغمبران و التزام شرائع ایشان را به دل و جان تصدیق نمود . او است که تحریض بر اکتساب فضائل کند و تخویف از اتصاف به ارتکاب رذائل نماید ، مدبر امور دنیا و آخرت است ، و سرمایه تحصیل دو ریاست فاخره ، و مثل آن چون نور است ، گاهی نزید قومی اندک ، به درجه چشم شب کور ، و گاهی نزد زمره بسیار ، به منزله دیده روشن در وسط نهار ، پس سزاوار است مرکسی را که عقلش روزی است در آنچه بیند با او خلاف نکند و از راه متابعت او به غفلت و هوای خود اعتساف (۲۰) نجوید بلکه او را حاکم وجود و مطاع هستی و بود خود شناسد و از طریقی که جز عقلش دلیل باشد ، بهراسد تا در این هنگام بر او کشف شود آنچه موجب رضا است به قضای باری و باعث است در حصول قرب و رستگاری ، خاصه در اموری که منوط به مصائب نازله است و قضایای هایله از وجوهی چند که بعضی از آنها بیان می کنیم و ارباب دانش و دین را خاطر نشان می

داریم .

اول : هر گاه نظر فکر و تامل گماری و پرده غفلت از پیش روی خرد و بصیرت خود برداری و به سوی عدل و حکمت و تمام فضـل و نعمت و کمـال لطف و عنایت حق متعال ، نگران شوی و درست بیندیشـی که بنـدگان را از کتم عـدم به عرصه وجود آورده و از مکمن غیب به محفل شهود رسانیده ، تایید به انواع الطاف نموده و امداد به جزیل معاونت و اسعاف فرموده است ، دریایی که همه آن است بندگان حظ و بهره خویش از سعادت

و کرامت سـرمدیه برگیرنـد ، بـدون هیـچ حاجتی که او را سـبحانه و تعالی بایشان باشد : زیرا که خود بذاته غنی مطلق است و جواد محقق .

و بر ایشـان اعمـال شـاقه و تکـالیف ثقیله را تکلیف کرده است تـا به نصـیبه و امل خود رسـند و امتحان عمل خویش دهنـد . و نکرده است این فضـل و اکرام وجود و انعام را جز برای کمال منفعت و حصول مصـلحت ایشان . پیمبران فرسـتاده است همه با کتاب و فصل خطاب که مژده رحمت به عالمیان رسانده اند و از خشم و غضب او سـبحانه سخت ترسانده . تحقیق این مرام در باب عدل از علم کلام وافی و این مقام را همین قدر اشارت کافی است .

و چون افعال الهی بر مصالح نامتناهی بندگان ، و غایت سعادت و شرف ایشان است قضیه مرگ نیز از آن شماره و عنوان است . وحی الهی در چندین آیات مبارکه ناطق و گواه صادق است : چنان می فرماید : و ما کان

لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا موجلا (۲۱) نمی باشد هیچ نفسی را که بمیرد جز باذن خدای تعالی در هنگام مقدر و نیز می فرماید : قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم (۲۲) بگوی ای پیغمبر اگر شما در خانه های باشید هر آینه بیرون می شوند کسانی که قتل بر آنها مقدر شده است به سوی مصارع شان و می فرماید : اینما تکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده (۲۳) هر کجا باشید مرگ شما را درک می کند و هر چند در برجهای برافراشته مقام و آرام داشته باشید . و نیز می فرماید : الله یتوفی الانفس حین موتها . (۲۴)

خدای می میراند نفوس را هنگام مرگ و اقتضای اجل شان . جز این آیات در قران مجید و تنزیل حمید بسیار است .

در بداهت نظر ، نه جای شبهه و انکار و اگر نه این مراتب صلاح و مراتب فایده و نجاح را برای بندگان ضعیف که از خیر شامل خود غافلند و در حیرت و غفلت شان ذاهل اراده داشتی ، چه کاری داشت که آنها را به وجود و حیات رساند و به فوات و ممات کشاند ؟ اینک که او را ارحم الراحمین شناختی واجود الاجودین دانستی ، هر گاه تو را نفس خبیث ، جز این وسوسه و حدیث کند آن را شرک خفی دان و اگر یقینی دریافتی و نفست رام و اندیشه خاطرت آرام نشد ، آن را حمق جلی خوان .

و بدرستی که این حالت ناشی و متمشی از غفلت تو از

حکمت و حسن قضاء الهی است درباره بندگانش نامتناهی است ، و بسا که بنده ای ابتهال و زاری می کند و حضرت باری را جل و علا به مسالت و دعا می خواند و اسعاف حاجت را رحم و رحمت از او می خواهد ، و دعای او را اجابت نمی فرماید ، و می فرماید : ای ملائکه من چگونه بر او رحم کنم در چیزی که بر او رحم نموده ام پس تدبر کن - خدایت رحمت کناد - در این کلمات الهیه که تو را بس است و به شاخ امیدت دست رس

دویم : هر گاه چشم حق بین بر احوال انبیاء و رسل و هادیان سبل ، بازگشایی و آنچه را از امور دنیا و اخرت برای تو آورده اند ، تصدیق نمایی و سرمایه سعادت جاوید بدست کنی و بدانی که آنچه را وعده داده اند از مثوبات و مواهب بر هر نوع از انواع مکاره و مصائب همچنان که زود است در این مساله بنگری و بشنوی و قوعش بر تو آسان خواهد شد و از هیچ نازله هراسان نخواهی گردید ، و خواهی یافت که بر آن کراهت و ناگواری مر تو را غایت فایده و نهایت صلاح و عایده ای است و بدرستی که مهیا کرده ای برای خود گنجی از گنجهای نهاده ، بل حرز و پناهی آماده و سپری از عذاب الیم و عقاب عظیم که بشری طاقت نیاورد ، واحدی مقاومت نتواند ، با آنکه دوست و فرزندت که هالکند ، با تو در این ثواب و سعادت مشارکند . پس البته هر

دور رستگارید و بی تابی ات در مصیبت او نااستوار .

ممثل کن برای خودت که تو را امری هولناک فرا گرفت یا شیری چالاک یا اژدهایی بی باک با تو دچار شد یا آتشی افروخته بر تو دایره بست و نایره کشید و خود در حضرت پیغمبری از پیغمبران و صدق فرمایش را در اطاعت و اذعان هستی و فرزندی ارجمند در نزد خود داری که جانب به او بسته و امیدت به او پیوسته است و پیغمبرت خبر دهد که اگر فرزندت را فدا دهی خود و فرزندت می رهید ، والا هر دو به خواری جان می دهید ، آیا فدای پسری را که سلامتش را مسلم می داری و به نجات و رهایی خود نیز امیدواری ، عین مصلحت نمی شماری و تعرض به هلاک خود و فرزند را عین مفسدت نمی انگاری ؟ چه بسا کسی از مردم که خود را فدای فرزند کرده و هلاک فرزند را نیز یقین داشته اند ، چنان که در قحطها و مفارز و حروب ، اتفاق افتاده است و همه اینها در مقام هلاـکتی است که درد و سختی آن در کمتر از ساعتی می گذرد و بسا که منتهی به بهشت جاودانی می شود . پس چه گمان می بری به درد و المی که خود جاودان باشد و ماوراء دور زمان و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون (۲۵) بدرستی روزی در نزد خدای تو از آن روزها است که معادل هزار سال از سالهائی است که توانید شمرد . هر گاه نگرد یکی از ما و مشرف شود

بر الم و آتش آن روز یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه فصیلته التی تؤویه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه کلا انهالظی نزاعه للشوی تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاوعی (۲۶)

دوست می دارد که فدا کند فرزندان و زن و برادر و عشیره خود را که به خود اتصال می دهد و تمام کسانی را که در روی زمین هستند و خدایش از آن آتش نجات بخشد ، نه چنین است ، آن آتش زبانه دوزخ است که پوست از سر می کشد و به خود می خواند کسانی را که پشت به ایمان کرده اند و مال گرد آورده اند و خست و امساک نموده اند .

و این است که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم وارد شده است که به عثمان بن مظعون (۲۷) فرمودند ، هنگامی که پسرش وفات یافته و اندوه سخت بر خاطرش غالب آمده بود : یا ابن مظعون ان للجنه ثمانیه ابواب و للنار سبعه ابواب افما یسرک ان لاتاتی بابا منها الا وجدت ابنک الی جنبک آخذا بحجزتک لیستشفع لک الی ربک حتی یشفعه الله تعالی ؟ (۲۸) ای پسر مظعون بدرستی که برای بهشت هشت در و برای دوزخ هفت در است آیا شادمان نمی کند تو را که به دری عبور ندهی جز آنکه بیابی فرزندت را در پهلوی خود کمرت را گرفته و برای تو شفاعت می کند تا خداوند متعال شفاعت او را درباره تو قبول فرماید : از دوزخ برهی و به بهشت قدم نهی ؟ و

زود است که نظائر این خبر بیاید و بر آن ظفر یابی .

سیم : این است که تو فرزنـد را برای منفعت دنیـا یـا آخرت خود می خواهی و غـالب آن است که بقـای او را برای خـاصه نفع خودش نمی طلبی و این حالت سرشته فطرت و لازمه سجیت هر کس است . با اینکه منفعتش برای تو با تقدیر و فرض بقای او مکنون است ، و عدم فائده اش بیشتر مظنون ، و روزگار غفلت و شـقاوت بر اکثر مردم شامل می دارد ، و کم است مردم سعید و انـدک است مردم صالـح و حمیـد ، پس نفع او به جهت تو یـا برای خودش - بر فرض بقـای او - موهوم است . اینـک عـدم فایـده و سـلامتش از خطر و احتمـال خسـارت و ضـرر برای تـو امری معلـوم . پس سـزاوار نیست ترک امر معلـوم از جهت امر مظنون ، بل موهوم و بیشتر خلف را برای بیشتر سـلف بیندیش ، که آیا پدر و مادر از آنها خیر و مسرت است ، یا شر و مضرت ، و اگر یکی را چنـان که خواهی نشـان یابی هزاران را بر خلاف بینی و از سـلیقه و پسـند خود در حیز (۲۹) انحراف شناسی و الحـاق فرزنـد خویش را بر فرد نـادر ، دون ، اغلب وافر ، نهـایت غفلت و غبـاوت است فـان النـاس بزمـانهم اشـبه منهم بابـائهم مردمان به طبع و روش روزگار خود شبیه ترنـد تا به پـدران چنان که حضـرت امیر المومنین و ترجمان رب العالمین - صـلوات الله و سلامه علیه - در این

کلام گوهر نظام خود بیان فرموده .

با اینکه فردی که چون او را اراده می نمایی ، نفع و صلاح او به حسب ظاهر است و تو را بر وفق سلیقه ، خاطر و باطن او را از کجا می دانی که چه فساد نیت و ظلم بر نفس خود خواهد داشت و شاید اگر باطن او را کشف کنی ، معاصی و فضایحی در او یابی که بر خود و فرزندت رو نداری و چنان امور را اگر در فرزند خود درک نمایی به ترک او گویی و درخواست مرگ برای او کنی و خیر او شماری .

و این مراتب هنگامی است که فرزندت را یگانه روزگار خواهی و از اولیا بزرگوار ، پس چگونه خواهد بود که اراده تو در حق او وراثت خانه و بستان و کاخ و ایوان و امثال آنهاست ، از امور خسیسه نابکار که برای او نیز ناپایدار است و عن قریب از او زائل خواهد شد ، یا به تاراج حادثات برند ، یا به میراث خواره بگذرند . و اراده نداری که از فردوس اعلی در جوار فرزندان انبیاء میراث یابد و به امن و فرح جادوانی رسد ؟ اگر کودک و خردسال باشد برحسب خبر حضرت سید المرسلین - صلی الله علیه و آله - در حجر تربیت حضرت ساره (۳۰) ام النبیین - سلام الله علیها اختصاص پذیرد و چنین اراده و طبع در نظر عقل به مشار سفاهت است و دور از مدار نباهت .

اگر مرادت این است که از علما و راسخین و صلحای متقین شود و علم کتب

و اسباب خیر از تو به میراث برد ، ملتفت شو که با حصول این غرض آنچه خدای تعالی بر فقد او وعده عوض فرموده است ، اعظم از مقصود توست چنان که در این رساله خواهی یافت - ان شاء الله تعالی

همچنان که صدوق - علیه الرحمه - روایت نموده است که ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام (۳۱) یک فرزند که قبل از فوت پدر بمیرد ، بهتر است برای او از هفتاد فرزند که پس از او بمانند و درک سعادت رکاب حضرت قائم - عجل الله فرجه - را نمایند .

قسمت دوم

چنان اعتبار کن که اگر گفته شود مردی فقیر باطفلی صغیر در خرابه محل آفات و در جوار سباع و عقارب و حیات ، مقام و نشیمن دارد ، و طفلش با او در خطر عظیم و عذاب الیم در افتاده ، و مردی حکیم و جلیل و کریم و نبیل صاحب ثروت و جاه و عمارت و دستگاه بر حال آن مرد اگاه و بر تعب او و زحمت فرزندش رحم و رحمت آورده است و غلامی فرستاده بگوید خواجه را دل بر تو سوخته و در این خراب بر شما تشویش رنج و عذاب دارد ، این قصر و عمارت را به فرزند تو وا می گذارد و کفالت او را به خادم و خادمه کافله می سپارد و اسباب حفظ و راحت او را چنان که در خور بزرگی اوست فراهم می اورد تا کارهایی که خود در این خراب داری به انجام رسانی و فراغت حاصل نمایی

و خودت هم به نزد او آیی و در قصر پسر یا قصری از آن بهتر مقام کنی و آرام گیری : پس جواب دهد که من این کرامت را کراهت دارم و فرزند را از خود جدا نمی کنم ، و نه این است که خواجه کریم را صادق نمی دانم و به رحمن او واثق نیستم بلکه طبع من چنین می خواهد و خلاف طبیعت خود نمی توانم نمود آیا ای بنده شنونده مردی را که بر فرزند خود چنین حیف و مذلت روا دارد ، پست ترین سفها نمی شماری و لئیم تر دو نان نمی دانی ؟ پس زنهار که واقع شوی در خلق و خوبی که بر غیر خود نمی پسندی و البته نفس تو در نزد گرامی تر است از غیرت خودت .

بدان که گزیدن افاعی و دریدن سباع و غیر از اینها از آفات دنیا برابر نمی شود با کمتر محنتی از محنتهای آخرت که مکتسب از دنیاست تا چه رسد به ساعتی اعراض و سرزنش خداوند آفریننده در عرصه محشر و ورود بر آتش که بسیار زود از تو در گذرد .

چه گمان می کنی به توبیخی هزار ساله یا چندین برابر از عذاب جهنم که هزار سال درد والم دهد و گزیدن عقارب و حیات که چهل سال رنجش باقی ماند و چه نسبت باشد بلندتر قصری را در دنیا با پست تر نشیمنی در بهشت ، و کدام مناسبت است لباس مندرس یا فاخر دنیا را به حریر رفیق یا سطبر فردوس برین و انچه در او است از نعیم مقیم ؟

بلکه

اگر به چشم بصیرت در این مثل بینی و زنگ کدورت از صفحه فکرت خود بزدایی ، می دانی که آن کبیر و تمام صاحبان عقل سلیم از چنان مردی که فقیر ، بمجرد تسلیم فرزند راضی نخواهد شد ، بلکه در نظر عقل و حکمت ، شکر منعم و ثنای او را در خور استحقاقش واجب شناسد ، زیرا که مقتضی حق نعمت این است .

چهارم : این است که در جزع و بیتابی بر فرزند و اظهار اسف و ناگواری ، انحطاط عظیم از مرتبه رضا به قضاء الهی است و در فوات ثواب رضا ، خطر و خیم است به تحقیق که مذمت فرموده است خدای تعالی از سخط به قضای خود و گفته است : من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیعبد ربا سوائی (۳۲) آن که به قضاء من رضا ندهد و بر بلای من صبر نیاورد ، پس سوای مرا پرستش نماید

در خطاب الهی به حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - است هنگامی که آن حضرت درخواست نمود که دلالت فرمای مرا بر امری که در آن است رضای تو فرمود ان رضائی فی رضاک بقضائی (۳۳) بدرستی که خشنودی من در رضای تو به قضای من است .

در قرآن کریم است که رضی الله عنهم و رضواعنه (۳۴) : خشنود است خدای از ایشان و خشنودند ایشان از خدای .

وحی فرمود خدای تعالی به سوی داوود - علی نبینا و علیه السلام - یا داود ترید و ارید و انما یکون ما ارید فان سلمت ما ارید کفیتک ما

ترید و ان لم تسلم ما ارید اتعبتک فی ما ترید ثم لا یکون الا ما ارید (۳۵) ای داود!تو اراده ای می کنی و من اراده ای می کنم و بدرستی که می باشد آنچه من اراده می نمایم : پس اگر تسلیم نشوی ، به زحمت می اندازم تو را در اراده ات و پس از آن نخواهد بود جز اراده من .

خدای عزوجل در قرآن مجید می فرماید : لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم (۳۶) از اینکه اندوهناک نشوید از آنچه از شما زائل داشت و شادمان نشوید به آنچه شما را نائل فرمود .

بدان که رضا به قضای خدای عزوجل ثمره محبت اوست . زیرا که آنکه کسی را دوست می دارد . به کردار او رضا می دهد و خشنودی بنده از خدای تعالی ، دلیل است بر رضای خدای از او ، چنان رضائی که اجل سعادات و اکمل کمالات است ، همواره در راحت است : زیرا که اراده و غیر اراده در نزد او یافت نمی شود : و رضوان من الله اکبر ان ذلک لمن عزم الامور (۳۷) خشنودی خدای بزرگ است و بدرستی که این از اموری است که دل بدان باید بست و زود آنگه بیاید .

در این باب بحثی دیگر در باب رضا (خواهد آمد) ان شاء الله تعالی .

و بدان : که گریه منافی با رضا نیست و موجب سخط خدا نمی شود و بدرستی که مرجع آن به سوی دل است و زودش خواهی شناخت – ان شاء الله – از این

گونه است گریه پیغمبران و امامان - علیهم السلام - بر فرزندان و دوستان خودشان و این گریه امری طبیعی است برای ایشان و باکی در آن نیست ، در وقتی که مقرون به عدم رضای الهی نباشد و زود است که بیاید .

پنجم : هر گاه صاحب مصیبت به نظر عقل در صروف دهر و مدار دنیا نگرد (در یابد) که سرشته به کدورت و عناء و مصیبت و بلا است و آنچه از صوارف و حوادث در آن واقع و جاری می شود ، مقتضی سرشت و جبلت اوست و در موجبات طبیعتش افتاده است و اگر احیانا خلافش اتفاق افتد ، خلاف روش و عادت او و از حیث امری دیگر است .

مترجم را در لوازم طبع دهر و روزگار ، قصیده ای است که یک شعر از آن این است :

خلاف عادت از او کس ندیده است که بود کمینه عادت دیرینه اش خلاف و نفاق

خصوصا نسبت به بزرگان و صاحبان شرف و نبالت از انبیاء و اولیاء که بر ایشان از شدائد و اهوال نازل شده است ، آنچه و هم خیال از تصویرش قاصر است .

مترجم این بیت را در خاطر داشت و در این موقع می نگارد :

انظر الی الدهر ذی الاضغان و الغیر لا سیما لاولی الاوضاح و الغرور

چنان که در تواریخ و مصنفات هر عصر و زمان مسطور است و بر السنه و افواه اهالی سیر و خبر مذکور . و اگر بعضی از آنها نگاشته آید ، مجلدات و کتابها خواهد شد بدرستی که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و

آله - فرموده است : اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل (۳۸) سخت تر از مردم از حیث بلاء و محنت ، پیغمبران و دوستان خدا هستند و بعد ، تا هر درجه که فرود آید .

نیز فرموده است - صلی الله علیه واله - الدنیا سجن المومن و جنه الکافر (۳۹) دنیا زندان اهل ایمان است و بهشت زشت کیشان .

بتحقیق گفته شده است در دنیا فی الحقیقه لذتی نیست و لذتهای او دفع آلام است و اینک خوشتر آنها حیث بهجت و التداذ ، مباشرت زنان که بقای نسل بر آن مترتب می شود و چه ناگواریها که آن را در پی است و کمتر از همه ضعف قوی است و حصول چندین تعب و عنا ، و هر زمان که انسان مطلبی خواهد به دست کند و بر آن کامروا شود ، البته آلام و زحماتش بر مسرت و لذائذش می چربد و راحتش ده یک ناگواری و حسرتش نیست ، و کمتر آفتهای آن فراقی است که می کاهد فواد را و می گذارد اجساد را .

پس هر گاه در دنیا شرابی اندیشی سراب است و عمارتش هر چند خوش و دلکش باشد ، در شرف خراب ، و مالش هر چند جهال بدان مغرور شوند ، دستخوش تلف و ذهاب ، و آنکه به دریا غوطه ور شود ، باید ازتری نیندیشد و مبارزی که در میان دو صف تا زد ، از خوف و بیم خالی نتواند بود . عجب است که انگشت به دهان مار کند و مهره رباید ، و مجبول

بر شر افاضه خیر نماید .

و چه خوش گفته است یکی از فضلا (۴۰) در مرثیه فرزند خود :

طبعت علی کدر و انت تریدها صفوا من الاکدار و الاقذار

و مکلفوا الایام ضد طباعها متطلب فی الماء جذوه نار

و اذا رجوت المستحیل فانما تبنی البناء علی شفیر هار

دنیا ، مطبوع به کدورت است و تو او را از پلیدیها و کدورتها صافی می خواهی ، و آنان که از روزگار ، ضد طبیعت او را می خواهند ، چنان است که پاره آتش از اب می خواهند .

و چون محال را امید بندی ، بدرستی که عمارت بر کناره وادی که مشرف است بر فرو ریختن ساخته ای و به درجه امید خود برافراخته ای .

فوقی شاعر راست :

چشم گرمی داشتن زین توده خاکستری یخ طلب کردن بود از کوره آهنگری

بعضی از عرفا گفته اند : سزاوار است آن را که مصیبتی بر او نازل شود بر خود سهل گیرد و غفلت نداشته باشد از این که دنیا را عاقبت ، فنا و زوال است و مسرتهای او سریع الانقضا است و خانه کسی که خانه ندارد و مال آن است که از مالش بهره مند نشود : فراهمش می کند آن که او را عقلی نیست و می کوشد در او آن که بر او تکیه نمی تواند نمود و در او دشمنی با اقران می کند آن که نادان است و حسد بر آن می برد آن که دانشمند نباشد . صحیح در آن علیل است و عزیزش ذلیل ، فقیر در آن محزون است و غنی بر آن

مفتون .

بدان كه تو در دنيا براى غرضى خاص آفريده شده اى و خداى تعالى منزه است از كار بيهوده و عبث ، چنان كه مى فرمايد : و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (۴۱) سنخ جان و نوع انسان را نيافريديم جز آنكه ما را بشناسد و پرستش نمايند . قرار داده است دنيا را مقام كسب براى دار قرار ، و سرمايه اش را اعمال صالحه ، و زمانش را مدت عمر كه بسيار كوتاه است براى طلب سعادتهاى ابديه كه انقضايى براى آن نباشد .

اگر به اين طلب اشتغال ورزى و بيدارى مردان هشيار پذيرى و به كار همتى چون اهتمام ابدال گمارى ، توانى اميد داشت كه نصيب خود از آن سعادتها دريابى . پس ضايع مدار عمر خود را در اهتمام به غير معرفت و عبادت حق متعال كه براى آن آفريده شده اى كه وقت شريفت ضايع و هدر شود ، و اميد سودت موجب ضرر گردد . بدرستى كه غايب ، عود نمى كند ، و مرده را بازگشت به دنيا ، ميسور نيست ، و از دست رفته باشد سعادتى كه براى آن وجود يافته اى ، پس واى از اين حسرتى كه فنا نيابد ، و ندامتى كه زوال نپذيرد ، در وقتى كه معاينه كنى درجات سابقين را و به نظر در آورى منازل مقربين را و تو مقصر باشى در اعمال صالحه و تجارتهاى رابحه پس قياس گير الم مصيبت فرزند را با اين المها و حسرتها ، و دفع كن دشوارى را از دو الم و خطرناك ترش را

، به آنکه آسان تر و دورتر از خطر است با اینکه قدرت نداری بر دفع سبب ترک مصیبت و قدرت داری بر دفع سبب ترک عبادت .

چنانکه حضرت امیر مؤ منان - علیه السلام - می فرماید : ان صبرت جری علیک القضا و انت ماجور و ان لم تصبر جری علیک القضا و انت مازور فاغتنم شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک واجعل الموت نصب عینیک و استعد له بصالح العمل و دع الاشتغال بغیرک فان الموت یاتی الیک دونه

اگر صبر پیشه کنی قضای الهی بر تو جاری می شود و تو پاداش صبر خواهی داشت و اگر صبر پیشه خود ننمایی نیز قضابر تو جاری میشود و وبال نارضایی بر قضای الهی بر تو وارد خواهد آمد . پس غنیمت شمار جوانی خود را قبل از پیری ، و سلامت بدن را قبل از ناخوشی ، و مرگ را در پیش دو دیده خود قرار ده و استعداد کن به عمل صالح ، و واگذار اشتغال به غیر خویش را ، پس بدرستی که مرگ تو را درک می کند در نزد آن اشتغال .

و تامل نمای قول خدای عزوجل را که فرموده است : و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری (۴۲) بدرستی که نیست برای انسان جز آنچه در آن بکوشد و زود باشد که کوشش او در آخرت دیده شود . پس کوتاه کن آرزو و املت را ، و اصلاح نما اشتغال و عملت را زیرا که بیشتر سببی که موجب اهتمام به کسب اموال و میل به فزونی

اولاد است ، طول امل است .

پیغمبر خـدای - صـلی الله علیه و آله - به بعضـی از اصـحاب فرمود : اذا اصـبحت فلاـ تحـدث نفسک بالمساء و اذا امستیت فلا تحدث نفسک بالصـباح وخذ من حیاتک لموتک و من صحتک لسقمک فانک لاتدری ما اسمک غدا (۴۳) چون صبح کنی حـدیث مکن نفس خود را به شام و چون شب نمایی ، حـدیث مکن نفس خود را به صـبح و در زنـدگی تـدارک برای مرگ خود کن و در سـلامت خود برای مرض خویش . بدرستی که تو نمی دانی فردا چه اسم خواهی داشت ، مرده یا زنده و مریض یا صحیح .

حضـرت امیر المومنین - صـلوات الله و سـلامه علیه - می فرماید : ان اشد ما اخاف علیکم خصلتان : اتباع الهوی و طول الامل ، فاماماتباع الهوی فانه یعـدل عن التحق و اما طول الامل فانه یورث التحب للـدنیا (۴۴) سـخت تر چیزی که بر شما بیم دارم ، دو خصـلت است : پیروی خواهش نفس و درازی آرزو ، امـا پیری خواهش نفس ، انسـان را منحرف از حق می کنـد ، و اما آرزو سبب دوستی دنیا و دلبستگی به او می شود .

پس از آن فرمود : الاـ ان الله یعطی الـدنیا لمن یحب و یبغض ، و اذا احب عبـدا اعطـاه الایمـان الاـ ان للـدین ابناء و للـدنیا ابناء فکونوا من ابناء الدین و لا تکونوا من ابناء الدنیا ، الا ان الدنیا قد ارتحلت مولیه الا و ان الاخره قد ارتحلت مقبله ، الا و انکم فی یوم عمل لیس فیه حساب

، الا وانکم تو شکون فی یوم حساب لیس فیه عمل (۴۵)

آگاه باشید که خدای تعالی دنیا را به دوست و دشمن خود ارزانی می دارد و چون بنده ای را دوست دارد ، ایمان به او عطا می فرماید . آگاه باشید که برای دین پسرانند و برای دنیا پسران ، پس از پسران باشدی و نباشید از پسران دنیا . آگاه باشید که دنیا در مقام کوچ و جنبش است و پشت بر شما می رود ، و آخرت در جناح کوچ و جنبش است و روی به شما می آید . آگاه باشید که شما در روزگار عملی هستید که در آن حسابی نیست و زود است که روزی را در یابید که در آن حساب است و عمل نیست .

بدان که دوستی که از تو مفارقت می کند و باقی می ماند ، بر نفس تو درد و حسرت را و در مدت وصالش سعیها و کوششها بایدت کرد و رنج و زحمات بایدت برد ، و مع هذا زمانت با او خالی از این نتواند بود که به سبب او خشمها را پایی یا بر او خشمهاگیری و خواهی از او خلاص و شکیب یابی . هر آینه سزاوارتر است که محبوبی جز او به دست آوری که موصوف به حسن سیرت و لطف صحبت و دوام انس و ملازمت و فزونی خیر و منفعت باشد .

اگر به چنین محبوبی ظفریابی ، البته شایسته حاجت و آرزوی تو اوست که او را مطلوب خودشناسی و در حفظ او بکوشی و وقت صافی خود را مصروف او داری

و برای تو پایان محبت و منتهای مقصد باشد ، و نیست این محبوب جز اشتغال به حق که صرف همت و تفویض امور خود به او نمایی و این است دلیل بر حب خدای تعالی .

یحبهم و یحبونه و الذین آمنوا اشد حبالله (۴۶) خدای ایشان را دوست می دارد ، و ایشان خدای را دوست می دارند و آنان که ایمان آورده اند ، محبتشان با خدای استوارتر است .

به تحقیق پیغمبر خدای قرار داده است محبت خدای را از شروط ایمان به او و فرموده است : لا یومن احد کم حتی یکون الله و رسوله احب الیه من سواهما (۴۷) ایمان نمی آورد هیچ یک از شما ، تا خدای و رسولش را از سوای خدای و رسول دوست تر دارد .

و محبت کسی در دلی جای نمی گیرد با کراهت او از کارش و نارضایی از کردارش بلکه در حقیقت ، سر تسلیم باید نهاد و چشم رضا باید گشاد .

و عین الرضا عن کل عیب کلیله ولکن عین السخط تبدی المساویا

قسمت سوم

و در اخبار حضرت داود - علی نبینا و علیه السلام - است یا داود ابلغ اهل ارضی انی حبیب من احبنی و جلیس من جالسنی و مونس لمن آنسنی و صاحب لمن صاحبنی و مختار لمن اختارنی و مطیع لمن اطاعنی ، ما احبنی احد اعلم ذلک یقنا من قبله الا قبلته من نفسی و احببته حیاه لا یتقدمه احد من خلقی من طلبنی بالحق وجدنی ، و من طلب غیری لم یجدنی فارفضوا یا اهل الارض بما انتم علیه من غرورها و

هلموا الی کرامتی و مصاحبتی و مجالستی و موانستی و انسوا بی او انسکم و اسارع الی محبتکم (۴۸)

ای داود برسان به مردم زمین من که من دوست آنم که مرا دوست دارد ، و همنشین آنم که با من همنشینی کند ، و انس می گیرم بـا آنکه بـا من انس گیرد ، و یـار آنم بـا آن که بـا من یاری نمایـد و آن را اختیار می کنم که مرا اختیار کنـد ، و آن را اطاعت می نمایم که اطاعت من نماید ، کسـی مرا دوست نداشـته است که یقین خاطر او را بدانم الا که از او می پذیرم و خود را بـا او دوست می گیرم ، و زنـدگانی به او می دهم که پیشـی نگرفته باشـد ، بر آن احـدی از خلق من ، کسـی که مرا براستی طلبد ، مرا می یابد و آن که غیر مرا طلب نماید ، مرا نمی تواند یافت . پس ترک کنید ای اهل زمین آنچه را از غرور و فریبش که در آن می باشـید و بشـتابید به سوی کرامت و همنشینی و مصاحبت و انس با من و با من انس گیرید تا با شما انس گیرم و بشتابم به سوی دوستی شما .

خدای تعالی به سوی بعضـی از صدیقین وحی فرمود که : ان لی عبادا من عبادی یحبوننی و احبهم و یشتاقون الی و اشاق الیهم و یذکروننی و اذکرهم فان اخذت طریقتهم احببتک و ان عدلت عنهم مقتک

فقال : یا رب و ما علامتهم ؟

قال : یراعون الظلال بالنهار کما یراعی الشفیق غنمه و یحنون

الی غروب الشمس کما یحن الطیر الی او کارها الغروب و اذا جهنم الیل و اختلط الظلام و فرشت المفارش و نصبت الاسره و خلی کل حبیب بحبیبه نصبوا الی اقدامهم و افترشوا لی وجوههم و ناجونی بکلامی و تملقونی بانعامی ما بین صارخ و باک و ما بین متاوه و شاک و بین قائم و قاعده ، و بین راکع و ساجده ، بعینی ما یتحملون من اجلی ، و بسمعی ما یشکون من حبی ، اقل ما اعطیهم ثلاثا .

الاول : اقذف من نوری فی قلوبهم فیخبرون عنی کما اخبر عنهم .

و الثانی : لو کانت السماوات و الارضون و ما فیهما فی موازینهم لا ستقللتها لهم .

و الثالث : اقبل بوجهی علیهم افتری من اقبلت بوجهی علیه ، یعلم (۴۹) ما ارید ان اعطیه ؟ (۵۰)

بتحقیق مرا بندگانی از بندگان من هستند که دوست می دارند مرا و دوست می دارند مرا و دوست می دارم آنها را و اشتیاق به من دارند و من مشتاقم آنها را ، و از من یاد می کنند ، و من آنها را در یاد خود دارم . پس اگر به راه ایشان بروی ، تو را دوست می دارم و اگر از راه ایشان کناره گیری ، تو را دشمن می شمارم .

پس داود عرض کرد : پروردگار! علامت ایشان چیست ؟

فرمود : انتظار وقت زوال آفتاب می برند در روز ، تا به عبادت من پردازند ، چنان که شبان مهربان به امور گوسفندان خود پردازد و شوقمند می شوند به سوی غروب آفتاب مانند مرغان که شایق

آشیان خود باشند در هنگام غروب . و چون شب ایشان را فراگیرد و آمیخته شود تیرگی شب و رختخوابها گسترده و سریرها نصب شود ، و هر دوستی با دوست خود اختیار خلوت کند ، بایستند آن بندگان برگامهای خود خود و روی ضراعت و خضوع بر خاک گذرانـد و به کلام من با من راز راننـد و شکر و تملق نعمت من گزارند ، در میان فریاد زننده و گریان و بین آه کشنده و میان ایستاده و نشسته و رکوع کننده ، و سجده گذارنده آنچه را برای من متحمل می شوند ، در نظر من است و می شنوم شکایتی را که از دوستی من می کنند و کمتر چیزی که به آنها بخشم ، سه چیز است :

اول از نور خود در دلهای ایشان می اندازم ، پس آنها از من با خبرند و من از آنها خبر دارم .

دویم اگر آسمانها و زمینها و آنچه در میانه آنهاست در کفه سئات شان گذاشته آید ، آن کفه را سبک می گردانم و کفه حسنات اعمال ایشان را می چربانم .

سیم روی به ایشان می آورم ، پس می بینی آن که من روی به او آورم ، می داند آنچه را به او عطا می نمایم .

و اینجا قطع کلام در مقدمه را می کنیم و شروع به ابواب می نماییم . و الله اعلم بالصواب .

باب اول : عوضهای مصیبت فرزندان

عوضهای مصیبت فرزندان

عوضهای مصیبت فرزندان

در بیان عوضهاست که از مصیبت فرزندان حاصل می شود و آنچه از این قبیل است . بدان که خدای سبحانه و تعالی ، عدل کریم است

و بی نیاز مطلق که کمال ذات و جمال صفات او را لایق نیست که فرو ریزد بر بنده مومن خویش در دار دنیا مصیبت و بلا هر چه اندک باشد ، و پس از آن عوض و پاداشی فزون عطا نفرماید ، زیرا که اگر بکلی عوض نبخشد بر بنده خود ستم روا داشته و اگر برابر دهد ، بیهوده است تعالی الله عنهما علو کبیراشان الهی برتر از آن است که برتری بزرگ .

در این معنی اخبار نبویه - صلی الله علیه و آله بسیار است و از آن جمله این است :

ان المومن لو یعلم ما اعد الله له علی البلاء لتمنی انه فی دار الدنیا فرض بالمقارض . (۵۱)

بدرستی که بنده مومن اگر بداند آنچه را خدای تعالی برای او آماده و مهیا فرموده است در مقام بلا ، هر آینه آرزو می کند که بدنش با مقراضها پاره شود .

و از این گونه اخبار ، اختصار می نمائیم بدانچه در بیانش هستیم .

و روایت از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله کرده اند - زیاده از سی نفر اصحاب آن حضرت و صدوق - علیه الرحمه - روایت کرده است به اسناد خود تا عمر بن عنبسه السلمی (۵۲) که گفته است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود :

ایما رجل قدم ثلاثه اولاد لم یبلغوا الحنث ، او امرثه قدمت ثلاثه اولاد فهم حجاب یسترونه عن النار (۵۳) : هر مردی که سه فرزند پیش از او بمیرند و به سن گناه کاری نرسیده باشند ،

یا هر زنی که سه فرزندش در حیات او درگذرند ، پس آن فرزندان ، والدین را حجاب از آتش می شوند .

و از اءبی ذر - رضی الله عنه است که گفت : ما من مسلیمن یقدمان علیهما ثلاثه اولاد لم یبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنه بفضل رحمته (۵۴) : نیست مرد و زن مسلمانی که قبل از آنها سه فرزند در گذرند و به سن معصیت نرسیده باشند مگر خدای تعالی هر دو را به فضل و رحمت خود داخل بهشت می فرماید .

حنث (به کسر حاء مهمله و در آخرش ثاء مثلثه) به معنی گناه است و معنی چنان می دهد که عمری را درک نکرده باشند که در آن ملائکه گناه نویسند .

و خلیل (۵۵) گفته است پسر به حنث رسید ، یعنی قلم تکلیف بر او جاری گردید .

و به اسناد صدوق است به سوی جابر - رضی الله عنه - از حضرت ابی جعفر محمد ابن علی الباقر - سلام الله علیهما - که فرموده : من قدم اولادا یحتسبهم عندالله تعالی حجبوه من النار باذن الله عزوجل . (۵۶) به کسی که فرزندانی از او در گذرند که ذخیره اجر در نزد خدایشان شناسد ، فرزندانش میانه او و آتش دوزخ حجابی می شوند به اذن خدا .

و نیز به اسناد صدوق است به سوی علی بن میسر (۵۷) از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین یخلفهم من بعده کلهم قدر کب الخیل و قاتل فی سبیل الله (۵۸) یک فرزند که پیش

از مرد در گذرد ، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود بگذارد و سوار اسبان شوند و در راه خدای جهاد کنند .

و از آن بزرگوار - علیه السلام - است : ثواب المومن من ولده الجنه ، صبر اولم یصبر . (۵۹) : پاداش بنده مومن از فرزندش ، بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند .

و نیز از آن بزرگوار - علیه السلام - است : من اصیب بمصیبه جزع علیها ام لم یجزع صبر علیها ام لم یصبر ، کان ثوابه من الله الجنه (۶۰) کسی که مصیبتی به او رسد ، چه جزع کند و چه نکند ، و شکیب آورد شکیب نیاورد ، پاداش او از خدای تعالی بهشت است .

و هم از آن حضرت - علیه السلام - است : ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولذا یبقون بعده یدرکون القائم علیه السلام (۶۱) : یک فرزند که پیش از پدر در گذرد ، بهتر از هفتاد پسری است که پس از او بمانند و به سعادت رکاب حضرت قائم - عجل الله فرجه - رسند

و ترمذی روایت کرده است به اسناد خودش به سوی پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : ما نزل البلاء بالمومن و المومنه فی نفسه و ولده و ماله ، حتی یلقی الله عزوجل و ما علیه خطیئه (۶۲) : بلائی وارد نیامده به مردی و زنی از اهل ایمان خواه برخود و خواه بر فرزند و خواه بر مالش جز آنکه خدای عزوجل را ملاقات می نماید و بر او گناهی

نخواهد بود .

از محمد بن خالد سلمی است از پدرش از جدش که درک شرف صحبت حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - را کرده بوده است و گفته است : از رسول خدا شنیدم که فرمود : ان العبد اذا سفیت له عند الله منزله و لم یبلغها بعمل ابتلاه الله تعالی فی جسده او فی ماله او فی ولده ثم صبر علی ذلک حتی یبلغه المنزله التی سبقت الیه من الله عزوجل (۶۳) چون منزلتی در علم خدای تعالی برای بنده ای گذشته باشد و عملش او را به آن منزلت نتواند رساند ، مبتلا فرماید او را به رنج جسد یا تلف مال یا مرگ فرزند که بنده بر آن بلیه شکیبایی آورد و در عوض صبری که کند ، خدای عزوجل او را به آن منزلت برساند .

و از ثوبان ، غلام پیغمبری خدای - صلی الله علیه و آله - است که گفت : از رسول خدای - صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود : بخ بخ خمس ما اثقلهن فی المیزان ، لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر والولد الصالح للرجل فیحتسبه (۶۴) زهی پنج چیز که چه بسیار در میزان فضل خدای سنگین اند ، کلمه لا اله الا الله و کلمه سبحان الله و کلمه الحمدلله و کلمه الله اکبر و فرزندی از اهل صلاح که از پدر فوت شود و بر مصیبت او ذخیره اجرا کند .

بخ بخ کلمه ای است که در موقع مدح و رضا در چیزی گفته می

شود و تکرار لفظ برای مبالغه است و بسا که تشدید داده می شود ، و معنی آن تفخیم و تعظیم آن چیز است و معنی یحتسبه حسبه و اجرا و کفایت قرار می دهد می باشد در نزد خدای تعالی : یعنی اجر و مزد گیرد مرد بر مصیبت خود از مرگ فرزند و رضای خود به قضای خدای عزوجل .

و از عبدالرحمن بن سمره از رسول خدای - صلی الله علیه و آله - است که فرمود : انی رایت البارحه عجبا فذکر حدیثا طویلا و فیه رایت رجلا من امتی قد خف میزانه فجاء افراطه فثقلوا میزانه (۶۵) دیشب خوابی عجیب دیدم : پس حدیثی طولانی بیان فرمود که از آن جمله است که مردی را از امت خود دیدم که میزان حسناتش را وزنی نبود و افراط او آمدند و کفه حسنات او را سنگین نمودند .

فرطبه فتح فاء وراء فرزندی است از ذکور یا اناث که درک عمری چندان نکند و مرگش بر پدر و مادر یا یکی از آنها پیشی گیرد ، و گفته می شود فرط القوم در وقتی که کسی پیشی بر قوم جوید ، و اصلش آن کسی است که از قافله پیش افتد برای آب و تهیه اسباب .

و از سهل بن حنیف - رضی الله عنه - است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله -فرمود : تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم یوم القیامه حتی ان السقط لیظلل محبنطئا علی باب الجنه فیقال له ادخل یقول حتی یدخل ابوای (۶۶) : زنان را به نکاح در آورید

، بدرستی که من به فزونی شما که امت من هستید ، در قیامت بر امم گذشته مفاخرت می کنم تا آنجا که جنین سقط شده بر در بهشت درنگ می کند خشمناک ، و گفته می شود به او که داخل بهشت شو . می گوید که داخل بهشت نمی شوم تا پدر و مادر من داخل شوند و من بر اثر آنها وارد شوم .

سقطمثلث العین ، و کسر بهتر از فتح و ضم است ، طفلی است که از شکم مادر فرود آید و خلقتش تمام نشده باشد . محبنطئا به همزه و بدون همزه ، خشمناکی است که به جهت امری در موضعی درنگ و تاءمل کند .

و از معاویه بن حیده القشیری (۶۷) است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود : سوداء ولود خیر من حسناء لاتلد ، انی مکاثر بکم الامم ، حتی ان السقط لیظل محبنطئا علی باب الجنه فیقال له ادخل الجنه فیقول انا و ابوای فیقال انت و ابواک (۶۸) زنی سیاه که بزاید و فرزند آورد بهتر از جمیله ای است که فرزند نیاورد . به درستی که من در قیامت فخر می کنم به فزونی شما امت خود سایر امم را . تا اینکه سقط بر در بهشت خشم آلوده بایستد و او را گویند داخل بهشت شو . گوید من با پدر و مادر خود وارد می شوم ، بگویند : با پدر و مادرت وارد شو .

و از عبدالملک بن عمرو است از کسانی که به او حدیث کرده اند که

مردی به حضرت رسول خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و گفت که ای پیغمبر خدای !

من فلانه را به زنی خود اختیار کنم ؟ او را نهی فرمود و هر آینه آن زن آبستن نمی شد . باز آمد و سوال کرد و همان جواب شنید بار سیم آمد و سوال نمود . رسول خدای - صلی الله علیه و اله - اما علمت انی مکاثر بکم الامم حتی ان السقط لیبقی محبنطئا علی باب الجنه فیقال له ادخل فیقول لا حتی یدخل ابوای فیشفع فیهما فید خلان الجنه کنیزکی سیاه زاینده نزد من محبوب تر است از زنی با جمال و نازای . بعد از آن فرمود : آیا ندانسته ای که من در آخرت به زیادی شما مفاخرت می نمایم ، به این درجه که جنین سقط شده بر در بهشت بماند و به او گفته شود وارد شو و بگوید وارد نمی شوم تا پدر و مادرم وارد شوند ، پس درباره آنها شفاعت می کند تا وارد بهشت می شوند .

و از سهل بن حنظله است و او را فرزند نمی شد (و از کسانی است که در تحت شجره با پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - بیعت نمود) گفته است : هر آینه اگر خدای تعالی فرزندی در اسلام به من عطا فرماید و به سقط بمیرد ، و صبر کنم و از خدای تعالی اجربر مصیبت او خواهم دوست تر می دارم از اینکه دنیا و آنچه در آن است مرا باشد . (۶۹)

و از عباده بن صامت است که پیغمبر

خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : النفساء یجرها الولد یوم القیامه بسررها (۷۰) الی الجنه (۷۱) زنی که در نفاس او طفلش بمیرد ، طفل او را به قطعه ناف خود به بهشت می کشد .

نفساء به ضم نون و فتح فاء زن است در هنگامی که بچه زاید و خون نفاس از او آید و سرر (بکسر مهمله سین یا فتح) آن چیزی است که قابله از ناف مولود که موضع قطع است جدا می کند و آنچه باقی می ماند سره است . همانا اراده کرده است طفلی را که هنوز نافش بریده نشده باشد .

و از عمرو بن شعیب است از پدرش از جدش که گفت : رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده من قدم من صبله ولدا لم یبلغ الحنث کان افضل من ان یخلف من بعده مائه کلهم یجاهدون فی سبیل الله لا یسکن روعتهم الی یوم القیامه : کسی که پیش از خود فرزندی به جهان آخرت فرستد که به سن ارتکاب معاصی نرسیده باشد ، بالاتر از آن است که صد فرزند پس از خود گذارد و همه در راه خدای جهاد کنند و ترس شان تا قیامت فرو ننشسته باشد .

و از حضرت حسن - علیه السلام - است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : لئن اقدم سقطا احب الی من ان اخلف مائه فارس کلهم یقاتل فی سبیل الله : : هر آینه اگر مقدم دارم سقطی در رحلت از دنیا ، دوست تر

می دارم از اینکه در دنبال گذارم صد فرزند سوار بر اسبان که در راه خدای مقاتله و جهاد کنند .

از ایوب بن موسی است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - بر سر منبر فرمود :

انک ان تقدم سقطا خیر من ان تدع بعدک من ولدک مائه کل منهم علی فرس ، یجاهدون فی سبیل الله : بدرستی که اگر پیش از خودت سقطی به جهان باقی فرستی ، بهتر است از آن که صد مرد از ولادت پس از خود گذاری که هر یک از ایشان بر اسبی سوار شوند و در راه خدا جهاد نمایند . و از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود : یقال للولدان یوم القیامه ادخلوا الجنه فیقولون یا رب حتی یدخل آباونا و امهاتنا ، قال فیابون فیقول الله عزوجل ، مالی اراهم محبنطئین ادخلوا الجنه فیقولون یا رب آباونا ، فیقول الله تعالی ادخلوا الجنه انتم و آبائکم . (۷۲) : گفته می شود مر پسران را در قیامت که داخل بهشت شوند می گویند : پروردگارا پدران و مادران خود را می خواهیم . فرمود : پس ابا از دخول بهشت می نمایند . پس خدای تعالی می فرماید : چیست مرا که اینها را خشمناک می بینم ؟ داخل بهشت شوید . می گویند : پروردگارا پدران خود را می خواهیم . پس خدای عزوجل می فرماید داخل بهشت شوید شما و پدرانتان .

از عبیده بن عمیر اللیثی

و از عبیده بن عمیر اللیثی است که گفت : اذا کان یوم القیامه خرج ولدان

المسلمين من الجنه بايد يهم الشراب . قال فيقول الناس لهم اسقونا فيقولون : ابوينا ابوينا . حتى قال ان السقط محبنطئا بباب الجنه فيقول : لا ادخل حتى يدخل ابواى . (۷۳) : چون روز رستاخیز می شود ، فرزندان مسلمانان از بهشت به عرصه محشر می آیند و در دستهاشان ظرفها از شراب دارند . گفته است مردم به آنها می گویند : ما را بیاشامانید ، می گویند . ما پدر و مادر خود را باید بیاشامانیم : وگفته تا طفلی که سقط شده است ، خشمناک بر در بهشت درنگ می کند و می گوید : وارد نمی شوم تا پدر و مادرم وارد نشوند .

و از انس بن مالک است که گفت : پیغمبر خدای – صلی الله علیه و آله – فرمود :

اذا کان یوم القیامه نودی فی اطفال المومنین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبور هم ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنه زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا ، ثم ینادی فیهم ان امضوا الی الجنه زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا ثم ینادی فیهم ثا نیه ان امضوا الی الجنه زمرا . فیقولون : ربنا و والدینا معنا ، ثم ینادی ثالثه ان امضوا الی الجنه زمرا فیقولون : ربنا و والدینا معنا ، فیقول فی الرابعه و والدیکم معکم . فیثب کل طفل الی ابوبه فیاخذون فی بیوتکم . (۷۴)

چون روز قیامت شود ، در میان اطفال اهل ایمان ندا شود که بر آیید از قبرهای خود و پس از آن ندا رسد به ایشان که بروید به سوی بهشت

فوج فوج می گوینـد : پروردگارا با پـدر و مادرمان می رویم . باز ندا رسد به ایشان دوباره که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گوینـد : پروردگارا با پـدر و مادر خود می رویم . پس نـدا می شود به ایشان در مرتبه سـیم که بروید به سوی بهشت فوج فوج می گوینـد : پرودگارا با پـدر و مادر خودمان می رویم . پس خـدای عزوجل می فرماید : پدر و مادر با شـما وارد بهشـت شونـد ، پس بر می جهد هر طفلی به سوی پدر و مادر خود و می گیرند دسـتهای ایشان را و داخل بهشت می شوند پس ایشان شناساترند پدران و مادران خود را در آن روز از فرزندان شـما در خانه های شـما زمر ، افواج متفرقه است بعضی از آنها در پی بعضـی ، و گفته شده است کسانی هسـتند که به یکدیگر رسـند از طبقات مختلفه چون شـهدا و زهاد و علما و فقرا و قرا و اهل حدیث و غیر هم . (۷۵)

و از انس بن مالک است که مردی همه روزه به محضـر حضـرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - شرف اندرز می شد و طفلی همراه خـود داشت . کودک وفـات یـافت و مرد ، روزی چنـد خـدمت آن حضـرت نرسـید . از حـالش اسـتفسار فرمود . اصـحاب عرض نمودند طفلی که همراه داشت مرده است و به علت مصیبت اوست که شرفیاب نشده است . آن حضرت فرمود : هلا آذنتمونی فقوموا الی اخینا نعزیه فلما دخل علیه اذا الرجل حزینا و به کابه فعزا فقال

یا رسول الله کنت ارجوه لکبر سنی و ضعفی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اما یسرک ان یکون یوم القیامه باز ائک فیقال له ادخل الجنه فیقول یا رب و ابوای فلایزال یشفع حتی یشفعه الله عزوجل فیکم و یدخلکم الجنه جمیعا(۷۶)

چرا به من خبر ندادید ؟ بر خیزید به سوی برادر خود برویم و او را تسلیت بدهیم . چون بر او وارد شد . او را افسرده یافت و او را سخت دلتنگ دید و تعزیتش فرمود . آیا شادمان نمی دارد تو را که فرزندت در روز قیامت در برابرت باشد و او را گویند که داخل بهشت شو و بگوید پروردگارا من و پدر و مادرم ، پس همیشه شفاعت کند تا خدای تعالی شفاعت او را درباره شما قبول فرماید و شما را با یکدیگر داخل بهشت نماید . کابه تغیر است به انکسار و شکستگی از شدت اندوه ، و ضعف به ضم ضاد نقطه دار و فتح مترجم گوید که صاحب قاموس میان ضعف به فتح و ضعف به ضم چنین فرق گذارد که اول در رای و عقل است و ثانی در بدن است .

و ایضا از انس و گفته است که از عثمان به مظعون - رضی الله عنه - کودکی وفات یافت و سخت و بر اندوهناک شد و در خانه خود عبادتگاهی گرفت و به مراسم عبادت پرداخت . به عرض مقدس حضرت نبوی - صلی الله علیه و آله و سلم - رسانیدند . الرهبانیه انما رهبانیه امتی الجهاد فی سبیل الله . یا عثمان الله تعالی لم یکتب

علینا للنار سبعه ابواب افلا یسرک ان لاتاتی بابا منها الا وجدت اینک بجنبه آخذا بحجزتک صبر (منکم) و احتسب (۷۷) ای عثمان ! به درستی که خدای تعالی رهبانیت را بر ما واجب نفرموده است و رهبانیت این است ، جهاد در راه خدای است . ای عثمان بن مظنون ! به درستی که بهشت را خشت در است و آتش دوزخ را هفت در است . آیا شادمان نمی گرداند تو را که وارد نشوی به هیچ یک از آن درها جز این که در آن هنگام فرزندت را پهلوی خود بیابی که کمرت را گرفته و شفاعت برای تو می کند در حضرت پروردگارت سبحانه و تعالی ؟ انس گفته است که به آن حضرت عرض شد که ای پیغمبر خدای ! آیا برای فرزندان ما که پیشی گرفته اند نیز این مقام و اقدام هست ؟ فرمود : برای همه کسانی که صبر کنند و اجرا خواهند .

حجزه (به ضم حاء مهمله وزاء منقوطه) موضع بستن زیر جامه است و گفته شده است که برای زیر جامه حجزه است .

و از قره بن ایاس است که مردی از انصار خدمت حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم - آمد و شد می نمود و پسری همراه داشت روزی به او فرمود : یا فلان اتحبه ؟ قال نعم یا رسول الله - صلی الله - صلی الله علیه و آله و سلم - احبه کحبک ففقده النبی صلی الله علیه و آله و سلم - فسال عنه فقالوا یا رسول الله مات ابنه فلما

رآه قال صلی الله علیه و آله - اما ترضی ان لاتاتی یوم القیامه بابا من ابواب الجنه الا جاء یسعی حتی یفتحه لک فقال رجل یا رسول الله - صلی الله علیه - اله وحده ام لکلنا قال بل لکلکم (۷۸) : ای فلان آیا دوستش می داری ؟ گفت : ای پیغمبر خدای دوستش می دارم چنان که تو را دوست می دارم روزی آن حضرت او را در حلقه اصحاب نیافت و جویای او شد . گفتند : یا رسول الله پسر او وفات یافته است . چون او را ملاقات نمود ، فرمود : آیا راضی نیستی که در روز قیامت به هیچ دری از درهای بهشت نروی جز اینکه فرزندت بیاید و در را برای تو بگشاید ؟ مردی به آن حضرت عرض کرد : یا رسول الله این بهره و سعادت مخصوص اوست یا برای همه ما است ؟ فرمود : بلکه برای همه شماست .

بیهقی روایت کرده است که چون پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - می نشسته ، اصحاب و حزن واسف ، او را از حضور مانع شده است ، آن حضرت او را ملاقات نمود و از طفل او پرسش کرد . به هلاک فرزند خود خبر داد . آن حضرت فرمود : یا فلان ایما کان احب الیک : ان تمتع به عمرک اولاتاتی غدا بابا من ابواب الجنه الا وجدته قد سبقک الیه یفتحه لک قال یا بنی الله اهذا لهذا خاصه ام من هلک له طفل من المسلمین کان له ذلک ؟ قال بل من هلک

له طفل من المسلمین کان له ذلک (۷۹) : ای مرد! کدام در نزد تو محبوب تر است : اینکه زمان عمر خود را به وجود فرزندت بهره مند باشی یا در محشر به دری از درهای بهشت عبور ندهی جز این که فرزندت بهره مند باشی یا در محشر به دری از درهای بهشت عبور ندهی جز این که فرزندت را بیابی که بر تو پیشی گرفته و در را برای تو می گشاید ؟ عرض کرد : یا رسول الله تمتع در دنیا را با او برای خود نمی خواهم بلکه سبقت او را به افتتاح باب بهشت دوست تر می دارم ، فرمود : این ثواب و پاداش برای تو خواهد بود . یکی از انصار بر پای خواست و گفت : ای پیغمبر خدای ! آیا این ثواب خاصه این مرد است یا هر یک از مسلمین که طفلی از او هلاک شود این پاداش را خواهد داشت ؟ آن حضرت فرمود : بلکه هر یک از مسلمانان که مصیبت فرزندی بر او وارد آید این ثواب و اجر را دارد .

حلقه (بسکون لام پس از فتح حاء) هر چیزی که دوری داشته باشد و میانش خالی باشد . فتح لام در موجز حکایت شده و کم است . مترجم گوید که این بنده را حاضر الوقت حلقه به فتح لام در ضمن بیت که در مدیحه حضرت خامس آل عبا – سلام الله اجمعین – انشاد شده بیاد آمد به صرف میمنت و علقه اینقدر مناسبت می نگارد و هو هذا :

لن یخب الان من رجاک

و من حرک من دون بابک الحقله

و از زراه بن اوفی است که رسول خـدای - صـلی الله علیه و آله - مردی را بر فوت فرزنـدش تسـلی داد و فرمود : جزاک الله و عظم لک الا جر فقال الرجل یا رسول الله انا شیخ کبیر و کان ابنی قد اجزا عنی فقال له النبی - صلی الله علیه و آله - اما یسرک ان یشـیر لـک و یتلقـاک من ابواب الجنه بالکـاس قال من لی بـذلک ؟ فقال الله لک به ولکل مسـلم مات له ولـد فی الاسـلام : خـدای عزوجـل به تو اجر و مزد عطا فرمایـد و اجر تو را بزرگ کنـد . مرد گفت : ای پیغمبر خـدای ! من مردی سـخت پیرم و فرزنـد من کفایت امور مرا می نموده . آن حضـرت فرمود : آیا مسـرور می کنـد تو را اینکه اشارت نمایـد یا پیشـبازت آیـد از درهای بهشت با جامی پر از شراب ، گفت : این عنایت را با من که می کند ؟ فرمود : خدای تعالی برای تو می فرماید به سبب فرزنـدت و از برای هر مسـلمانی که فرزنـدش در اسـلام وفات یابد . اجزاءیعنی کفایت کرده است . کاس (با همزه و گاهی به تخفیف ترک می شود) ظرفی است که در او شـراب باشد و به این اسم نامیده نمی شود مگر به انضـمام شراب با ظرف و گفته شده است کاءس ، اسم برای هر دو بر اجتماع یا انفراد است و جمع آن اکوس و جمع جمع آن کووس است .

و از عبدالله بن قیس از پیغمبر خدای

- صلی الله علیه و آله - اذا مات ولد العبد قال الله تعالی للملائکه اقبضنک ولد عبدی ؟ فیقولون نعم فیقول قبضتم ثمره فواده ؟ فیقولون نعم فیقول ماذا قال عبدی ؟ فیقولون حمدک و استرجع فیقول الله تعالی ابنوا لعبدی بیتا فی الجنه و سموه بیت الحمد(۸۰) : چون فرزند بنده ای از بندگان خدای وفات کند ، خدای تعالی از ملائکه خود سوال می فرماید که ایا گرفتند فرزند بنده مرا ؟ عرض می کنند : آری می فرماید : گرفتید میوه دل او را ؟ عرض می کنند : آری . می فرماید : چه گفت بنده من ؟ عرض می کنند : تو را ستایش نمود و انا لله و انا الیه راجعون گفت . می فرماید : خانه برای او در بهشت بنا گذارید و آن را بیت الحمد نام نهید .

و روایت شده است که زنی خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و کودکی همراه داشت که مریض بود . عرض کرد : یا رسول الله بخوان خدای تعالی را که فرزند مرا شفا ارزانی دارد . آن حضرت فرمود : الک فرط ؟ قالت نعم یا رسول الله - صلی الله علیه و اله - جنه حصینه . (۸۱) : آیا فرزندی از تو مرده است ؟ گفت : آری فرمود : در جاهلیت ؟ گفت : بلکه در اسلام وفات یافته است . فرمود : سپری استوار است .

جنه (بضم) وقایه است یعنی تو را پناه می دهد از آتش جهنم یا از تمامت هولها و ترسها .

و حصینه به معنی فاعل است یعنی محصنه صاحب خود را و پوشنده برای او از اینکه آسیبی به او رسد .

و از جابربن سـمره است که گفت : رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله و سـلم - فرمود : من دفن ثلاثه و صبر علیهم و احتسـب وجبت له الجنه : فقالت ام ایمن و اثنین ؟ فقال من دفن اثنین و صبر علیهما و احتسـبها و جبت له الجنه . فقالت ام ایمن و واحده ؟ فسـکت و امسک فقال یا ام ایمن من دفن واحـدا و صبر علیه واحتسب وجبت له الجنه (۸۲) : آن که دفن کنـد سه فرزند را و صبر کنـد بر مصـیبت آنها و اجر مصـیبت زدگی و صبر خویش از خـدای تعالی خواهد ، بهشت بر او واجب می شود . ام ایمن عرض کرد که ثواب دو فرزنـد چه خواهـد شـد بهشت بر او واجب می شود ام ایمن عرض کرد که ثواب دو فرزند چه خواهد شد ؟ فرمود آن که دو فرزند دفن نماید و صبر بر مصـیبت شان کند و اجر مصـیبت و صبر خواهد بود ؟ سکوت و تامل نمود و فرمود ؟ سـکوت و تامـل نمود و فرمود : آن که یک فرزنـد به خاک سـپارد و صبر کنـد و اجر خواهـد بهشت بر او واجب می شود .

و ابن مسـعود - رضـی الله عنه - است که گفت : پیغمبر خـدای - صـلی الله علیه و آله و سـلم - فرمود : من قدم ثلاثه لم یبلغوا الحنث کان له حصنا حصینا فقال ابوذر رضی الله

عنه – قدمت اثنین فقال صلی الله علیه و آله – واثنین ثم قال ابی بن کعب : قدمت واحدا فقال واحدا ولکن کان ذلک عند الصدمه الاولی . (۸۳)

آن که سه فرزند پیش از خود فرستد که به سن ارتکاب گناه نرسیده باشند برای او پناهی استوار خواهد بود و ابوذر عرض کرد : من دو فرزند پیش فرستادم . فرمود :

همچنین است دو فرزند ابی بن کعب عرض کرد : من یک فرزند پیش فرستادم فرمود همچنین است یک فرزند اما این اجر در نزد صدمه اولی است که وارد آید .

از ابی سعید خدری

و از ابی سعید خدری است که زنان خدمت پیغمبر خدای – صلی الله علیه و آله و سلم – عرض کردند روزی را برای ما قرار ده که ما را موعظه فرمایی . آن حضرت فرمود : ایما امراه مات لها ثلاثه من الولد کانوا لها حجابا من النار . قالت امراه : و اثنان ؟ قال : و اثنان (۸۴) : هر زنی که سه فرزند از او بمیرد ، برای او حجاب از آتش جهنم می شوند زنی عرض کرد : اجر دو فرزند چیست ؟ فرمود : همچنین است دو فرزند .

و از بریده است که پیغمبر خدای – صلی الله علیه و آله و سلم – پرستاری و عیادت انصار می فرمود و پرستش از حالات ایشان می نمود و به آن حضرت رسید که از زنی انصاریه پسری وفات یافته و بیتابی بر فوت کرده است به خانه او تشریف ورود داد و امر فرمود بترسیدن از خدای عزوجل و شکیبائی .

فقالت یا رسول الله انی امراه رقوب لا الد ولم یکن لی ولد غیره فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم الرقوب التی لا یبقی لها ولدها ثم قال ما من امرء مسلم او امراه مسلمه یموت لها ثلاثه من الولد الا ادخلهما الله الجنه فقیل له و اثنان فقال و اثنان . و فی حدیث آخر : انه قال اما تحبین ان ترینه علی باب الجنه و هو یدعوک الینا (۸۵) قالت بلی قال فانه کذلک . پس زن عرض کرد : یا رسول الله من زنی هستم رقوب که نمی زایم و جز این فرزندی نداشتم پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود : رقوب زنی است که فرزند برای او باقی نماند . پس از آن فرمود : نیست مردی مسلمان و زنی مسلمان که سه فرزند از او بمیرند جز اینکه خدای تعالی آنها را داخل بهشت می فرماید . در حدیثی دیگر است که به آن زن فرمود : آیا دوست نمی داری که فرزندت را ببینی بر در بهشت ایستاده و ترا می خواند و می گوید به سوی ما بیا ؟

مترجم گوید که روزی در تهران خدمت مرحوم خان ، ملک الشعراء دولت قاهره ملاقات کردم و علاوه بر جلالت و بزرگی شغل و اصالت تبار در مراتب اخلاق یگانه آفاق بود : در خط و هنر و صنایع یدی و علوم متنوعه را به کمال داشتند و همانا نظیری برای آن مرحوم به تصویر در نمی اید . خوابی را حکایت کردند و چهار شعر خواندند که در خواب

گفته بودند و در خواطر این بنده مانده است و یک شعرش را مناسب این مقام دیده می نویسم و این است :

از آب من بنوش که از چشمه حیات پر کرده ام برای تو جانا یکی سبو

و تتمه ترجمه این است که زن گفت : آری فرمود : فرزند تو چنین است .

رقوب (به فتح راء) زنی است که فرزند نیاورد یا فرزند او زنده نماند : این معنی به حسب لغت است و پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - خاص فرموده است به آنچه ذکر شد .

و از (ابی) نضر سلمی (۸۶) است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود : لا یموت لاحد من المسلمین ثلاثه من الولد فیحتسبهم الا کانوا له حصنا من النار . فقالت امراه و اثنان ؟ فقال و اثنان . (۸۷) : نمیرد برای هیچ یک از اهل اسلام سه فرزند که اجر مصیبت و شکیبایی از خدای عزوجل خواهد ، جز آنکه پناهی از آتش برای او شوند . پس زن گفت : آیا دو فرزند را برای او چنین اجری خواهد بود ؟ فرمود : دو فرزند نیز همچنین است

و از آن بزرگوار - صلی الله علیه و آله و سلم - است : من قدم من ولده ثلاثا صابرا محتسبا کان محجوبا من النار باذن الله عزوجل .

و فی لفظ اخر : من قدم شیئا من ولده صابرا محتسبا حجزه باذن الله من النار (۸۸)

و در لفظ دیگر است ان که پیش فرستد سه چیز از فرزند

خود در حالتی که صبر آورد و پاداش خواهد ، مانع او از آتش می شود به اذن خدای .

و از ام میسر انصاریه (۸۹) است از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به درستی که آن حضرت بر ام میسر وارد شد و او طعام حیس می پخت : فرمود : من مات له ثلاثه لم یبلغوا الحنث کانوا حجابا من النار . فقالت : له یا رسول الله و اثنان ؟ قال لها و اثنان یا ام میسر و فی لفظ اخر فقالت او فرطان ؟ قال او فرطان . (۹۰) : کسی که بمیرد سه فرزند از او که به سن گناهکاری نرسیده باشند برای او حجاب از آتش خواهند بود . گفت : ای پیغمبر خدای ! چگونه است دو فرزند ؟ فرمود : دو فرزند همچنین است و در عبارت دیگر : دو فرط است . فرمود : دو فرط نیز چنین است .

مترجم گوید که حیس طعامی است که از روغن و خرما و دوغ سازند و در حدیث ذکر حیس بسیار است . پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را این طعام مطبوع و خوشایند بودی چنانچه در حدیث ام سلمه - رضی الله علیه و آله - را این طعام مطبوع و خوشایند بودی چنانچه در حدیث ام سلمه - رضی الله عنها - که با عایشه در نهی از وقعه جمل ، سخن می راند ، مذکور است قال : قالت و اذکرک و انت تغسلین راسه و انا احیس له حیسا و کان الحیس یعجبه صلی الله

علیه و آله (۹۱)

و از قبیصه بن برهه است که گفت : در خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - نشسته بودم زنی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که یا رسول الله خدای را برای من بخوان که فرزندی برای من بماند و تا کنون فرزند برای من نمانده است . فرمود : کم مات لک ؟ قالت ثلاثه قال : لقد احظرت من النار (۹۲) : چند فرزندت وفات یافته است ؟ عرض کرد : سه فرزند . فرمود : محفوظ از آتش شده ای به حفظ استواری .

حظار(به کسر حاء مهمله و ظاء دسته دار) حظیره ای است که از شاخهای درختان برای شتران می سازند که آنها را از سرما و باد حفظ کند و از این ماده است محظور برای محرم یعنی ممنوع از دخول در حرم .

و از ابی بن کعب است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - به زنی فرمود : هل لک فشرط ؟ قالت : ثلاثه : صلی الله علیه و آله جنه حصینه آیا فرزندی از تو وفات یافته است ؟ عرض کرد که سه فرزند از من مرده اند فرمود : پناهی استوار است .

و از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - است : ما من مسلمین یقدمان ثلاثه لا یبلغوا الحنث الا ادخلهما الله الجنه بفضل رحمته . قالوا : یا رسول الله وذوالاثنین ؟ قال ذوالاثنین . ان من امتی یدخل الجنه بشفاعته اکثر مضروان من امتی من یستطعم النار حتی یکون زوایاها (۹۳) : نیست

از مرد و زنی مسلمان که سه فرزند پیش فرستد که هنوز سن ارتکاب معاصی را درک نکرده باشد جز اینکه خدای تعالی ایشان را داخل بهشت می فرماید : بفزونی رحمت خود گفتند : ای پیغمبر خدای حق صاحب دو فرزند که پیش فرستاده باشند چه خواهد بود ؟ فرمود : ثواب او نیز همین است و حق او ورود به فردوس برین ، به درستی که بعضی از امت من کسی است که به شفاعت او زیاده از قبیله مضر داخل بهشت می شوند . بعضی از امت من کسی است که طعم آتش را می چشند تا اینکه بوده باشد در یکی از زوایای آتش .

روایت و نقل کرده اند این حدیث را جماعتی از اهل حدیث و صحیحش دانسته اند . از آن بزرگوار - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود : قال الله تعالی - جل شاءنه - حقت مجتبی للذین یتصادقون من اجلی حقت مجتبی للذین یتناصرون من اجلی (۹۴) ثم قال علیه و آله التحیه و السلام : ما من مومن و لا مومنه یقدم الله تعالی له ثلاثه اولاد من صلبه لم یبلغوا الحنث الا ادخله الحنه بفضل رحمته ایاهم (۹۵) : خدای تعالی فرموده است : مخصوص داشتم دوستی خود را برای کسانی که با یکدیگر راستی کنند از جهت من و مخصوص داشتم دوستی خود را برای آنان که یاری و مدد کاری یکدگر نمایند از جهت من . بعد از آن فرمود : مرد و زنی از اهل ایمان نیست که خدای تعالی آنها را داخل بهشت بگرداند

. به فزونی رحمتی که درباره ایشان می فرماید .

از آن حضـرت - صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود : من دفن ثلاثه من ولیده حرم الله علیه النار (۹۶) : : کسی که سه فرزند از فرزندان خود را دفن نماید حرام می فرماید خدای تعالی بر او آتش دوزخ را .

و از صعصعه بن معاویه است که گفت : اباذر غفاری را دیدم و او شتری را که داشت می رانـد و دو انبان توشه بر آن بود و مشکی بر گردنش بسته . گفتم : ای اباذر! چه چیز است برای تو ؟ گفت عمل من گفتم خدایت رحمت کناد مرا حدیثی بگوی گفت : از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود : ما من مسلمین یموت بینهما ثلاثه اولاد لم یبلغوا الحنث الا غفر الله لهاما بفضل رحمته ایاهم . قال قلت له فحدثنی قال نعم ، سعمت عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقول : ما من مسلم ینفق من کل ماله زوجین فی سبیل الله الا استقبلته حجبه الجنه کلهم یدعوه الی ما عنده فقلت کیف ذلک قال ان کان رجلا فرجلین و ان کان بعیرا فبعیرین و ان کان بقرا فبقرین حتی عد اصناف المال . (۹۷) : مرد و زن مسلمانی نیستند که بمیرد و در میانه آنها سه فرزند و سن معصیت را در نیافته باشند ، جز آنکه بیامرزد خدای تعالی ایشان را به فزونی رحمتی که نسبت به ایشان دارد صعصعه گفته است به ابوذر

رضـی الله عنـه گفتـن : بـاز مرا حـدیث کـن گفت : آری از رسـول خـدای - صـلی الله علیه و آله - شـنیدم که فرمـود : نیسـت مسـلمانی که در راه خـدا انفـاق کنـد از تمام مال خود دو جفت را جز آنکه حجاب و دربانان بهشت او را اسـتقبال کننـد و هر یـک از آنهـا بخوانـد به سوی آنچه در نزد اوست گفتم این چگونهاست ؟ گفت مرد و غلام باشـد دو مرد و اگر شتر باشـد دو شتر و اگر گاو باشد دو

گاو تا اینکه شمرد اصناف مال را .

و ذکر کرده اند این خبر را جماعتی

از انس بن مالک است که گفت : رسول خدای - صـلی الله علیه و آله و سـلم - در مجلسـی از بنی سلمه ایستاد و فرمود یا بنی سلمه ما الرقوب فیکم قالوا الـذی لا یولـد له قال بل الـذی لا فرط له قال ما المعـدم فیکم قالوا الـذی لا مال له قال بل هو الـذی یقـدم و لیس له عندالله خیر (۹۸) : ای بنی سـلمه رقوب در لغت شـما چیست ؟ گفتنـد : ان است که کسـی را فرزنـدی نشود . فرمود : بلکه آنست که فرزنـدی پیشتر از او بمیرد . بـاز فرمود : معـدم چیست در نزد شـما ؟ گفتنـد : ان است که مالی برای او نباشد . فرمود بلکه آن است که بمیرد و چیزی در نزد خدای برای او نباشد .

و از ابن مسعود که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به زنی وارد شد که طفلی از او مرده بود و

فرمود : بلغنی انک جزعت جزعا شدیدا قالت و ما یمنعنی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و قد ترکنی عجوزا رقوبا فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله لست بالرقوب انما التی تتوفی و لیس لها فرط و لا ـ یستطیع الناس ان یعود و علیها من افراطهم فتلک الرقوب : : به من رسیده است که تو سخت جزع و بیتابی کرده ای گفت : چه چیز مرا از بی تابی و گریه باز می تواند داشت و حال آنکه این طفل مرا پیر زن و رقوب گذاشت و دیگر فرزند نمی آورم ؟ فرمود : تو رقوب نیستی بلکه رقوب آن است که بمیرد و پیش از خود فرزندی نفرستاده باشد و مردم نتوانند از ثواب و اجر افراط خودشان به آن پیر زن عائده و فائده رسانند و صبر و احتساب از خدا ، برای او خواهند ، پس چنان زنی است .

همه این احادیث از اصول مستنده استخراج شده و اسناد اصولش را از جهت اختصار ترک کردیم ، زیرا که خدای تبارک و به فضل و رحمت خود وعده ثواب فرموده است آن را که به آنچه رسیده است عمل کرده و هر چند امر چنان که به او رسیده است نباشد و وارد شده است این خبر در شما احادیثی از طرق ما و طرق عامه .

فصل : در آنچه تعلق به این باب دارد

از زید بن اسلم است که گفت : مات لدواد – علی نبینا و آله و علیه السلام – ولد فحزن علیه حزنا کثیرا فاوحی الله الیه یا داود و ما کان هذا الولد عندک قال

یا رب کان یعدل هذا عندی ملا الارض ذهبا قال فلک عندی یوم القیامه ملا الارض ثوابا (۹۹) : فرزندی از داود نبی - علی نبینا و علیه السلام - رحمت نمود و آن حضرت بر فوت او بسیار اندوهناک شد . پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود : داود فرزند تو در نزد تو با چه برابر بود ؟ عرض کرد : پروردگارا در نزد من برابر بود با روی زمین که پر از زر باشد فرمود : پس برای توست نزد من در روز قیامت معادل پری روی زمین از ثواب و پاداش نیک .

از داود بن ابی هندی (۱۰۰) است که گفت : در خواب دیدم قیامت بر پا و هنگامه رستخیز گرم شده است و مردم به سوی حساب خوانده می شوند . نزد میزان شدم و حسنات خود را در کفه ای و سئاتم را در کفه دیگر یافتم و پله سئات بر حسنات چربید . در این میانه که غرق عرق شرم و در شدت اضطراب و نومیدی بودم ناگاه دستاری یا پارچه سفیدی به من دادند و بر زبر حسنات خود گذاشتم و رجحان گرفت . یکی مرا گفت : دانستی که چه بود ؟ گفتم ندانستم گفت : سقطی است که برای تو بوده است . گفتم : دختری هم از من در گذشته بود . گفت : دخترت این موقع را ندارد زیرا که تو مرگ او را از خدا طلب می نمودی .

مترجم گوید : بعد از ترجمه این خواب ، چنان به خواطر فاتر این بنده گذشت که وقتی خوابی

شنیدم و چون ذکری از حضرت خامس آل عباسید الشهداء – ارواحنا له الفداء – در این نسخه مبارکه موجب مزید برکات این نسخه می شود ، درین موقع تذییل و نقل می کند .

از شاهزادگان قاجار محمد یوسف میرزا مردی در جرگه اهل عرفان دو سه سالی مجاور و در آستان مقدس رضوی – سلام الله علیه – و در میانه حسن معاشرت دایر بود .

او حکایت نمود که حاجی کاظم ، کدخدای محله سنگلج تهران در مدت زندگانی خود به خلاعت و بیباکی می زیست و بعد از فوت او در خوابش دیدند با گردن کج و قد خمیده و رنگی پریده در جلو میزانی ایستاده و سخت حیرت زده در آن می نگرد و کفه میزان در هوا و پله بر زمین است نزدیک شدم و پرسیدم که این ترازو چیست و چنین دهشتزده چرایی ؟ ملتفت من نشد و ابدا جوابی باز نداد . در این اثنا کسی به میزان نزدیک آمد و چنان یافتم که چیزی در کفه هوائی میزان گذاشت و گذشت و آن کفه هوائی به زمین رسید و کفه زمین به هوا بر شد و حاجی کاظم قدی راست کرد و گردنی بر افراخت و چهره بر افروخت و با من شکفتگی نمود . گفت از حال تو و این ترازو عجب دارم و خوب است مرا آگاه نمائی . گفت : این ترازو و میزان عدل الهی است و کفه هوائی برای حسنات و خالی بود و کفه دیگر را سیئاتم سنگین کرده و به زمین رسانده بود و دست غیب نمایش حسنه ای

برای من آورد و پله سبک را گرانسنگ کرد و به زمین میل داد و کفه سیئات به هوا بر شد . گفتم مگر چه در کفه گذاشت گفت برو ببین . سر پیش داشتم و درست نگاه کردم ، مختصر کاغذ نازکی به اندازه نگینی در کفه دیدم و اسم مبارک حسین ، به مرکبی بسیار کم رنگ به نظرم رسید . گفتم : عجب کاغذی رقیق و رنگی اندک است که درست محسوس نمی توان داشت . گفت : من هفته ای یک مجلس روضه در خانه خود دایر کرده بودم و برای امور دنیویه خود میمون گرفته قصد خلوصی و اعتقاد ثواب آخرتی نداشتم و رنگ خط و حجم کاغذ از این جهت اندک و رقیق است و اینک بر تمام سیئات من راجح آمده از عذاب رستم و به ثواب خدای پیوستم ان الحسنات یذهبن السیئات مرا که محمد یوسف میرزا هستم از کمال شوق و امید لذت این مژده و نوید گریه شدید دست داد و از خواب بیدار شدم و به برکات تعزیت داری آن بزرگوار امیدوار . همانا این شعر از میرزا سر خوش شاعر هروی مناسب این موقع است که مترجم را در خاطر بود :

کفه ای بر ارض ماند پله ای بر آسمان با فلک گر قدری از قدر تو را میزان کنند

اینک باز بر سر ترجمه رساله مبارکه می رود

و از ابی شوذب است که مردی را پسری بود هنوز به سن رشد و بلوغ نرسیده . اقوامش را دعوت نمود و گفت : حاجتی به شما دارم . گفتند : چه حاجت داری

؟ گفت : می خواهم دعا کنم که خداونـد مجیب ، فرزنـد مرا به جوار رحمت خود برد و شـما آمین بگویید و اجابت دعای مرا درخـواست نماییـد . از سـبب سوال کردنـد و گفت : در خواب شـبانگاهی چنـان دیـدم که روز رسـتخیز است و مردم درهم و فراهمند و عطش شدید بر همه مردم غلبه کرده و من هم سـخت تشنه ام و اطفال خود از بهشت بیرون آمده و ابریقها پر از آب صافی در دست دارنـد . در میانه آنها فرزند برادرم را دیدم و تمنا کردم که مرا از ابریق خود سـیراب نماید ابا نمود و گفت که ای عم ما کودکان جز پدر و مادر خود کسـی را آب نمی نوشانیم . این است که می خواهم مصیبت فرزند خود را ببینم و صبر احتساب نمایم و برای چنان روزی و چنان عطش جانسوزی ، ذخیره داشته باشم .

دعا کرد و قوم آمین گفتند و چندی نگذشت که پسرش وفات یافت .

و این حکایت را بیهقی در کتاب شعب آورده است :

و از محمـد بن خلف است که گفت : ابراهیم حربی پسـری به سن یازده ساله داشت که قران حفظ کرده بود و از پدر بسـیاری از فقه و حـدیث آمـوخته و وفـات یـافت . نزد ابراهیم رفتم که تعزیت گـویم و تسـلیت دهم . گفت من مرگ او را دوست می داشـتم . گفتم : ای ابو اسـحاق تو عـالم و دانـای جهـان هسـتی و دربـاره فرزنـدی که به نجـابت تربیت پـذیرفته و قران و فقه و حدیث یاد گرفته ، چنین سخنی می

گویی ؟ گفت : آری ، در خواب دیدم که قیامت بر پاست و کودکانی ظرفها پر از آب صافی در دست دارند و از مردم محشر پذیرایی می کردند و بعضی از آنها به بعضی آب می نوشانیدند و هوای رستخیز ، سخت گرم و من از شدت گرما و عطش در التهاب بودم . کودکی را گفتم : آبی به من بنوشان . نظر به من کرد و گفت که تو پدر من نیستی . گفتم که شما کیانید ؟ گفتید : ما فرزندان کسانی هستیم که ما وفات نمودیم و آنها دچار مصیبت ما شدند و صبر کردند و اینک ما آنها را استقبال می کنیم و آب به ایشان می رسانیم و از تشنگی محشر می رهانیم و از این روی ، آرزوی مرگ او را داشتم .

غزالی در احیاء آورده است که بعضی از ارباب صلاح را دوستان او به اختیار عیال تکلیف می نمودند و او ابا می کرد . روزی خفته بود و بیدار شده گفت : عیالی برای من خواستگاری نمایید . عفیفه ای به نکاح او در آوردند و از او سوال کردند که چرا قبل از این ، اظهار کراهت می کردی و اینک بجد تمام اختیار عیال نمودی ؟ گفت : شاید خدای متعال مرا فرزندی بخشد و او را در حیات من بمیراند و معاد و آخرت مرا مقدمه و ذخیره گردد . پس از آن حکایت کرد که در خواب دیدم هنگامه رستخیز است و کسی را پروای کسی نیست و من میان مردم در موقف ایستاده ام و غلبه عطش

نزدیک است دل مرا پاره نماید . در این وقت کودکانی به میان جمع در آمدند و با آنها قندیلها از نور بود و ابریقها از نقره و تنگها از طلا در دست داشتند و هر یک کسی را آب می دادند و در می گذشت . من دست خود را به نزدیک یکی از آنها دراز کردم و گفتم آبی به من ده مرا از سختی عطش برهان گفت : تو در زمره ماها فرزندی نداری که تو را آب دهد و ما جز پدران خود را سیراب نمی توانیم نمود . گفتم شما کیانید ؟ گفتند ماها پسرانی هستیم از مسلمانان که پیش از پدرها مرده ایم و ذخیره آنها شده ایم (۱۰۱)

و شیخ ابو عبدالله بن النعمان در کتاب مصباح الظلام از بعضی ثقات حکایت کرده است که مردی به یکی از اصحاب خود که عزیمت سفر بیت الله داشت سفارش نمود که سلام او را به پیشگاه حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - عرضه دارد و رقعه مختومه ای به او سپرد که نزد سر مبارک آن حضرت دفن کند . آن مرد بر حسب وصیت او معمول داشت و چون از سفر باز آمد ، صاحب رقعه به ملاقات او رفت و گفت : خدایت جزای خیر دهد که تبلیغ رسالت مرا درست به انجام آوردی . مسافر وارد از سخن او عجب کرد و گفت : این معنی چگونه بر تو مکشوف گردید ؟ گفت : این است که با تو حدیث می کنم و حکایت می کنم و حکایت کرد که برادری از

من وفـات یافت و کودکی خردسال از او باقی مانـد و من او را به مهر و حفاوت تربیت می کردم و قبل از سن بلوغ فوت شـد . شبی خواب دیدم که قیامت قیام نموده و عطش بر من غلبه کرده است و برادر زاده خود را دیدم ظرفی از آب روشن در دست دارد پیش او شـدم و درخواست کردم که آب را به من نوشانـد . ابا کرد و گفت : پدرم سـزاوارتر از تو به این آبست . دریغی که از من نمـود ، بر من سـخت دشوار آمـد و از غلبه وحشت و دهشت از خواب بیـدار شـدم و چون صـبح شـد ، دینـاری چند تصـدق دادم و از خدای در خواسـتم که مرا پسـری روزی فرماید و روزی فرمود و تو را مسافر حج بیت الله دیدم و آن رقعه را دادم و متضمن توسل به پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - بود به سوی خدای تعالی که فرزند مرا بمیراند و برای من ذخیره روز فزع اکبر گردانـد . در این نزدیکی تب کرد و مریض شـد و وفـات نمود و مقارن روز ورود تو بود و دانسـتم که تو ادای وصیت و تبلیغ رسالت مرا بدرستی نموده ای .

و در کتاب نوم و رویا که ابوالصـقر موصـلی راست حکایت شده است که علی بن الحسـین بن جعفر از پدر خود حدیث کرده که یکی از اصحاب ما که صاحب علم و دیانت بود گفت : وارد مدینه طیبه شدم و در شب در بقیع غرقد (۱۰۲) در میانه چهار قبر که

نزد آنها قبری دیگر بود خوابیدم و در خواب دیدم که چهار کودک از قبرها بر آمده این دو شعر می خواندند :

انعم الله بالحبیه علنا و بمسراک یا امیم الینا

عجبا ما عجبت من ضغطه القبر و مغداک یا امیم الینا

منت نهاد خداوند بر ما به ورود دوست .

و سیری که ای امیم در شب به سوی ما کردی

عجب داریم از آنچه از فشار گور تعجب داری

و حال آنکه صبحگاه بر ما نازل می شوی

با خود گفتم برای این بیتها ، شان و حقیقتی خواهد بود و تامل کردم تا آفتاب بر آمد ناگاه دیدم جنازه ای آورند . پرسیدم که جنازه کیست ؟ گفتند : زنی از اهل مدینه است گفتم : آیا اسم او امیم است ؟ گفتند : آری ، گفتم : آیا فرزندی پیش از خود به خاک سپرده است ؟ گفتند : چهار فرزند . پس ایشان را از خواب خود مطلع نمودم و بسیار تعجب نمودند . (۱۰۳)

مترجم گوید : چنان می رود که این بیت خالی از تصحیف نبوده باشد و اصل آن بدین لفظ است که ثبت می شود :

انعم الله بالحبیب علینا و بمسراک یا امیم الینا) چه اولا صنعت ترصیع علینا باالینا لفظا خالی از جهت تحسین نیست . ثانیا ربط علینا با نعم معنی خالی از تعسف و تکلف فوق العاده نخواهد بود . تساوی تذکیر و تاءنیث در صیغه فعیل هم رافع ایراد خواهد بود . (و) بقیع غرقد نام قبرستان مدینه طیبه است ، چه غرقد نام درختی است خاردار که این گونه اشجار در آنجا بسیار بوده است

.

و باز بر سر ترجمه رساله مبارکه می رود و چه خوش گفته است یکی از افاضل :

عطیته اذا اعطی سرور و ان سلب الذی اعطی اثابا

فای النعمتین اعد فضلا و احمد عند عقباها ایابا

انعمته التی کانت ام الخری التی جلبت ثوابا

عطای الهی هنگامی که می بخشد مایه شادمانی حیات و زندگانی است .

و هنگامی که بازستاند عوضی بهتر ارزانی می دارد .

و بازگشت آن نعمت را به خود سپاسی رانم .

نعمتی را که در دنیا برای من نشاط خاطر است .

یا نعمت دیگر را که در آخرت ذخیره ثواب وافر .

باب دویم : در صبر است و آنچه ملحق به اوست

در صبر است و آنچه ملحق به اوست

صبر

صبر در لغت ، نفس حبس راست از بیتابی و جزع در اموری که ناگوار است و منع می کند باطن را از اضطراب و ظاهر را از حرکات غیر عادیه ناصواب و متنوع به سه نوع می شود :

اول ، صبر عوام است و آن حبس نفس است و خویشتنداری بر وجه چالاکی و اظهار ثبات و بیباکی در حوادث روزگار و خورسندند که عوام از مردم صورت حالشان را پسنده دارند یعلمون ظاهرا من الحیاه الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون (۱۰۴) می بینند ظاهری از زندگانی دنیا را و ایشان از آخرت غافلانند .

دویم ، صبر عباد و زهاد است و پرهیزگاران و ارباب دانش تا به ثواب آخرت نائل شوند و ذخیره طاعت حاصل نمایند ، انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب (۱۰۵)

به درستی که مزد ایشان بیرون از حساب ، کاملا داده می شود .

مترجم این شعر را از مثنوی مولوی رومی در این مقام می نگارد

:

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت

سیم ، صبر عارفانی است که بسیاری از ایشان از آنچه ناگوار طبائع است لذتها می برند و آنچه را خدای عزوجل به آن مخصوص شان دارد ، به چشم رضا می نگرند : و بشر الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا الله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهتدون (۱۰۶)

بشارت رسان ای پیغمبر من صاحبان صبری را که چون مصیبتی به آنها رسد ، می گویند انالله و انالیه راجعون ما برای حضرت حقیم بازگشت ما همه به اوست ایشانند که از پروردگارشان برایشان صلوات و رحمتهاست و ایشانند پویندگان راه هدایت وراست رفتاری .

و این نوع مخصوص است به اسم رضاو زود است که می آید دریابی خاص .

و نوع نخستین ثوابی مرتب نخواهد بود ، زیرا که تجلد و اظهار ثبات و قوت قلب برای خدا نکرده است و عمل او خودنمایی بر اقران و ریاء محض می تواند بود پس آنچه از جنس ریاء وارد آمد از این قبیل است ، لیکن بیتابی و جزع بدتراز این است ، زیرا که نفوس بشریه به سوی اخلاق امثال و طرف آمیزش و معاشرت خود میل می کند و هنگامی که از یکی شان در مصیبتی بیتابی بینند ، خوش نما می دانند و اقتفا می نمایند و رسم جزع و آداب فزع در میان آنهاشایع می شود و آیین صبر و رضا ضایع می ماند و وقتی که مشاهده حال صابران در موالف و قرین خود کنند نفوسشان به کسب خلق

او مایل می شود و رسم رذائل از طبعشان زایل می گردد و بسا که این رویه و روش در بعضی ÙŘ…Ġمی گیرد و نظام نوع را جلوه و جمال می دهد .

و هر چند چنین صبر و صابر را در مقام اطلاق بر قسم ثانی نتوان محمول داشت و بدان که خدای عزوجل صابران را به او صافی چند در کلام مجید و کتاب کریم خود وصف فرموده و آنها را در زیاده از هفتاد موضع یاد نموده است و بسیاری از خیرات و مزید درجات را نسبت به سوی صبر داده و درهای رفعت دنیا و آخرت را از این راه به سوی بندگان گشاده ، پس فرموده است : عز من قائل : و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا : (۱۰۷) قرار دادیم از ایشان پیشوایانی که هدایت به امر ما می نماید از اینکه صبر کردند . می فرماید : و تمت کلمه ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا (۱۰۸) : تمامی گرفت بهتر کلمه پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب صبری که کردند و ثباتی که آورند . فرموده است : - و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعلمون (۱۰۹) هر آینه پاداش می دهیم آنانی را که صبر گردند مزدشان را بهتر از عملشان فرموده است : اولئک یوتون اجرهم مرتین بما صبروا (۱۱۰) : این مردمند که گرفته اند مزد خود را دوبار به سبب صبری که نموده اند و فرموده است : انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب (۱۱۱) : به درستی که تمام داده می شود صابران بر علامت الهی

و بلاهای نازله بیرون از حساب وکیل و زن و مزد خودشان را .

و هیچ امری از قربت و عملی از اطاعت نیست جز آنکه اجر و ثوابش را اندازه و حسابی مقرر است ، جز صبر و از اینکه روزه نیمه ای از صبر است (۱۱۲) مزدش از جز خداوند تبارک و تعالی کفالت نتواند نمود چنان که در اثر است :

قال الله تعالی الصوم لی و انا الذی اجزی به (۱۱۳) : روزه برای من است و منم آنکه پاداش آن را توانم داد . پس نسبت داده است روزه را به سوی خود از میان سایر عبادتها و وعده نهاده است صابران را به اینکه او با ایشان است و فرموده است : اصبروا ان الله مع الصابرین (۱۱۴)صبر کنید به درستی که خدای با صبر آورندگان است و فتوحات را منوط به صبر فرموده و بشارت بخشیده است که بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمدد کم ربکم بخمسه آلاف من الملائکه مسومین (۱۱۵)بلی اگر صبر و پرهیزکاری نمایید و بیایند شما را مشرکان در این ساعت مدد می رساند شما را پروردگار شما به پنج هزار از ملائکه که صاحبان علامت باشند و جمع فرموده است برای صابران در میانه چندین امر که جمع نفرموده است بر غیر ایشان پس فرموده است :

اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهتدون (۱۱۶) ایشانند که بر ایشان است صلوات از پروردگارشان و زحمت از خدای عزوجل برای صابران فراهم است و استقصاء تمامت آیات قرانی که زیاده از هفتاد آیه است در

مقام صبر سبب طول کلام می شود .

و اما اخبار

و اما اخبار پس پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرموده است : الصبرنصف الایمان (۱۱۷) شکیبایی یک نیمه از ایمان به خدا و پیغمبران و آخرت است .

و فرموده است : من اقل ما اوتیتم الیقین و عزیمه الصبر و من اعطی حظه منهما لم یبال ما فاته من قیام اللیل و صیام النهار و لئن تصبروا علی مثل ما انتم علیه احب الی من ان یوفینی کل امری منکم بمثل عمل جمیعکم ولکنی اخاف ان یفتح علیکم الدنیا بعدی فینکر بعضکم بعضا و ینکر کم اهل السماء عند ذلک فمن صبرو احتسب ظفر بکمال ثوابه ثم قرء : و ما عندکم ینفد و ما عندالله باق و لنجزین الذین صبروا (۱۱۸) . . . . الی اخره (۱۱۹)

و از کمتر چیزهایی که به شما داده است ، یقین است و دل نهادن بر شکیبایی و کسی که بهره این دو فضیلت به او داده شده است ، پروای آنچه را از فوت شود نباید داشت ، خواه قیام به نماز شب باشد ، خواه اقدام به روزه و اگر صبر نمایید بر سختی و فقری که در آن هستید دوست تر می دارم از آنکه به من رسد از هر یک شما مثل طاعت تمامت شما ، ولیکن من بیم دارم که دنیا بر شما گشوده شود و بعضی از شما که توانگر و منعم شوید ، نشناسید بعضی را که فقیر و درویش باشند در آن وقت اهل آسمان هم شما را نشناسند و در نزول رحمت یا دفع

و رفع بلا و نقمت ، جانب شما را اجابت نمايند .

و اين معنى بر آن است كه لفظ متكلم مجرد از باب فرح بوده باشد و اگر از باب افعال و بوده باشد ، چنين معنى دهد كه بعضى از شما كه بر باطل باشيد ، بعضى را كه حق باشند انكار نماييد و در نزد اين كار و چنين انكار اهل آسمان شما را دشمن دارند . پس كسى كه صبر پيش گيرد و از خداى تعالى اجر طلبد ، به كمال ثواب و پاداش ظفر يابد .

پس از آن آيه كريمه راتلاوت فرمود كه چنين فرمود : آنچه در نزد شماست تمام مى شود و آنچه در نزد خداى است باقى است و هر آينه پاداش نيك مى دهم آنانى را كه صبر كردند و طاقت آوردندالى آخر آيه .

و روايت كرده جابر كه از پيغمبر خداى - صلى الله عليه و آله - سوال كردند از ايمان فرمود : الصبر كنز من كنوز الجنه وسئل مره ما الايمان فقال الصبر (١٢٠)صبر گنجى از گنجهاى بهشت است و مرتبه اى سوال كردند از ايمان فرمود همانا صبر است

و اين عبارات فرمايش آن حضرت است كه فرموده است :

الحج عرفه (١٢١)زيارت بيت الله عرفه است

مترجم گويد گويا وجه شبه در تشبيه مصنف - قدس سره - اين حديث را به حديث الحج عرفه همان تسميه كل به اسم جزء است ، چنانچه حج عبارت از تمامت مناسك مخصوصه است كه مشتمل بر همگى اركان و شرايط و اجزاء منصوصه باشد كه يكى از آن مناسك و اجزاء

اعمـال عرفه است ، ولی نظر به اهمیت و مزیـد عنـایت به شـرافت اعمـال عرفه که بر سـایر اعمال برتری دارد ، پیغمبر خـدای - صلی الله علیه و آله - تمـام حـج را در عرفه منحصـر و مخصـوص فرمـوده انـد . چنین است حـدیث ایمـان که تعـبیر به صـبر و سماحت شده ، چه ایمان اگر چه شـرایط عدیده و اوصاف و اجزاء و ارکان متعدده دارد ، ولی چون جزء اعظم آن و رکن اهم شکیبـایی و جوانمردی است ، بـدین جهت پیغمبر خـدای - صـلی الله علیه و آله و سـلم - ایمان را در صبر و سـماحت منحصـر فرموده اند . (انتهی)

و نیز فرموده است آن حضرت - صلی الله علیه وآله - که شکیبایی گنجی است از گنجهای بهشت .

نیز فرموده است آن حضـرت - صـلی الله علیه و آله - افضل الایمان ما اکرهت النفوس (۱۲۲)بالاتر ایمانها (۱۲۳) آن است که بر نفس ناگوار است .

و گفته شده است که حضرت داود - علی نبینا و آله و علیه السلام - را خدای عزوجل وحی فرموده که تخلق باخلاقی و ان من اخلاقی الصبر(۱۲۴)به خوبها و روشهای من ، خوی و عادت گمار و از جمله خویهای من ، صبر و شکیباییست .

و از این عبـاس - رضـی الله عنه - است که چـون رسـول خـدای - صـلی الله علیه و آله و سـلم - بر انصـار وارد شـد ، فرمـود : امومنون انتم ؟ فسکتوا فقال رجل نعم یا رسول الله فقال ما علامه ایمانکم ؟ قال نشکر علی الرخاء و نصبر علی البلاء

و نرضی بالقضاء فقال مومنون و رب الکعبه (۱۲۵)

آیا شما اهل ایمانند ؟ پس ساکت شدند . مردی گفت : آری ای پیغمبر خدای . فرمود : علامت ایمان شما چیست ؟ گفت : در زمان وسعت ورخاء ، خدای را شکر می گذاریم و در نزول رنج و بلا ، صبر می آوریم و رضای خاطر به قضای الهی می سپاریم . فرمود : به این صفات ، از اهل ایمانند قسم به پروردگار کعبه .

(و قال – صلی الله علیه و آله – فی الصبر علی ما یکره خیر کثیر . (۱۲۶)

و حضرت مسیح – علی نبینا و علیه السلام – فرموده است انکم لا تدرکون ما تحبون الا بصبرکم علی ما تکرهون : : به درستی که شما نمی توانید رسید به آنچه دوست می دارید جز به صبر و تحمل آنچه ناخوش می شمارید .

و فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم : لو کان الصبر رجلا لکان کریما (۱۲۷)

اگر صبر به هیات وزی مردی در میان مردم می آمد ، مردی که کریم بود و کرامت خود را مشهور می نمود .

و حضرت امیر المومنین – علیه السلام – فرموده است : بنی السلام علی اربع قوائم الیقین و الصبر و الجهاد والعدل (۱۲۸)اسلام بر چهار پایه بنا شده است : نخست یقین است ، دویم صبر است سیم جهاد و چهارم عدالت است

و نیز می فرماید : الصبر عن الایمان بمنزله الراس من الجسد و لا ـ جسد لمن لا ـ راس له و لا ـ ایمان لمن لا صبر له (۱۲۹)صبر نسبت به ایمان در

منزلت سری نسبت به بدن است و بدنی نیست آن را که سر دربدن ندارد و بر این دستور آن را که صبر نباشد ، ایمان نمی تواند داشت

و نیز فرموده است : علیکم بالصبر فانه به یاخذ الحازم و الیه یعود الجازع بر شما باد به شکیبایی ! به درستی که آن که همت به امری گمارد ، باید شکیب آرد و آنکه از حادثه بیتاب شود ، باید بازگشت به شکیبایی نماید .

و نیز فرموده است ان صبرت جزت علیک المقادیر و انت ماجور و ان جزعت جرت علیک المقادیر و انت مازور (۱۳۰) : اگر شکیب آوری قدرهای الهی بر تو جاری می شود و اجر شکیب و صبر برای تو خواهد بود و اگر شکیبایی ننمایی ، قدرهای خداوندی بر سرت خواهد رفت و وبال ناشکیبی برای خود خواهی گذاشت .

و از حضرت حسن بن علی - علیه السلام - است که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله - فرمود : ان فی الجنه شجره یقال لها شجره البلوی و توتی باهل البلاء یوم القیامه فلا یرفع لهم دیوان ولا ینصب لهم میزان یصب علیهم الاجر صبا وقرا علیه السلام : انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب (۱۳۱) : (۱۳۲) به درستی که در بهشت درختی است که شجره بلوی نام دارد و مخصوص اهل بلاء است و در روز قیامت برداشته نمی شود برای ایشان دیوانی و نصب نمی شود برای ایشان میزانی و می ریزد بر ایشان اجر را ریختنی در خور بلیه که بر آنها وارد آمده است و بعد آیه کریمه را تلاوت

فرمود که معنی چنین می دهد : اجر صابران وفای می شود بیرون از حساب .

و از آن بزرگوار - علیهما السلام - است که پیغمبر خاتم - صلی الله علیه و آله - فرمود : ما من جرعه احب الی الله تعالی من جرعه غیظ کظمها رجل ، او جرعه صبر علی مصیبه و ما من قطره دمع من خشیه الله او قطره دم اهرقت فی سبیل الله . (۱۳۳) : جرعه ای در نزد خدای عزوجل محبوبتر نیست از جرعه خشمی که مرد آن را فرو خود یا جرعه صبری که در مصیبت ، آن را متحمل شود و قطره ای محبوبتر نیست در نزد خدای تعالی از قطره اشکی که از ترس خدای جاری می شود یا قطره خونی که در راه خدای ریخته شود .

و از آن بزرگوار است : المصائب مفاتیح الاجر : مصیبتهای کلیدهای اجر و ثواب است .

و از حضرت زین العابدین - علیه السلام - است : اذا جمع الله الاولین و الاخرین ینادی ماد این الصابرون لیدخلوا الجنه بغیر حساب ؟ قال فیقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائکه فیقولون الی این یا بنی آدم ؟ فیقولون الی الجنه فیقولون و قبل الحساب ؟ فقالوا نعم قالوا و من انتم ؟ قالوا الصابرون قالوا و ما کان صبر کم ؟ قالوا صبرنا علی طاعه الله و صبرنا عن معصیه الله حتی توفانا الله عزوجل قالوا انتم کما قلتم ادخلوا الجنه فنعم اجر العاملین . (۱۳۴) : چون خدای تعالی مردم اولین و آخرین را جمع نماید ، منادی ندا می دهد که کجا هستند

صـابران تا بـدون حساب داخل بهشت شونـد ؟ پس جماعتی از مردم بر می خیزنـد و ملائکه ایشان را پـذیرایی می کننـد و می گویند : کجا می روید ای فرزندان آدم ؟ می گویند : به سوی بهشت می شتابیم . گویند : آیا پیش از حساب وارد می شوید ؟ می گوینـد آری میگوینـد : شـما چه کسان هستیـد ؟ میگوینـد : ما صابران هستیم . می گوینـد : صبر شـما چه بوده است ؟ می گویند : ما صبر در طاعت خدای کردیم و از عصـیان و سرکشی با او شکیب آوردیم تا خدای عزوجل ما را میراند . می گویند : شما چنانید که می گویید ، داخل بهشت شوید و چه نیکوست پاداش عمل کنندگان به صبر

و از انس است که گفته است پیغمـبر خـدای - صـلی الله علیه و آله و سـلم - فرمـود : قـال الله عزوجـل اذا وجهت الی عبـد من عبیدی مصـیبه فی بدنه او ماله او ولده ثم اسـتقبل ذلک بصبر جمیل اسـتحییت منه یوم القیامه ان انصب له میزانا و انشر له دیوانا (۱۳۵) : خـدای فرمود : چون متوجه کنم به بنـده ای از بنـدگان خود مصـیبتی را در بـدن یا اموال یا فرزندانش و پذیرایی کنند آن را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او میزانی بر افرازم یا دیوانی باز نمایم .

و از ابن مسـعود - رضی الله عنه - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود : ثلاث من رزقهن فانه رزق خیر الدارین :

الرضـاء بالقضاء و الصبر علی البلاء و الـدعاء فی الرخاء (۱۳۶) : سه چیز است که هر کسـی آن سه چیز را روزی بایـد ، پس او خیر دنیا و آخرت را روزی یافته است : نخست رضا به قضاء است و دوم شکیب بر بلا و سوم دعا در هنگام وسعت و رخاء .

و از ابن عبـاس - رضـی الله عنه - است که گفت : در خـدمت حضـرت پیغمبر - صـلی الله علیه و آله و سـلم - بودم فرمود : یا غلاـم او یـا غلیم الاـ اعلمـک کلمـات ینعفـک الله بهن ؟ فقلت بلی یـا رسول الله فقـال احفـظ الله (یحفظک ، احفظ الله) تجـده امامک تعرف الله فی الرخاء یعرفک فی الشده اذا سئلت فاسال الله و اذا استعنت فاستعن بالله و اعلم ان اللصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصـر مع الصبر و مع الصبر و ان الفرج مع الکرب و ان مع العسـر یسرا (۱۳۷) ای پسـر یا ای پسرک آیا نیاموزم تو را سخنانی که خـدای تبارک و تعالی تو را به آنها فایده بخشد ؟ عرض کردم : بلی ای پیغمبر خدای فرمود : پاس دار خدای را تا او را در پیش روی خود بیابی ، و بشناس خدای را در وسعت تا بشناسد تو را در سختی و چون مسالتی از کسی خواهی کرد از خـدای مسالت کن و چون یاری و مـددکاری جویی ، از خـدای جوی (و) بـدان که در صبر بر آنچه ناخوش می داری ، فایـده بسیار است و پیشرفت و نصر در ثبات و صبر است

و شادمانی در پی ملامت و زجر ان مع العسر یسرابه درستی که با سختی سهولت و آسانی است .

شعر

شعر :

ایزد دردی نیافرید به گیتی کز پی آن ، دارویی نکو نفرستاد

و از حضرت است - صلی الله علیه و آله - : یوتی الرجل فی قبره بالعذاب فاذا اوتی من قبل راسه دفعته تلاوه القران و اذا اوتی من بین یدیه دفعته الصدقه و اذا اوتی من قبل رجیله دفعه مشیه الی المسجد (۱۳۸) و الصبر حجزه و یقول اما لورایت خللا لکنت صاحبه و فی لفظ اخر اذا دخل الرجل القبر قامت الصلاه عن یمینه و الزکاه عن شماله و البر یظل علیه و الصبر بناحیه بقول دونکم صاحبی فانی من وراثه . (۱۳۹)

در می یابد مرد ، عذاب را در قبر او و چون خواهد از طرف سر او در آید قرائت قران دفعش را می دهد و چون از پیش روی او در آید صدقه او را می راند . چون در نزد پای او در آید ، می راند او را رفتنش به سوی مسجد و صبر او را منع می نماید و می گوید :

اگر خلل و راه وصولی اندیشیده ای ، من یار و صاحب او هستم .

در عبارت دیگر است که چون مرد وارد قبر شود ، نماز از دست راست او می ایستد و زکات از دست چپ و نیکوکاریها سایه بر او می گسترند و صبر در طرفی است و می گوید : یار مرا بگیرید و من از پس سر و دافع ضرر او هستم یعنی اگر می توانید

عذاب را از او دفع دهید و الا شما را بر دفع او کفایت می دهم .

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله و سلم - : عجبا لا مرالمومن ان امره کله له خیر و لیس ذلک لاحد الا للمومن ان اصابته سراء شکر فکان خیرا له و ان اصابته ضراء صبر فکان خیرا له (۱۴۰) در امر مومن جای عجب است به درستی که تمام امرش برای او خیر و فایده است و چنین صرفه جز برای مؤ من نیست که اگر نعمتی به او رسد سپاس می گزارد و برای او خیر است و اگر سختی و بلیتی او را دچار شود ، صبر می آورد پس برای او خیر است

مترجم گوید که باید به شخص شریف مومن عرض کرد که تو گرو بردی ، اگر جفت و اگر طاق آید .

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله و سلم - : الا اعجبکم ان المومن اذا اصاب خیرا حمدالله شکرا و اذا اصابته مصیبه حمدالله صبرا فالمومن یوجر فی کل شی حتی اللقمه یرفعها الی فیه و فی حدیث آخر حتی اللقمه یرفعها الی فیه و فی حدیث فم . (۱۴۱) : ع آیا به عجب نیاورم شما را ؟ به درستی که مومن هر گاه چیزی را در یابد شکر می گزارد و خدای را سپاس می دارد و اگر مصیبتی او را درک نماید ، خدای را می ستاید و صبر می نماید . پس مومن صرفه و اجر می برد حتی با لقمه ای که به سوی

دهان خود بردارد .

و در حدیث دیگر است حتی از لقمه ای که به سوی دهانی برد و خورد و بخوراند مترجم گوید : همانا حکیم از روی این حدیث گفته است نیکبخت است آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و هشت .

و از آن حضرت است - صلی الله علیه و آله - : الصبر خیر مرکب ما رزق الله عبدا خیر له و اوسع من الصبر ((۱۴۲)) صبر بهتر مرکبی است و روزی نفرموده است خدای تعالی بنده را مبارکتر و فراخ کام تر از آن که او را به سر منزل کرامت رساند .

مترجم گوید : هم آن حضرت - صلی الله علیه و آله - می فرماید الخیل معقود بنواصیه الخیر و این است که صبر را مرکب فرموده است .

و از آن حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدند که آیا مردی بدون پرسش و حساب داخل ، بهشت تواند شد ؟ فرمود نعم ، کل رحیم صبور : آن که دارای رحم و صاحب شکیبایی باشد .

و از ابی بصیر است که گفت : از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - شنیدم که می فرمود : ان الحرحر علی جمیع احواله ان نابته نائبه صبر لها و ان تراکمت علیه المصائب لم یکره و ان اسر و قهر و استبدل بالیسر عسرا کما کان یوسف الصدق الامین - علی نبینا و آله و علیه الصلاه و علیه السلام لم یضرر حرینه ان استعبد و اسر و قهر و لم تضرره ظلمه الجب و وحشته و

مانـا له الی ان من الله علیه فجعـل الجبار العاتی له عبـدا بعـد ان کان ملکا فارسـله و رحم به الله امته و کـذلک الصبر یعقب خیرا فاصبروا و وطنوا انفسکم الصبر توجروا (۱۴۳)

مرد آزاده در تمام احوالش آزاده مرد است و اگر حادثه ای برای او پیش آیـد صبر می کنـد ، بر آن حادثه و اگر مصائب بر او هجوم آور شونـد ناخوش نمی دارد و هر چنـد گرفتار و مقهور شود و پس از راحت و رفاه به زحمت و سـختی در افتد . چنان که بر حضـرت یوسف نبی - علی نبینا و اله و علیه السـلام - رسـید و آزادگی و حریت او تغییر پـذیرفت از آن که به بندگی و خواری و زنـدان مبتلاـ شـد و تـاریکی و بیمنـاکی چـاه و آنچه به او رسـید ، ضـرری به بزرگواری او نرسانیـد و پادشاه جبار و سرکش مصر را پس از اقتدار سلطنت به بندگی او در آورد و آن حضرت را خدای عزوجل به رتبه رسالت و پیغمبری رساند و رحم و عنـایت به سـبب او بر امتش فرمود و صـبر بر این دسـتور عـاقبت خیر دارد . پس صـبر پیش گیریـد و نفس خود را به او آرامش و آسایش دهید و به اجر و رستگاری نائل شوید .

و از حضـرت بـاقر - علیه السـلام - است الجنه محفوفه بالمکـاره و الصبر فمن صبر علی المکـاره فی الـدنیا دخل الجنه و جهنم محفوفه باللذات و الشهوات فمن اعطی نفسه لذاتها و شهواتها دخل النار (۱۴۴) : بهشت در ضمن ناگواریها و شکیبایی است و آن که بر

ناگواریها ، شکیبایی در دنیا آورده ، وارد بهشت می شود ، و جهنم در ضمن لذتها و خواهشهاست و آن که لذت و خواهشها را عادت نفس خود دارد ، وارد جهنم می شود . .

و از حضرت امیر المومنین - علیه السلام - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : الصبر ثلاثه : صبر عند المصیبه و صبر علی الطاعه و صبر عن المعصیه فمن صبر علی المصیبه حتی یردها بحسن عزائها کتب له ثلاث مائه درجه ما بین الدرجه مابین الدرجه الی الدرجه کما بین تخوم الارض الی العرش و م صبر عن المعصیه کتب الله له تسعمائه درجه ما بین الدرجه الی الدرجه کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش (۱۴۵)

صبر بر سه گونه است : صبر در نزد مصیبت و صبر بر طاعت ، و صبر از معصیت . پس آنکه صبر بر مصیبت کند ، خدای تعالی واجب می فرماید برای او سیصد درجه میانه هر درجه تا درجه دیگر به قدر میانه آسمان تا زمین ، و آن که صبر بر طاعت کند واجب می گرداند برای او ششصد درجه میانه هر درجه تا درجه ای به قدر فاصله زمین تا عرش و آن که صبر بر معصیت کند ، واجب می دارد برای او نهصد درجه چون فاصله زمین تا انتهای عرش .

و از ابو حمزه ثمالی است که گفته است : حضرت ابو عبدالله - سلام الله علیه - فرمود : من ابتلی من المومنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید (۱۴۶) : هر یک

از مردمان صاحب ایمان که گرفتار بلیه شود و صبرنماید برای او اجر هزار شهید است .

از عبدالله بن سنان

و از عبدالله بن سنان (که گفت) حضرت ابو عبدالله – علیه السلام –ذکر نمود که پیغمبر خدای – صلی الله علیه و آله – فرمود که خدای تعالی می فرماید : انی جعلت الدنیا بین عبادی قرضا فمن اقرضنی منها قرضا اعطیته بکل واحده عشرا الی سبعماثه ضعف و ما شئت من ذلک و من لم یقرضنی منها فاخذت منه شیئا قهرا اعطیته ثلاث خصال لو اعطیت واحده منهن ملائکتی لرضوا منی .ع

ثم تلاـ ابو عبدالله علیه السلام قول الله تعالی : الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا اناالله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم فهذه واحده من ثلاث (و رحمه) اثنان (و اولئک هم المهمتدون) ثلاث .

ثم قال ابو عبدالله – علیه السلام – هذا اخذ منه شیئا قهرا

بدرستی که من قرار دادم دنیا را در میان بندگان قرض و داد و ستد .

پس آن که وام دهد مرا از دنیا چیزی ، می بخشم عوض هر درهمی را ده تا هفتصد چندان و آنچه خواهم فزونتر و آنکه مرا به وام ندهد از دنیا می گیرم چیزی را از او به قهر و در عوض ، سه خصلت به او ارزانی می دارم که اگر یکی از آنها را به ملائکه خود ببخشم از من به آن عطا که فرمایم ، خشنود می شوند . پس از آن حضرت آیه کریمه را که چنین معنا می دهد تلاوت فرمود : کسانی که چون به ایشان مصیبتی

رسد بگویند ما برای خداییم و به درستی که ما به سوی او بازگشت می نمائیم ، ایشانند که برایشان صلوات است از پروردگارشان پس این یکی است از سه خصلت و رحمت دوم است و ایشانند روندگان راه هدایت سیم و بعد از آن ، آن حضرت فرمود : این مقام کسی راست که خدای تعالی چیزی به قهر از او ستاند .

و از آن بزرگوار است - علیه السلام - الضرب علی الفخذ عند المصیبه یحبط الاجر (۱۴۷) و الصبر عند الصدمه الاولی اعظم و الاجر علی قدر المصیبه و من استرجع بعد المصیبه جدد الله له اجرها کیوم اصیب بها

زدن بر زانو در نزد مصیبت اجر را می کاهاند و حقیقت صبر در نزد صدمه نخستین بزرگتر است و بزرگی اجر به قدر بزرگی صدمه است و آن که پس از مصیبت کریمه اناالله و انا الیه راجعون را بگوید ، خدای کریم متعالی اجر او را تازه می دارد همچون روزی که مصیبت زده شده باشد .

و مردی از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - سوال کرد در نزول مصیبت بر مردم چه چیز اجرا ایشان را می کاهد ؟ فرمود : تصفیق الرجل بیمینه علی شماله و الصبر عنه الصدمه الاولی فمن رضی فله الرضا و من سخط فعلیه السخط : زدن دست راست به دست چپ است و حقیقت صبر در نزد صدمه اولی است . پس اگر کسی خشنود باشد و به قضای الهی رضا دهد ، پاداش خشنودی بیند و اگر نارضایی آورد ، از ثواب رضا و خشنودی محروم

ماند .

و از ام سلمه زوجه پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - است که گفت : از رسول خدای شنیدم که می فرمود : ما من عبد تصیبه مصیبه فیقول انالله و انا الیه راجعون ، اللهم آجرنی علی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها الا آجره الله تعالی فی مصیبته و اخلف له خیرا منها نیست بنده که او را مصیبتی رسد و بگوید انالله و انا الیه راجعون خداوند مزد و پاداش بخش مرا بر مصیبت من و جانشین آور برای من نیکوترش را مگر اینکه اجر بخشد خدای تعالی برای او بهترش را .

و گفته چون ابو سلمه وفات یافت چنان که پیغمبر خدای فرمود گفتم و خدای تعالی خلیفه فرمود برای من بهتر از او پیغمبر خدای را . (۱۴۸)

و در عبارت دیگر چنین است که از رسول خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که فرمود : ما من مسلم تصیبه مصیبه فیقول : ما امره الله عزوجل انالله و انا الیه راجعون اللهم آجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منه : خداوندا مرا در مصیبت من اجر بخش و خلیفه گردان برای من بهتر از او را) بعد از آن به نفس خود بازگشت کردم که کجا از ابی سلمه برای من بهتری نخواهد بود چون زمان عده من سپری شد ، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - اجازه تشریف فرمایی به خانه من خواست و من پوستی را دباغت می کردم دستم را از فرط شستم و اجازت دادم و بالشی از چرم که

درونش لیف خرما بود نهادم و بر آن نشست و مرا برای خود خواستگاری نمود و چون از سخن فارغ شد گفتم : یا رسول الله !مرا حقی نیست که اختیار شوهر نمایم جز آنکه اختیار تو است !ولی من زنی هستم که بر طبیعت من رشک و غیرت غلبه دارد و می ترسم در حالتی در من نگری که خدای تعالی مرا بدان عذاب فرماید : و نیز زنی هستم که عمری کرده ام و صاحب گرانباری فرزندانم . آن حضرت فرمود : آنچه ذکر کردی از سن خود مرا به اندازه تو دریافته است و آنکه از عیال میگویی ، فرزندان تو فرزندان من هستند .

ام سلمه گفته است خود را به اختیار آن حضرت تسلیم دادم و مرا تزویج فرمود و خدای تعالی در عوض ابو سلمه پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود بهتر از او به من عطا فرمود .

و از ابن عباس است که گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : ان للموت فزعا فاذا اتی احدکم وفاه اخیه فلیقل اناالله و انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون اللهم اکتبه عندک من المحسنین و اجعل کتابه فی علیین و اخلف علی عقبه فی الاخرین الله لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده : به درستی که مرگ را ترس است و هنگامی که یکی از شما خبر فوت برادرش برسد باید کریمه انا لله و انا الیه راجعون و انا الی ربنا لمنقلبون را متذکر شود و معنی کریمه و دعا چنین است که ما برای

خـدائیم و بسوی او بـاز گشت می نماییم و ما به سوی پروردگار خود هر آینه بر می گردیم . خداونـدا مقرر فرمای او را در نزد خود از جمله نیکوکـاران و قرار ده کتـاب او و نـامه عملش را در علیین و جانشـین دار در نسل او از آخرین . خداونـدا ما را از اجر مصیبت او محروم مساز پس از او ما را به فتنه در مینداز .

و از حضـرت حسـین بن علی - سـلام الله علیهمـا - است که پیغمبر خـدای - صـلی الله علیه و آله و سـلم - فرمود : من اصـابته مصـیبه فقال اذکرها انا الله و انا الیه راجعون جددالله له اجرهامثل ما کان له یوم اصابته (۱۴۹) : کسی که به او مصیبتی بر خورد و هر وقت به یاد آورد بگوید انا الله و انا الیه راجعون ، خداوند کریم اجر او را تازه گرداند چنان که در ابتدای مصـیبتش ، اجر به او بخشیده بود .

و از یوسف بن عبـدالله بن سـلام است که پیغمبر خـدای - صـلی الله علیه و آله - هر زمـان سـختی و شـدتی به اهلش روی می آورد ، آنها را امر به اقامه نماز می فرمود و بعد از آن ، این آیه را تلاوت می فرمود و امر اهلک بالصـلاه و اصطبر علیها (۱۵۰) : اهل خود را امر به نماز کن و در نماز ، صبر و شکیبایی آور (۱۵۱)

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که خبر رحلت برادرش قثم بن عباس را به او دادند و او در سفر و انا

لله و انـا الیه راجعون گفت و از راه کناری گرفت و شترش را خوابانیـد و دو رکعت نماز به جای آورد و جلوس او طولی یافت و برخـاست و بر شتر نشـست و همی قرائت می کرد و اسـتعینوا بـالصبر و الصـلاه و آنهـالکبیره الاعلی الخاشـعین (۱۵۲) : طلب یاری و مـددکاری نماییـد از خدای تعالی به شـکیبایی و نماز و به درستی که این بزرگ است جز به صاحبان خضوع و فروتنی (۱۵۳)

و از اوسـت که پیغمـبر خـدای - صـلی الله علیه و آله - را هر وقت مصـیبتی می نمـود ، بر می خـاست و وضـو می گرفت و دو رکعت نمـاز به جـای می آورد و می گفت اللهم قـد فعلت مـا امرتنـا فانجزلنـا ما وعـدتنا : خداونـدا به جای آوردم آنچه را امر نمودی ما را و وفا کن برای ما انچه را وعده فرمودی ما را .

و از عبـاده بن محمـد بن صـامت است که گفت : چون عبـاده - رضـی الله عنه - به حـالت احتضـار در آمـد گفت بسـتر مرا به صحن خانه بیرون بریـد . بستر او را به فضای خانه بردنـد و گفت : دوسـتان و خـدام مرا با آنانی که در جوار من هسـتند فراهم آورید و هر کس می خواهد مرا ببیند ، وارد نمایید .

و گفت امروز را جز آخر روزی برای خود از روزهـای دنیا و اول شبی از شـبهای آخرت نمی بینم و شایـد از دست و زبان من چیزی نسبت به شماها صادر شده باشد و قسم به آن خداوندی که جان عباده در قبضه قدرت اوست

، در قیامت مستوجب قصاص شوم . هر یک بر نفس خود جوزی از من می دانید در مقام قصاص بر آیید و کینه سینه خویش را فرو نشانید از آن پیشتر که جانم از تن بر آید و مرغ روحم از آشیان بدن پرواز نماید . همه گفتند تو برای ما آموزگار و پدر بزرگوار بودی ، به خادمی بدی نگفته و با ماها جز به راه نیکی و احسان نرفته ای در می گذرید ؟ گفتند : آری . پس روی به آسمان کرد و گفت : اللهم اشهد خداوندا گواه باش که بندگان تو بر من بخشودند و تو به صفح و بخشایش اولی می باشی . پس آنها را گفت وصیت مرا بشنوید و به خاطر سپارید : کسی زا شما بر من نگرید و نوحه نسرایید و چون روحم از بدن مفارقت کند ، همه شما وضویی نیک بگیرید و به مسجدی در آیید و برای عباده درخواست آمرزش و مغفرت نمایید به درستی که خدای عزوجل می فرماید : و استعینوا بالصبر و الصلاه (۱۵۴) یاری کنید به شکیبایی و نمازبعد از آن جنازه مرا برگیرید و بشتابید (و) به سوی قبرم برید و به خاکم سپارید و آتش در پی من میفروزید و در زیر پهلوی من چوب ارغوان نگذارید . (۱۵۵)

و از جابر است از حضرت باقر - علیه السلام - که فرمود : اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعر و من اقام النواحه فقد ترک الصبر و من صبر واسترجع و حمدالله تعالی فقد رضی بما صنع الله

و وقع اجره علی الله عزوجـل و من لم یفعل ذلک جری علیه القضاء و هوذمیم و احبط الله عزوجل اجره (۱۵۶) : سخت تر بیتابی فریاد به کلمه وای و سیلی زدن بر صورت و سینه و برکندن موی است و آن که نوحه سرایی بر پای دارد ، سیرت صبر را فرو گذاشته است و آن که صبر کند و انا لله و انا الیه راجعون بگوید و خدای تعالی را حمد نماید ، به قضای الهی رضا داده است و اجر او با خدای عزوجل است و آن که صبر نکند و حمد الهی نگزارد و بازگشت به خدای تعالی نیاورد و به امر الهی رضا ندهد ، قضا بر او جاری شده و زشت و نکوهیده است و خدای عزوجل اجر او را پست و هدر می دارد .

از ربعی بن عبدالله

و از ربعی بن عبدالله است که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود : ان الصبر و البلاء یستقبان الی المومن یاتیه البلاء و هو صبور و الجزع و البلاء یستقبان الی الکافر فیاتیه البلاء و هو جزوع (۱۵۷) . شکیبایی و بلا سبقت می جویند به سوی مومن و بلا بر او وارد می شود و او شکیباست ، و بیتابی و بلا به سوی کافر پیشی می جویند و او بیتاب است .

و از آن حضرت - علیه السلام - است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - فرمود : ضرب المسلم یده علی فخذه عند المصیبه احباط لاجره (۱۵۸) . زدن مسلمان بر زانوی خود ، هدر کردن اوست اجر و پاداش خود

را .

و از موسی بن بکیر است که حضرت کاظم - سلام الله علیه - است که فرمود :

ای اسحاق ! لا تعدن المصیبه التی اعطیت علیها الصبر و استوجبت علیها من الله عزوجل الثواب انما المصیبه التی یحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم یصبر عند نزولها . (۱۵۹) . مصیبت مشمار آن مصیبتی را که صبر و شکیبایی بر آن داده شده باشی و خدای تعالی پاداش ثواب به تو بخشیده باشد ، بلکه مصیبت آن است که صاحب آن ، از اجر و ثواب محروم گردد ، هنگامی که در نزولش عنان صبر از دست دهد .

و از ابی میسر است که گفت : در خدمت حضرت ابی عبدالله - علیهما السلام - بودیم مردی وارد شد و از مصیبتی که به او رسیده بود ، شکایت نمود . آن حضرت فرمود : اما انک ان تصبر فتوجر و ان لم تصبر یمضی علیک قدر الله عزوجل الذی قدر علیک و انت مذموم (۱۶۰) : به درستی که اگر صبر و خویشتنداری کنی ذخیره پاداش نیک گذاری و اگر خودداری ننمایی و بیتابی آوری قدر الهی بر تو جاری می شود و تو نکوهیده و بی مزد خواهی بود .

حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است : البلاء زین المومن و کرامه لمن عقل لان فی مباشرته و الصبر و الثبات عنده تصحیح نسبه الایمان (۱۶۱)قال قال النبی - صلی الله علیه و آله - نحن معاشر الانبیاء اشد بلاء و المومن الا مثل فالامثل و من ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله تعالی له تلذذ

به اکثر من تلـذذه بالنعمه و یشـتاق الیه اذا فقیده لان تحت نیران البلاء انوار النعمه و تحت انوار النعمه نیران البلاء و المحنه و قد ینجومنه کثیر و یهلک فی النعمه کثیر ، و ما اثنی الله تعالی علی عبـد من عباده من لـدن آدم الی محمد - صـلی الله علیه و آله و سلم - الا بعـد ابتلائه و وفاء حق العبودیه فیه فکرامات الله تعالی فی الحقیقه نهایات بـدایاتها البلاء و بدایات نهایاتها البلاء و من خرج من شـبکه البلوی جعل سـراج المومنین و مونس المقربین و دلیل القاصـدین و لا خیر فی عبـد شـکا من محنه تقدمها الف نعمه و اتبعها الف راحه و من لا یقضـی حق الصبر علی البلاء حرم قضاء الشـکر فی النعماء کـذلک من لا یودی حق الشـکر فی النعماء یحرم عن قضاء الصبر فی البلاء و من حرمهما فهو من الطرودین . (۱۶۲)

بلاـ زینت مومن (و) کرامت است مر صاحبـان عقـل را زیرا که در مباشـرت بلاـ و صبر بر آن و ثبات در نزدش حقانیت نسـبت ایمان است و پیغمبر خـدای - صـلی الله علیه و آله - فرموده است که ما گروه پیغمبران بیشتر از سایر مردم موقع سـختی بلا می باشیم و چنینند اهل ایمان از بالا تا هر درجه ای که فرود آیند به حسب مرتبه خودشان .

و آن که طعم بلا چشـید ، در زیر پرده ای است که خدای تعالی محفوظش داشـته و برای (او) لذتی از آن بلاست که زیاده از التذاذ او به نعمت باشد و چون بال را بیابد ، شوقمند به سوی آن می شود

: زیرا کـه در زیر آتشـهای بلاـ و محنـت ، نورهـای نعمـت ، و در زیر نورهـای نعمـت ، آتشـهای بلاـ و محنـت است ، بسـا که گرفتاران بند بلا رهایی می یابند و خفتگان بستر نعمت ، به رنج و هلاکت در می افتند و ثنا فرموده است خدای تعالی بنده ای از بندگان خود از عهد حضـرت آدم علیه السـلام - تا زمان رسول خاتم - صـلی الله علیه و آله و سلم - مگر ابتلای آن بنده را کـه ادای حـق بنـدگی نمـوده اسـت ، پس کرامـات خـدای تعـالی در نظر حقیقـت نهایـاتی است که بـدایتهای آنهـا بلاـست و بـدایتهایی است که نهایتهای آنها ، بلاست و آنکه از دام بلا و رسـتگاری یابـد ، چراغ اهل ایمان است و مونس مقربان و دلیل پویندگان و جویندگان خداوند منان و نیست چیزی در آن بنده که شکایت از محنتی کند که هزار گونه نعمتش فزون می آید و هزار گونه راحتش انبار می شود و آن که حق صبر و خویشـتن داری در بلا را نگذارد و پاداش شـکر نعماء را محروم ماند و همچنین آن که ادای شـکر نعمـاء را ننمایـد از قضـای صبر بر بلا به حرمان گذرانـد و آن که دچار چنین غبن و زیانی آیـد در درگاه خدای تعالی از شمار راندگان است .

و حضـرت ایوب - علی نبینا و علیه السـلام - در دعای خود می گوید : اللهم قد اتی علی سـبعون فی الرخاء فامهلنی حتی یاتی علی سبعون فی البلاء (۱۶۳) : خداوندا به درستی که بر من هفتاد سال به نعمت و رفاه

گذشت پس مهلت بخش مرا تا هفتاد سال به محنت و بلا بگذرد . (۱۶۴)

و حضرت صادق - علیه السلام - فرموده است : الصبر یظهر ما فی بواطن العباد من النور و الصفاء ، و الجزع یظهر ما فی بواطنهم من الظلمه و الوحشه و الصبر یدعیه کل احد ، و لا یثبت عنده الا المخبتون ، والجزع ینکره کل احد و هو ابین علی المنافقین لان نزول المحنه و المصیبه یخبر عن الصادق و الکاذب و تفسیر الصبر ما یستمر مذاقه ، و ما کان عن اضطراب لا یسمی صبرا ، و تفسیر الجزع اضطراب القلب و تحزن الشخص و تغیر اللون و تغییر الحال و کل نازله خلت او ائلها عن الاخبات و الانابه و التضرع الی الله تعالی فصاحبها جزوع غیر صابر و الصبر ما اوله مز واخره حلو فمن دخله من اواخره فقد دخل و من دخله من اوائله فقد خرج و من عرف قدر الصبر لا یصبر عما منه الصبر (۱۶۵)

و قال الله عزوجل فی قصه موسی و خضر علی نبینا و آله وعلیهما السلام و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا (۱۶۶)فمن صبر کرها ولم یشک الی الخلق و لم یجزع بهتک ستره فهو من العام و نصیبه ما قال الله عزوجل و بشر الصابرین (۱۶۷)ای بالجنه و المغفره و من استقبل البلاء بالرحب و صبر علی سکینه و وقار فهو من الخاص و نصیبه ما قال الله عزوجل ان الله مع الصابرین (۱۶۸)) صبر آشکارا می کند آنچه را در باطنهای بندگان است نور و صفا و جزع پیدا می دارد آنچه را در باطنهای

آنهاست از ظلمت و جفا و هر کس دعوی دار مقام صبر و خویشتن داری است .

ولی جز مخبتان که تن را خوار دارند و آهستگی و ثبات بر خاطر گمارند ، در این مقام درنگ نتوانند آورد و بیتابی و جزع را همه کسی ناخوش می دارد و در حال ارباب نفاق ، آشکارتر می شود ، زیرا که نزول محنت و مصیبت از راستگوی و دروغ زن خبر می دهد . (عند الامتحان یکرم المرء اویهان)

و تفسیر صبر این است که مذاقش تلخ و ناگوار می نماید و آنچه از آن اضطراب خیزد صبرش نتوان شمرد ، و تفسیر جزع ، اضطراب دل است و اندوهناکی تن و پریدن رنگ و تغییر حال . پس هر حادثه که اوائلش از خضوع و فروتنی و رجوع به حق و تضرع به سوی خدا خالی باشد ، صاحبش جزوع غیر صابر و بیتاب ناخویشتن دار است (و صبر چیزی است که برای قومی بدایتش تلخ و عاقبتش شیرین است آن که از اواخرش درآید به او رسیده و آن که از اوایلش درآید ، از آن رمیده است) . (۱۶۹)

مترجم گوید برین دستور ، صبر را طبیعت عشق است چنان که مولوی رومی گفت است :

عشق ، اول سرکش خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود

و آن که قدر صبر دریافت جز به سوی صبر نتوان شتافت .

خدای تعالی می فرماید

و خدای تعالی در قصه موسی و خضر - علی نبینا و علیهما السلام -می فرماید : و چنین معنی می دهد که چگونه صبر توانی بر آنچه احاطه دانشمندی باطن

بر آن نداری) (۱۷۰)

پس آنکه از روی کراهت صبر کند و شکایت به سوی خلق نبرد و به اظهار بیتابی ، پرده خود ندرد ، صبر او عام است و بهره و نصیبش آن که خدای تعالی در آیه کریمه می فرماید و چنین معنی می دهد که صابران را بشارت ده (۱۷۱)

یعنی به آمرزش و بهشت و آن که پیشباز بلا کند و آن را مرحبا گوید و صبرش از روی سکینه و وقار است صبر او صبر خاص است و بهره و نصیبش آن خدای عزوجل فرمود و معنی چنین می دهد که خدای با صاحبان صبر است . (۱۷۲)- (۱۷۳)

در برخی از حالات پیشینیان است در نزد مرگ فرزندان و دوستان آنها : مردم عرب در زمان جاهلیت نه امید ثواب داشتند و نه بیم عقابی می پنداشتند . با این حالات ، حفظ مراتب صبر را می نمودند و بزرگی (و) فضل آن را می شناختند و اهل جزع و بیتابی را سرزنش می کردند و از شرایط حزم می شمردند و زینت حلم بر خود می بستند و جلوه رادی و جوانمردی می دادند و فرار از خواری و گرفتاری خویش را به حسن تسلی ، پناه می جستند؛ به این پایه و مایه که چه بسیار کس که فرزند و پدر و برادرش به هلاک می رسید و نام از او نمی برد . چون اسلام آوردن و به ثواب صبر و خویشتنداری پی بردند ، بر ثبات و پایداری و تحمل خود افزودند و بری خود مزید ارتفاع و رتبت و ذخیره ذکر جمیل و اجر جزیل

شناختند .

ابوالاـحوص گفته است : بر ابن مسعود داخل شدیم و سه فرزندش حاضر و جوانانی چون زر خالص و دیبای فاخر بودند ، چنان که از جمال و بها و وقار و حیای آنها ، بشگفت فروماندیم . گفت : همانا از این پسران بر من غبطه بردید و برای خود از خدای تعالی چنین فرزندان می خواهید . گفتیم : آری : قسم به خدای ، مرد مسلم تمنای فرزند به مثل اینان برای خود می کند . پس سر به سوی سقف خان بلند کرد و بر آن سقف پرستوکها آشیانه بسته و بیضه گذاشته بودند . گفت : قسم به خدائی که جانم در قبضه قدرت اوست ، هر آینه اگر دست از خاک قبور این فرزندان بیفشانم ، دوست تر می دارم از اینکه یک بیضه از آشیان این مرغان فرو افتد در هم و بشکند . این سخن را از روی حرص و شوق بر ثواب صبر و احتساب در فوات فرزندان بر زبان آورد .

و عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - در مسجد ، قران بر مردم تلاوت می نمود و بر دو زانوی خود نشسته بود . ناگاه مادر فرزندی از او به مسجد در آمد و فرزندش را به سوی پدر رها کرد و نام داشت مردم را شکافته در کنار پدر قرار گرفت . ابن مسعود گفت : مرحبا به سمی آن که آن کس بهتر از اوست و او را همی بوسید و نزدیک بود که آب دهان او را فرو خورد .

پس گفت : به خدا قسم هر

آینه مرگ تو و برادرانت سهلتر از شمار شما فرزندان است . در این زمان گفتندش این چه تمنایی است که می کنی ؟ گفت : اللهم عفوا ، به درستی که شما سوالی کردید و جز اینکه شما را خبر بازدهم چاره ندارم و از اینکه گفتم اراده خیر داشتم اما من در فوت آنها به اجر صبر فایز می شوم و از حیاتشان بر آنهابیم دارم از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیدم که می فرمود : یاتی علیکم زمان یغبظ الرجل بخفه الحال کما یغبظ بکثره المال و الولد : روزگاری بر شما خواهد آمد که مرد را بخفت حال حسد و غبطه برند چنان که مردم به فزونی مال و فرزند بر یکدیگر غبطه و حسد می برند .

ابوذر رضی الله عنه - را پسر نمی ماند . او را گفتند : تو مردی هستی که پسری برای تو نمی ماند . گفت : حمد خداوندی که آنها را از دار فنا می ستاند و ذخیره دار بقا می دارد . (۱۷۴)

و از عبدالله بن عامر المازنی هفت پسر به طاعون عام (۱۷۵) در گذشتند گفت : من مردی مسلمانم و صبر و تسلیم را در مقام قبول و اذعان .

از عبدالرحمن است که گفت : بر معاذ وارد شدیم و بر سر فرزندی از خود ایستاده بود که جان می داد پس ما گریستیم دیده ها گریان شد و اشکها جریان یافت و بعضی از ما زمام اختیار و خویشتنداری نتوانستیم ، اصطبار و عنان از دست داده صدا بلند کردیم .

معاذ منع نمود و گفت : ساکت باشید قسم به خدای تعالی رضای مرا می داند و مرگ این فرزند را دوست تر می دارم از هر جهادی که در رکاب حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله و سلم - حضور یافتم . به درستی که از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود : من کان له ابن و کان علیه عزیزا و به ضنینا و مات فصبر علی مصیبته و احتسبه ابدل المیت دارا خیرا من دارهو قرارا خیرا من قراره و ابدل المصاب الصلاه و الرحمه و المغفره و الرضوان :

کسی که او را فرزندی عزیز باشد و دل نتواند داد که از دست او برود و ان فرزند بمیرد و پدر صبر و احتساب در مصیبت او پیش گیرد ، خداوند کریم رئوف و رحیم عطوف فرزند را خانه ای بهتر از خانه دنیا و آرامگاهی نیکوتر ارزانی دارد و پدر او را رحمت و رضوان و روح و ریحان و آمرزش و غفران ذخیره فرماید . ماندیم تا پسر در گذشت در این اثنا بانگ نماز بر آمد و رفتیم که نماز ظهر بگزاریم . چون باز آمدیم پسر را غسل داده و حنوط کرده و کفن نموده بود و مردی جنازه برگرفته انتظار حضور اخوان و جیران نکشیده بود به معاذ ملحق شدیم و گفتیم خدایت رحمت کناد و حسن عافیت دهد! ای ابا عبدالرحمن چه منتظر ما نشدی که نماز بگزاریم و به جنازه فرزند برادر خود حاضر شویم ؟ !

گفت : ما ماموریم که اموات را در ساعتی که

جـان به جـان آفرین سـپارند برگیریم خواه غنی باشـد و خواه درویش . به قبر در آمـد و دیگری هم با او داخل قبر شـد . چون خواست بیرون آیـد ، دراز کردم که مـددش کنم تـا از قبر بر آیـد ابـا کرد و گفت : ترک ادب خود را در شـکر مـدد تو برای اظهـارات قوت خویش نمی کنم ولی کراهت دارم که جـاهلی در من عجزی شـناسد و جزعی از من ترا اندیشـد و فتور حـالت مصـیبت پنـدارد . پس به مجلس خـود در آمـد و روغن خـواست و بر موی خود مالیـد و سـرمه طلبیـد و بر چشم خودکشـید و اشارت کرد بردی را حاضـر آوردنـد و در پوشـید و بیشتر از روزش را به تبسم گذرانیـد و همی گفت : انا لله و انا الیه راجعون فی الله خلف من کل هالک هلک و عزا من کل مصیبه و درک لکل ما فات : ما برای خداییم و به سوی او باز می گردیم و در وجهه الهی جای نشین از هر هالکی است که هلاک شده باشد و صبر است بر هر مصیبتی (و) تلافی است آنچه را فوت شود

و روایت شده است که قومی در (حضور) حضـرت علی بن الحسین – سلام الله علیهما – بودند خادمی را که گوشت بریان می نمود امر بشـتاب فرمود خادم گوشت بریان را به شتاب آورد و سیخ به آتش تافته از دست او بر سر فرزندی از آن حضرت رها شد و به آن صدمه در گذشت . آن حضرت برخاست و فرزند را مرده یافت . به خادم فرمود :

انت حرلوجه الله اما انک لم تتعمده : تو در راه خدای آزادی و عمدی نیندیشیده بودی پس از آن تجهیز فرزند پرداخت (۱۷۶)

و از احنف بن قیس است که گفت : بیاموزید علم را و حلم را و صبر را ، به درستی که من آموختم . گفتندش از که آموختی ؟ گفت : از قیس بن عاصم گفتند حلمش در چه پایه بود و به کدام اندازه مایه داشت ؟ گفت : نزد او نشسته و سخن از هر جنس در پیوسته بودیم ناگاه پسر او را کشته به خون آغشته آورند و در پیش روی او گذاشتند و قاتل را نیز بسته بند و خسته کند حاضر کردند حلقه دستها را از زانوان باز نکرد و قطع سخن ننمود و چون سخنش تمام شد ، به قاتل فرزند خود روی آورد و گفت ای فرزند برادر! ترا چه بر : داشت که این کار را کردی ؟ گفت غضبناك بودم و از من این نارده صادر شد . گفت : آیا هر وقت بر تو خشمی غالب آید ، خود را به خواری در می اندازی و خدای عزوجل را عصیان می آوری و از عدد خویش می کاهی ؟ برو ازادت کردم و دیه فرزند خویش را به تو بخشیدم پس از آن روی به پسران خود آورد و گفت : ای فرزندان من برادر خود را غسل دهید و کفن بپوشانید و چون فراغت یافتید جنازه را نزد من بیاورید که بر او نماز گزارم (و) چون دفن شد ، فرزندان را گفت : مادر فرزند مقتول من از شما

نیست و از قومی دیگر است و گمان نـدارم که به آنچه شـما از در فرمان من تمکین دارید رضا دهد دیه فرزند او را از مال من به او بپردازید . (۱۷۷)

و صدوق - علیه الرحمه (در) فقیه آورده است که چون ذربن ابی ذر - رضی الله عنه - وفات یافت ابوذر بر سر قبر او ایستاده و روی قـبر را به دست خـود مسـح نمـود و گفت : ای ذر خـدایت رحمت کنـاد! به خـدای قسم تو برای من نیکو فرزنـد بودی و اکنون که از این دار فانی رخت بر بسـته و رشـته زندگانی دنیا را گسسته ای من از تو خشنودم و از من مفقود نیستی و تو را از خـود کاسـته نمی دانـم بلکـه ذخیره من شـده ای و مرا جز به خـدای عزوجـل ، حـاجتی نیست و اگر نه از ورود قـبر بیم دارم ، مسـرور می شدم که به جای تو باشم و حزنی که برای تو دارم ، مرا مشغول کرده است از حزنی که بر توام باشد . به خدای که بر تو نگریسـتم ، بلکه برای تو گریه کردم و کاش می دانسـتم که چه گفته ای و چه شـنفته ای اللهم انی قد و هبته ما افترضـت علیه من حقی فهب له ما افترضت علیه من حقك فانت احق بالجود و الکرم منی . خداوندا حقی را که از من بر او واجب داشته ای به او بخشیدم ، پس آنچه از حق خود بر او واجب فرموده ای ، بر او ببخشای و تو به جود و بخشایش سزاوارتر از منی .

(۱۷۸)

و اسناد داده است دینوری به سوی ذربن عمر بن ذر که چون ذر وفات یافت پدرش عمر بر سر قبر او ایستاده و گفت : ای ذر رحمت خدای بر تو باد پس از تو ما را سختی و فقری نیست و ما را جز خدای تعالی حاجت به احدی نیست و چه خوش بود که باقی نمانده و پیش از تو مرده بودم و اگر وحشت قبر نبودی ، آرزو می کردم که به جای تو باشم و مرا مشغول کرده است اندوهی که برای توست از حزنی که بر تو باشد . کاش دانستمی که چه گفته ای و چه با تو گفتند . پس سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : اللهم انی قد و هبت له حقی فیما بینی و بینه فاغفر له من الذنوب ما بینک و بینه فانت اجود الاجودین و اکرم الا- کرمین . بار خدایا من بخشیدم به او حقی را که میانه من و او بود پس تو نیز بیامرز گناهانی را که از او در میانه تو و اوست و تو بخشنده تر بخشندگان هستی . بعد از آن از قبر او منصرف شد و گفت : جدا شدیم از تو و اگر بر قبر تو اختیار اقامت می کردیم فایده ای به تو نمی توانستیم رساند (۱۷۹)

از مبرد

و مبرد روایت کرده است که چون ذر بن عمر وفات یافت ، پدرش بر سر او ایستاده و او را به جامه پوشانیده بودند و گفت : ای پسرک من از فوت تو بر ما کاستی نیست و جز به سوی خدای تعالی

، حاجتی نداریم چون دفن شد ، بر سر قبرش بایستاده و گفت : ای ذر خدایت بیامرزد ما را اندوه برای تو از اندوه بر تو مشغول می دارد زیرا که نمی دانیم چه گفته ای و با تو چه گفته اند . اللهم انی قد و هبت له ما قصر فیه مما افترضت علیه من حقی فهب له ما قصر فیه من حقك واجعل ثوابی علیه له وزدنی من فضلك انی الیك من الراغبین : ای خدای من بخشیدم برای او آنچه را از حق من بر او واجب فرموده بودی ، پس ببخش برای او آنچه را در حق تو تقصیر کرده و قرار ده ثواب صبر و احتساب مرا برای او و فضل خود را برای من بیفزای ، به درستی که رغبت من از دنیا و آخرت به سوی توست .

از او سوال شد که ذر با تو چگونه می زیست ؟ گفت : شب هرگز با او به راهی نرفتم جز اینکه در پیش روی من رفتی و روز هرگز با او حرکت نکردم جز این که در قفای من سیر نمودی و هرگز به بامی بر نیامد که من در زیر سقف آن باشم . (۱۸۰)

قومی از بنی عبس بر بعضی از خلفا وارد شدند و در میان ایشان مردی کور بود خلیفه از سبب کوری او سوال نمود . گفت : در بطن وادی فرود آمده بودیم و همانا در بنی عبس کسی که در مکنت و مال بر من فزونی داشته باشد نبود . بنا گاه بارانی شدید شبانه باریدن گرفت و همه را هلاک

نمود سوای کودکی که تازه متولد شده بود و شتری که صعب و سرکش بود و از من فرار کرد . طفل را بر زمین گذاشتم و به عقب شتر رفتم ، چندانی نرفته بودم که صیحه کودک به گوشم رسید برگشتم و سبعی دیدم که شکم کودک را دریده و او را طعمه خود کرده است خود را به شتر رساندم که او را به تمکین در آوردم ، لگد به رویم افکند و در هم شکست و چشم من کور شد و صبح کردم در حالی که نه مال داشتم و نه عیال و نه فرزند و نه چشم .

مترجم گوید در این موقع اتفاقا به تاریخ قاضی ابن خلکان مروری شد و ترجمه عروه بن الزبیر از فقهای سبعه مدینه به نظر در آمد و ربطی تمام با قصه شیخ داشت ، لهذا نقل و ضمیمه می نماید چنان آورده است که عروه به شام آمد و بر ولید بن عبدالملك اموی وارد شد و پسرش محمد با او همراه بود . محمد به اصطبل اسبان درآمد و اسبی توسن لگدی بر او انداخت که فورا قالب از جان شیرین بپرداخت و مرض شقاقلوس پای عروه را فرا گرفت و او را از طاعات عادیه خود باز نماند . ولید گفت : جزو فاسد را به قطع رضا دهد . رضا نداد مرض سرایت به ساق کرد و ولید تاکید نموده گفت : بدنت را فاسد خواهد کرد ، اجازت داد و پای او را به اره از ساق جدا کردند و پیرمرد بود و آهی بر نیاورد و کسی او

را نگاه نـداشت و این آیه کریمه بر زبان رانـد . لقـد لقینا من سـفرنا هذا نصـبا (۱۸۱) و بعد از آن قاضـی ورود شـیخ عیسـی و حکایه حادثه اش را بر ولید می نویسد که ولید او را حاضـر نمود و نزد عروه فرستاد که بلیه خود را باز گوید و عروه بداند که بلاـ دیـده تر از او یافت می شود (و) هم قاضـی گویـد بهتر کسـی که عروه را تسـلیت داد ، ابراهیم بن محمـد بن طلحه بود که گفت : پیشـی گرفته عضـوی از اعضـا و فرزنـدی از فرزنـدانت به سـوی بهشت و کـل در پی جزو است و به درسـتی که بـاقی گـذاشت خـدای تعالی از تو برای ما آنچه را ما به آن محتاجیم و از غیر آن بی نیاز و آن علم و رای توست که خداوند تو را و ما را به آن سود بخشد و خدای است ولی ثواب و ضمین حساب توست .

روایت شـده است از عیـاض بن عقبه فهری ، پسـری وفـات یـافت چون او را به قـبر نهـاد مردی گفت : اگر سـید جیش او را به وسـیله صبر برای خود سرمایه اجر قرار دهد می تواند . گفت : چه مانع دارم که نکنم ؟ دیروز برای من زینت زندگانی دنیا بود و امروز برای من از باقیات صالحات عقبی گردید : فنعم عقبی الدار .

و ابوعلی رازی گفته است سی سال با فضـیل بن عیاض مصاحبت ورزیـدم و او را متبسم و خنـدان ندیدم ، جز روزی که علی پسر او وفات یافت . گفتم : تو هرگز تبسم

ننمودی و امروز به این مصیبت خندانی ؟ گفت : خدای عزوجل امری را دوست داشت و من آنچه او سبحانه و تعالی - دوست داشته است ، دوست می دارم .

عمر بن کعب هندی در غزای شوشتر شهادت یافت و از پدرش پوشیده داشتند . پس از مدتی آگاهش کردند و اظهار جزعی نکرده دست برداشت و گفت الحمدلله الذی جعل من صلبی من اصیب شهیدا سپاس خداوندی را که قرار داد از پشت من کسی را که بدرجه شهادت فایز گردید . پس از آن پسری دیگری از او در غزوه جرجان به شهادت رسید و مطلع شد و گفت : الحمدلله الذی توفی منی شهیدا آخر : منت خدای را عزوجل که شهیدی دیگر از نسل من نیز پذیرفت

و روایت کرده است بیهقی که عبدالله بن مطرف وفات کرد . پدرش مطرف در لباس فاخر بر قوم خود بیرون آمد و استعمال روغن عطر کرده بود . قوم بر او خشمگین شدند و گفتند : عبدالله می میرد و تو با لباس فاخر و استعمال بوی خوش بیرون می آیی ؟ گفت : آیا زاری و اظهار کراهت نمایم در امری که خدای عزوجل مرا سه خصلت بر آن وعده فرموده و برای من بهتر است از امام دنیا و آنچه در اوست ؟ به درستی که خدای تعالی می فرماید : الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهتدون (۱۸۲) صلوات و رحمت و هدایت خود را شامل و مسلم داشته و مرا جز شکر

دمادم حقی نیست .

مردی از قریش دوستان و برادرانی را که داشت دعوت ، نمود و مجتمع شدند و بر مائده او نشستند و او را پسری بود . اسبی از آن مهمانها لگدی بر پسر زد و او را هلاک نمود . قریشی را آگاه دادند امر کرد خدام سرای این امر فظیع (۱۸۳) را پنهان دارند و مهمانها را ملتفت نسازند و اهلش را از نوحه و صیاح مانع آمد و به خدمت اضیاف و آداب مجلس پرداخت و پس از صرف طعام و طی کلام ، مهمانها را آگاهی یافتند . و بر جنازه پسر آمده بینهایت غمناک شدند و از شکیبایی و کرامت نفس او در عجب ماندند و تحسین و ثنا بر او خواندند .

و مذکور است که مردی از یمامه سه تن از فرزندان خود را دفن کرد و نشست و دو دست را بر زانوها حلقه کرد و قوم راطلبی کرد و با آنها به صحبت پرداخت ، چنان که همانامصیبتی به او نرسیده است . گفتندش چرا یاد از فرزندان نمی آوری و رسم عزا مرتب نمی داری ؟ گفت : مرگ خاصه آنهانبوده و هر صاحب حیاتی را مقرور است و تنها نه من در دنیا مصیبت زده شده ام و فایده ای در جزع نمی بینم مرا در این صورت بر چه امر ملامت می کنید .

و اسناد داده است ابوالعباس بن مسورق از اوزاعی که گفت : یکی از حکما مرا حدیث کرد و گفت به سوی رباط (۱۸۴) بیرون رفتم تا وارد عریش از مصر شدم و سایه بانی دیدم

که در آن مردی است باصره اش زایل شده و دست و پای او به علت مرض ، از حرکت باز مانده و می گفت : لک الحمد سیدی و مولای اللهم احمدک حمدا یوافی محامد خلقک کفضلک علی سائر خلقک اذ فضلتنی علی کثیر ممن خلقت تفضیلا .

مر تر است حمد و سپاس و ستایش ای مولای من و فرزند من ! الها تو را سپاس می آورم که فزونی کند بر تمام سپاسهای بندگانت چون فزونی خودت بر تمام بندگان زیرا که فضیلت نهادی مرا بر بسیاری از آنان که آفریده ای ، فضیلتی درخوربا خود گفتم هر آینه از سؤ ال می کنم . پس به او نزدیک شدم و سلام کردم . سلام مرا جواب داد گفتم : خدایت رحمت کناد! سؤ الی که از تو دارم . آیا خبر به من می دهی ؟ گفت : آیا نمی دانی که چه احسان به من کرده است ؟ گفتم : بگوی تا بدانم . گفت : به خدای قسم که اگر خدای تعالی آتش بر من فرو ریزد و مرا بسوزاند و کوهها را بفرماید که دمار از نهادم برآورند و دریاها را امر کند که مرا غرق نمایند و زمین را فرمان دهد که مرا به خود فرو برد ، جز مهر خود را بر او نمی افزایم و او را به جز شکر نمی گزارم .

پس گفت : مرا هم به سوی تو حاجتی است ، آیا وا می نمایی ؟

گفتم : منت می پذیرم . آنچه اراده کرده ای بگوی : گفت : مرا پسری

است که هنگام نماز ، تعاهد مرا می کند و مددکاری می نماید و در وقت افطار ، طعام به من می رساند ، از دیروز او را نیافته ام و نمی دانم به کدام عائق (۱۸۵) به سر وقت من نیامده است . درست ببین شاید او را بیابی و به من رسانی . با خود گفتم در قضای حاجت او تقرب به سوی حق است . برخاستم و به طلب پسر برآمدم تا در میان تلهای ریگ سبعی را دیدم که پسر را دریده و گوشت و احشای او را خورده است . گفتم انا الله و انا الیه راجعون چگونه به این بنده صالح خبر مرگ فرزند او را رسانم ؟ برگشتم و سلام کردم و جواب گفت : گفتم خدایت بیامرزد اگر چیزی سؤ ال کنم مرا خبر خواهی داد ؟ گفت : اگر در نزد من علمی باشد دریغ نمی دارم . گفتم : آیا تو در نزد خدای گرامی تری یا ابوب نبی ؟ گفت : ایوب نبی البته گرامی تر است و منزلتش افزونتر از من است . گفتم : خدای تعالی او را مبتلا فرمود و او صبر کرد ، با هر کس با او ماءنوس بود از او وحشت گرفت و دوری نمود و مردم راه سپار از او کنار(ه) می گرفتند . بدان که فرزند تو را طلب کردم و شیری او را دریده است و طعمه خود کرده است . خداوند اجر تو را بزرگ کناد . گفت : الحمدالله الذی لم یجعل فی قلبی حسره من الدنیاحمد خدای را که قرار نداد

در دل من حسرتی از دنیا راپس از آن نعره زد و بر روی خود افتاد . اندکی نشستم و او را حرکت دادم ، دیدم روح از بدنش مفارقت کرده است . گفتم : انا الله و انا الیه راجعون آیا در امر تجهیز و دفن او چه کنم و کیست که مرا در غسل و کفن او یاری دهد و قبر او را حفر نماید و در دفن او چه کنم و کیست که مرا در غسل و کفن او یاری دهد و قبر او را حفر نماید و در دفن او مددکاری کند ؟ در این اثنا قافله ای رسید که بر رباط می رفتند به طرف ایشان اشارت کردم آمدند و گفتند کیستی و چه می گویی ؟ ایشان را بر قصه آگاه کردم شتران خود را عقال نهادند و مرا بر غسل او اعانت کردند . به آب دریا غسلش دادیم و با جامه هائی که به ایشان بود ، او کفن کردیم و من پیش شدم و با جماعت بر او نماز خواندم و او را در میانش (۱۸۶) دفن نمودم در سر قبر او نشستم و تلاوت قران می کند . گفتم : آیا تو یار من نیستی که امروز گذشتی ؟ گفت : بلی همانم گفتم : کدام عمل تو را به این درجه و مقام رساند ؟ گفت : مرا با صابران بر رضای الهی در یک درجه مقام داده است و کسی به این درجه نمی تواند رسید جز به صبر در بلا و شکر در نزد وسعت و رخاء . (۱۸۷)

شعبی حکایت کرده است

که مردی را دیـدم پسـری از خـود را دفن کرد و چـون خـاک بر قـبر او ریخت ایسـتاد و گفت : ای پسـرک من ! تـو برای هبه بزرگ الهی بودی و عطیه خـدای یگـانه و ودیعه قـادر متعـال و عـاریه خداونـد مسـتقیم بخشـنده تو تو را بـازگشت خواست و صاحبت تصـرفی دیگر گونه در تو نمود و هنـده ات تو را باز گرفت . پس در عوض تو مرا صبر بخشد و اجر ارزانی دارد و تو از طرف من در حل باش و خدای تعالی به تفضیل بر تو سزاوارتر از من است .

چون عبـدالملک بن عمر بن عبـدالعزیز وفـات یـافت و برادر (عمر بن عبـدالعزیز) سـهل بن عبـدالعزیز و غلام او مزاحم در ایام متتابعه (۱۸۸) مردنـد ، یکی از اصـحاب او بر او وارد شـد که تعزیت گوید و تسـلیت دهد و از جمله کلماتش گفت : فرزندی چون و تو و برادری چون برادر تو و غلامی چون غلام تو ندیـده ام . عمر سـر به زیر انداخته گفت : آنچه گفتی بازگوی . آن مرد سـخن خود را اعاده کرد . عمر گفت : نه چنین است قسم به خدای که آنها را میرانید چه قدر دوست می داشتم که چیزی از این نمایشها در آنها نمی بود . (۱۸۹)

و گفته شده است که روزی عمر بن عبدالعزیز نشسته بود (فرزند) عبدالملک بر او وارد شد و گفت : بترس از خدای در مظلمه برادرانت فلان و فلان . به خدای قسم دوست می دارم که دیگها بر من خیر احوال او را می شناسم سوال کردند که

خیر احوال چیست ؟ گفت : اینکه بمیرد و من بر مصیبت او صبر کنم و ذخیره اجر نمایم چون عبدالملک مریض شد ، پدرش بر او وارد گردید و گفت : چگونه هستی ؟ جواب داد که مرگ مرا فرا گرفته است و ای پدر بر مصیبت من صبر و احتساب کن ، به درستی که ثواب خدای عزوجل برای تو بهتر از من است : گفت : قسم به خدای ای پسرک من ! اگر تو در میراث من می بودی ، بر من گواراتر بود از اینکه من در میراث تو باشم . عبدالملک گفت : آن را که تو گوارارتر شماری از آنکه من می خواهم ، گواراتر می دارم .

و چون وفات یافت ، عمر بر سر قبر او ایستاده و گفت : خدایت رحمت کناد ای پسرک من !هر آنچه مایه سرور من بودی و در رشد و جوانی سیرت ابرار گرفتی و چه دوست می دارم که تو را بخوانم و جواب مرا توانی داد .

و پسری دیگر قبل از عبدالملک از عمر بن عبدالعزیز فوت شد . آمد و در نزد سر او نشست و جامه از روی او برگرفت و بر صورت او نظر می کرد و می گریست . عبدالملک وارد شد و گفت : ای پدر ! باز داشته است تو را این مرگ پسر که روی داده از کارهای فوریه ای که ارباب حوائج که در نزد تو دارند . گویا به تحقیق ملحق شده ای به دست راست خود که کنایه از پسر بوده باشد – و مانند او نموده

صورت خود را زیر خاک یعنی حالت بیتابی و ناشکیبایی تو را از همه کارهای مسلمانان بازداشته و در زمره اموات انگاشته . پس عمر بگریست و گفت : خدایت رحمت کناد !به خدای قسم که برکت تو برای من بزرگ بوده است از زمانی که دانسته و شناخته ام تو را و موعظه ات نیز سودمند است از آن را که موعظه نمایی .

در ذکر جماعتی از زنان که علماء ، صبر و احتساب ایشان را نقل کرده اند

از انس بن مالک

از انس بن مالك روایت شده است که ابوطلحه انصاری - رضی الله عنه - را پسری بود و مریض شد . ابو طلحه از خانه بیرون رفته و پسر وفات یافت چون به خانه آمد پرسید پسرم چگونه است ؟ ام سلیم که مادر پسر بود گفت : اینک آرام شد و خوابش ربوده است آن گاه غذا خوردند و خفت و خیزی بسزا کردند و چون فراغت یافتند ، ام سلیم با ابو طلحه گفت : فرزندت وفات یافته است . پس به تجهیز او پرداختند . و چون صبح شد . ابو طلحه خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - رسید و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند . فرمود : آیا دیشب عروسی کردید ؟ عرض کرد : آری فرمود : اللهم بارك لهما خداوندا برای این مرد و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد و چند دانه خرما به او همراه کرد . پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود : آیا چیزی با او هست ؟

ابو طلحه عرض کرد : خرما همراه دارم . آن حضرت گرفت و قدری را خایید و به دهان کودک نهاد و انگشتان مبارک به زیر گلوی او آشنا نمود و او را عبدالله نامید . (۱۹۰)

مردی از انصار گفته است هفت پسر دیدم که قران تلاوت می نمودند یعنی همه اولاد عبدالله مولود بودند . (۱۹۱)

و در روایت دیگر است که ابو طلحه پسری از ام سلیم داشت و وفات نمود و ابو – طلحه در خانه نبود . ام سلیم به اهل خانه سپرد که شما به شوهر من خبر مرگ فرزند او را البته نرسانید و به من واگذارید . چون ابو طلحه به خانه بازگشت ، ام سلیم غذای شام برای او حاضر کرد و نشستند و خوردند و پس از ان برای شوهر زیاده از سایر اوقات خودسازی کرد و با او دست بازی نمود و مهرش را بجنباند و میل او را تمیکن داد و نرم نرمک صحبت کرد که آیا دیده ای قومی را که عاریتی از خانه همسایه گرفته باشند و صاحب ودیعه طلب نماید و به او باز ندهند ؟ گفت اگر چنین است بر فرزند خود صبر و احتساب کن و بر شکیبایی در مصیبت او از خدای عزوجل اجر و ثواب خواه . ابو طلحه اظهار خشم کرد و گفت : مرا به غفلت افکندی تا آلوده شدم و اینک خبر مرگ فرزند را به من می دهی ؟ (۱۹۲) و در حدیث دیگر است که چون شب بپایان رسید و صبح بدمید و گفت : ای ابو طلحه !فلان خانواده عاریتی از من

ستـده انـد که رفع ضـرورتی نماینـد و رد کننـد و اکنون که از ایشان می خواهم ، رد آن را کراهت دارند و بر خود ناگوار می شمارنـد . گفت : خلاف انصـاف است و عین جور و اعتسـاف . گفت : هر گاه چنین است فرزنـدت وفات نموده و عاریتی از خدای تعالی در نزد ما بود و او را بازخواست و به جوار رحمت خود برد .

گفت : اناالله و انااليه راجعون چون صبح شد ابو طلحه به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - آمد و قصه دوشینه را به عرض آن حضرت رساند آن حضرت فرمود : بارک الله لکما فی لیلتکما خدای شب دوشین را برای شما برکت و خیر فرماید . پس ام سـلیم در آن شب به فرزنـدی حامله شـد و هنگام وضع حمل ، پسـری زایید . ابو طلحه او را به حضـرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد دست مبارک به روی او کشـید و او را به حضـرت پیغمبر خـدای - صـلی الله علیه و آله - برد دسـت مبارک به روی او کشید و او را عبدالله نامید .

و در آخر این حـدیث در کتـاب عیون المجـالس افزونی غریبی است و الفاظش از معاویه بن غره است و می گویـد : ابو طلحه پسـرش را سـخت دوست می داشت ، وفاتش نزدیک شد . ام سـلیم ترسـید که ابو طلحه بر فوت فرزند جزع و ناشـکیبی کند و عنان اصطبار از دست دهد او را به حضرت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله

– فرستاد و چون از خانه بیرون رفت ، پسر وفات یافت . ام سلیم جنازه اش را در گوشه ای گذاشت و روی او پوشید و از اهل خانه در خواست کرد که وفات آنها را به ابو طلحه آگاهی ندهند تا خود او به دستوری که مصلحت اندیشیده است ، او را بیاگاهاند . پس طعام آماده کرد و بوی خوش به کار برد و چون ابو طلحه از خدمت پیغمبر خدای – صلی الله علیه و آله – آمد (و) به خانه بازگشت ، گفت : فرزند من چگونه است ؟ ام سلیم گفت : آرام شده و به خواب رفته است گفت : آیا چه غذا باید خورد ؟ برخاست و خوان گسترد و خورش و نان به پیش آورد و پس از صرف طعام خود را در نظر شوهر جلوه تمام داد و او را با خود رام کرد فکان ما کان مما لست اذکره فظن خیرا فلا تسئل عن الخبر چون شوهر را نرم و با خود گرم نمود گفت : ای ابو طلحه !آیا به چشم خواهی آمد از امانتی که نزد ما بوده به صاحبش رد کردیم ؟ گفت : سبحان الله چرا به خشم در می آیم ؟ گفت : پسر در نزد ما ودیعه خدای بود و آن را از ما باز گرفت . ابو طلحه گفت : من از تو به صبر و شکیبایی سزاوار ترم . برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز گزارد و به خدمت حضرت رسول خدای – صلی الله علیه و آله – مشرف شد و ماجرای را

به عوض رسانید . آن حضرت فرمود : بارك الله فی وقعتکما خدای عزوجل مواقعه شما را مقرون به برکت دارد .

پس از آن ، آن حضرت فرمود الحمدلله الذی جعل من امتی مثل صابره بنی اسرائیل : حمد خدای را که از املت من چون صابره بنی اسرائیل قرار داده است . گفتند : یا رسول الله قصه آن زن چیست و صبر او چگونه بوده است ؟

فرمود : کانت فی بنی اسرائیل امراه لها زوج و لها منه غلامان فامرها بطعام لیدعو علیه الناس ، ففعلت و اجتمع الناس فی داره فانطلق الغلامان یلعبان فوقعا فی بئرکان فی الدار ، فکرهت ان ینغص علی زوجها الضیافه فاد خلتهما البیت و سبحتهما بثوب ، فلما فرغوا دخل زوجها و قال این ابنای ؟ قالت هما فی البیت و آنها کانت قدمت بشی ء من الطیب و تعرضت للرجل حتی وقع علیها . ثم قال این ابنای ؟ قالت هما فی البیت فنادا هما ابو هما فخرجا یسعیان . قالت المراه سبحان الله و الله لقد کانا میتین ولکن الله تعالی احیاهما ثوابا لصبری (۱۹۳) در بنی اسرائیل زنی بود و شوهری داشت و از ان شوهر او را دو پسر بود . شوهر امرش فرمود که تدارك طعامی کند تا مردم را بر آن طعام بخواند . زن به تدارك و کفایت امر شوهر پرداخته و مهمانها در خانه مجتمع شدند و پسرها در فضای سرای به بازی اشتغال داشتند . ناگاه به چاهی که در سرای بود ، در افتادند و جان بدادند . زن آگاهی یافته ناخوش داشت که ضیافت

بر شوهرش نـاگوار افتـد . فرزنـدان را از چاه برکشـید و در حجره ای خوابابینـد و روی آنها را به جامه ای پوشـید وبه کار خود مشـغول شـد چون از آداب مهمانها فراغت یافتند ، مرد سـراغ فرزندان کرد ، گفت . در حجره و به بازی مشـغول هسـتند و زن خود را آراسـته و بوی خوش به کـار برده در چشم شوهر جلوه داد و مرد را برانگیخت تا با او بر آمیخت و فراغت جست و باز پرسـتش فرزنـدان را از او نموده گفت در حجره و به طبع خود سـرگرم بازی می باشـند . مرد آنها را آواز داد . ناگاه از حجره بیرون آمد و به طرف پدر شتافتند . زن گفت : پاک و منزه است خدای به خدای قسم که هر دو فرزندان مرده بودند و خداوند تبارک و تعالی آنها را به ثواب صبر و شکیبایی من حیات مجدد بخشیده است .

و نزدیـک به این حکـایت است آنچه مـا در دلائـل النبوه از انس بن مالك روایت کرده ایم . گفته است که بر مردی از انصار وارد شدیم و مریض بود و بر بالین او نشستیم تا جان به جان آفرین تسلیم نمود . جامه ای بر بالای او گستردیم ، مادری عجوزه داشت و در نزد سر او نشسته بود . گفتیم : ای زن خدایت در مصیبت فرزند صبر جمیل و اجر جزیل بخشد . گفت : آیا پسر من مرده است ؟ گفتم : آری گفت : راست می گویید ؟ گفتیم : آری دستهای خود را بلند کرد (و) گفت : اللهم

انک تعلم انی اسلمت لک و هاجرت الی رسول الله صلی الله علیه و آله رجاء ان تعیننی عند کل شده و رخاء فلا تحمل علی هذه المصیبه الیوم : : ای خدای من تو می دانی که من برای تو اسلام آوردم و به سوی رسولت هجرت کردم به این امید که مرا در هر سختی و راهی یاری دهی و مددکاری فرمایی پس این مصیبت را امروز بر من بار مکن و زندگانی را بر من ناگوار مدار . مرد مرده دست بر آورد و جامه از روی خود برگرفت و ماندیم تا با او طعام خوردیم و به شگفتی و شکفتگی قیام نمودیم . (۱۹۴)

و این دعا از آن زن انصاریه کرشمه و تذلل بر خدای عزوجل و اظهار انس با اوست که بر دوستان خدا از چنین حالات بسیار دست می دهد و دعای ایشان به اجابت مقرون می شود ، هر چند گاهی که ملتفت باشند ، چنین قلت ادبی اگر از غیر ایشان واقع صادر شود ، از آنها نمی شود و حد ادب را نگاه می دارند و برای این مطلب بحثی طولانی و شواهدی باهره از کتاب و سنت است که ذکرش از مناسبت مقام خارج است .

و از جمله لطائفی که در این باب افتاده است ، مناجات برخ اسود است که خدای عزوجل به کلیم خود حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - امر فرمود که باران برای بنی اسرائیل از او خواهد . پس از انکه آن قوم هفت سال به بلای قحط گرفتار بودند و آن حضرت برای طلب باران

با آنها بیرون شد و هفتاد هزار مردم بودند . پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرستاد که چگونه اجابت دعای تو را برای ایشان کنم و حال آنکه گناهان ایشان بر ایشان سایه انداخته است و خبث باطن دارند . مرا بر غیر یقین می خوانند و از مکر من خود را ایمن می شناسد ؟ باز گرد به سوی بنده ای از بندگان من که برخ نام دارد و از او بخواه تا با تو بیرون بیاید و دعا کند و برای قوم اجابت نمایم .

آن حضرت به تفتیش حال او پرداخت و کسی او را نشناخت و نشانی از او باز نداد . روزی آن حضرت به راهی می رفت ، غلام سیاهی دید که از خاک اثر سجده بر جبین داشت و شمله ای بر دوش افکنده و برگردن خود بسته بود . آن حضرت او را به نور الهی شناخت و بر او سلام کرد و فرمود : چه نام داری ؟ گفت : اسم من برخ است (۱۹۵) اللهم ما هذا من فعالک و ما هذا من حلمک و ما الذی بدالک انقصت علیک عیونک ام عاندت الریاح عن طاعتک ام نفد ما عندک ام اشتد غضبک علی المذنبین الست کنت غفارا قبل خلق الخاطئین ؟ خلقت الرحمه و امرت بالعطف ام اترینا انک ممتنع ام تخشی الفوت فتعجل بالعقوبه : ای خدای من !این نه از کردار توست و این نه از حلم توست و چه امر تازه برای تو روی داده است آیا ابرهای رحمت تو کم آب شده است یا بادها از فرمان

تو سر باز زده اند یا خزانه ای داشتی تباهی گرفته است ؟ !رحمت خویش را از آن پیش آفریدی که خطا کاران را خلعت وجود بخشی و ما را به مهربانی بایکدیگر امر فرمودی و تو به مهربانی و عطوفت با بندگان سزاوارتری آیا بر ما نمایش می دهی که دارای مناعت و شکوهی یابیم می داری که بندگان گناهکار از بند قدرت تو بیرون جهند و شتاب به نکال و عقوبت شان می فرمایی ؟ پس برخ مبالغه در دعا می نمود تا باران شروع به باریدن کرد و آبها از هر طرف جاری شد و بنی اسرائیل در میان آب به خانه های خود مراجعت نمودند . چون برخ برگشت حضرت موسی استقبالش فرمود و برخ گفت :

چگونه دیدی هنگامی که با پروردگار خود مخاطبه کردم و چگونه انصاف مرا داد . (۱۹۶) باز به اخبار زنان صابره شکیبا رجوع می نماییم و زنگ ملال از خواطر ماتم زدگان می زداییم .

و روایت شده است که اسماء بنت عمیس – رضی الله عنها – چون خبر شهادت محمد بن ابی بکر پسر خود را شنید که کشته شد و او را در جیفه الاغ سوخته اند ، بر سجاده خود ایستاد و نماز خواند (و) نشست و خشم خود را فرو خورد تا خون از پستانش فرو چکید . (۱۹۷)

و روایت شده است که به جهینه بنت جحش (۱۹۸) خبر قتل برادرش را دادند . گفت : خدایش رحمت کناد (انا لله و انا الیه راجعون) گفتند : شوهرت نیز وفات یافته است . گفت : و احزناه پیغمبر

خدای صلی الله علیه و آله فرمود : ان للزوج من المرئه لشعبه ما هی بشی ء : به درستی که شوهر از زن چون پیوندی است که به چیزی در شمار نیاید . (۱۹۹)

و روایت شده است که صفیه بنت عبدالمطلب اراده نمود که بر سر بدن حمزه رضی الله عنه برادر خود در احد حاضر شود و قریش حضرتش را مثله کرده بودند ، پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به پسر او زبیر فرمود مادرت را ملاقات کن و او را معاودت ده که آنچه بر برادرش شده است مشاهد نکند . زبیر گفت : مادر !رسول خدای - صلی الله علیه و آله - ترا امر فرموده است که مراجعت نمایی گفت : چرا مراجعت نمایم که شنیده ام برادرم را مثله کرده اند و این در راه خدای بوده و خدای بدان رضا داده و چگونه من رضا نمی دهم ؟ هر آینه صبر و احتساب می نمایم ان شاءالله زبیر خدمت آن حضرت بازگشت و سخن مادر را به عرض رسانید فرمود : راهش را بگشای که برود پس بر سر نعش حمزه حاضر آمد و رحمت بر او فرستاد و گفت : انالله و انا الیه راجعون و برای او از خدای آمرزش خواست و مراجعت نمود . (۲۰۰)

از ابن عباس است

و از ابن عباس - رضی الله عنه - است که گفت !چون حمزه - رضی الله عنه - شهادت یافت در روز احد صفیه روی به احد آورده و حمزه را طلب می نمود و شهادت او را هنوز مطلع نبود . من علی و

زبیر را دیـدم و آگاهانیـدم . علی زبیر را فرمـود که مـادرت را خـبر ده زبیر گفت : تو عمه ات را مطلع گردان صـفیه ایشـان را دیـدار کرد ، پرسـید : بر برادارم چه گذشـته است ؟ چنـان به او نمودنـد که خبری از او ندارنـد . به حضـرت مقـدس نبوی آمد پیغمبر خـدای فرمود : انی اخـاف علی عقلهـا من بر عقل او ترسانم که از مشاهـده جسـد حمزه زایل شود پس دست مبارک بر سینه اش نهاد و دعا فرمود صـفیه انا لله و انا الیه راجعون گفت و گریست بعد از آن پیغمبر خدای - صـلی الله علیه و آله - آمد و بر سر جسد حمزه ایستاد و او مثله شده بود فرمود : اگر بیتابی و جزع زنان نمی بود او را می گذاشتم که از حوصله مرغان و شکم درندگان محشور شود . (۲۰۱)

جوانی از انصار که خلاد نام داشت در غزوه بنی قریطه شـهید شـد . مادرش آمـد و به او گفتنـد آیا نمی پرسـی که به مصـیبت پسـرت مبتلا شده ای ؟ گفت : اگر مصـیبت زده خلاد شده ام مصـیبت حیاتی به من نرسیده است . پس پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله - بر خلاـد دعـا کرد و فرمود : ان له اجرین لان اهل الکتاب قتلوه : برای خلاد و ثواب است زیرا که اهل کتاب او را به قتل آورده اند .

و از انس بن مالک است که گفت : در روز احـد اهل مـدینه از کفار قریش شـکست فاحش خوردند و گفتند پیغمبر خدای - صلی الله علیه و

آله - کشته شد . فریاد از زنان مدینه برخاست و زنی از انصار در نهایت حزن و اضطراب از مدینه بیرون شد و جویای پدر و شوهر و برادر خود بود و نمی دانست که اولا ـ به کدام یک عبور خواهد داد و چون به بیابان کشتگان رسید پرسید که اینها کیانند ؟ گفتند برادر و پدر و شوهر و پسر تواند گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را چه شده است ؟ گفتند در پیش روی تو است ؟ پس رفت تا به آن حضرت رسید گوشه جامه آن حضرت را گرفت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای پیغمبر خدای !چون تو از هلاک رسته ای و تو را به سلامت یافته ام پروای کسی را ندارم .

بیهقی روایت کرده است که پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - به زنی از بنی ذبیان رسید و شوهر و پدر و برادرش در احد شهادت یافته بودند . چون خبر قتل ایشان را به او دادند گفت : پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - را چه رسیده است ؟ گفتند به سلامت است ای ام فلان و حمد الهی می گزارد چنان تو دوست می داری . گفت : پیغمبر خدای را به من نمایید اشارت کردند و به آن حضرت پیوست و گفت : هر مصیبتی پس از تو سهل است و تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست . (۲۰۲)

سمراء بنت قیس در روز احد بیرون آمد و دو پسر او به شهادت رسیده بودند . پیغمبر

خدای – صلی الله علیه و آله – او را بر شهادت ایشان تسلیت فرمود . گفت : ای پیغمبر خدای !هر مصیبتی چون تو به سلامت باشی سهل و آسان است و به خدای قسم غباری که بر روی مبارک تو نشسته است ، بر من از مرگ فرزندان سخت تر می نماید .

و روایت شده است که صلت بن اشم در جهادی بود و پسری همراه داشت او را گفت : ای پسرک من !به پیش شو و جهاد کن تا ثواب صبر و احتساب را از شهادت تو در یابیم . پسر پیش رفت و جنگ کرد و کشته شد . زنان نزد مادرش معاذه عدویه زوجه / فراهم شدند ، گفت : اگر برای تو تهنیت نزد من مرحبا بر شما باد و اگر برای تعزیت آمده اید باز گردید .

و روایت شده است که زنی عجوزه در بنی بکر بن کلاب بود و آن قوم از عقل و سداد او حدیث می کردند و بعضی از آنان که نزد او حاضر بودند ، حکایت کرده اند که پسری از او وفات یافت و زمان مرض او طولانی بود و پرستاری نیکو از او نمود . پس از فوتش ، مادر بر ساحت خانه نشست و قوم بر او مجتمع شدند . روی به شیخی از آنها آورد و گفت : ای فلان نیست حق آنکه خدای تعالی نعمت خود را بر او کامل فرموده و لباس عافیت بر او پوشانیده و مهلت عمر به او ارزانی داشته است که از توفیق الهی درباره خود باز ماند تا جان

در تن دارد و روان در بدن پس از آن شروع کرد و گفت :

هو ابنی و انسی اجره لی و عزنی علی نفسه رب الیه و لاوها

فان احتسب او جر و ان ابکه اکن کباکیه لم یغن شیئا بکاوها

او فرزنـد و مونس من بود و اجر مصـیبت او برای من است و گرامی داشـته است مرا بر او پروردگاری که ولایت و اختیار بر او دارد . پس اگر مـن صـبر و احتسـاب آورم ، اجر می برم و اگر بر او گریـم ، چـون زنـان نـوحه گر خـواهم بـود که گریه او را فائدتی نباشد .

پس شیخ او را گفت ما همچنان می شنیدیم که بیتابی و جزع خاصه زنان است و باید پس از تو کسی بیتابی و جزع بر مصیبتی نیاورد و الحق صبر تو سخت گرامی است و تو رابا زنان مشابهتی نیست .

زن گفت : میانه جزع و صبر کسـی امتیاز نداده است جز آنکه در میانه آنها دو راه یافته است که تفاوتشان نسـبت به هم بسـیار دور است در دو حـالتی که برای آنهـاست امـا صبر ظـاهری خوش دارد و عاقبتی سـتوده و جزع را گناهی آماده است و سودی نبوده و اگر صبر و جزع را خـدای قـادر توانـا ، لبـاس خلقت دو مرد پوشانـد ، صبر را روی جمیـل خواهـد بود و طبعی کریـم و مزاجی مسـتقیم در عاجـل دنیـا و آجـل آخرت و ثواب الهی و دولت نامتنـاهی و کـافی است آنچه وعـده فرموده است خـدای عزوجل آن را که الهام صبر به او نموده است .

و از جوریه بنت

اسـماء است که سه برادر او در غزوه شـشتر حاضر بودند و به شهادت رسیدند و به مادر آنها آگاهی دادند پرسید : آیا بر حمله خصم مقتول شدنـد یا در فرار از دشـمن ؟ گفتنـد : به حمله بر خصم به درجه شـهادت رسـیده اند . گفت : الحمدلله نالوا و الله الفوز و احاطوا الذمار ، بنفسـی هم وابی وامی حمد خدای را و به خدای قسم که به رسـتگاری رسـیده اند و حفظ حوزه دین و بیضه اسلام نموده اند . جان خودم و پدرم و مادرم فدای آنها باد !و آهی بر نیاورد و اشکی از دیده فرو نریخت .

و از ابی قدامه الشامی است که گفت در بعضی از غزوات ، امیر جیش بودم و به یکی از بلاد وارد شده ، مجلسی کردم و مردم را ترغیب به جهاد نمودم (و) چون مجلس به پایان رسید ، برخاستم و سوار شدم و روی به منزل خود نهادم . در راه زنی جمیله مرا آواز داد . گذشـتم و جوابی باز نـدادم . گفت : صالحان نه چنینند که اجابت مسـئول نکنند . اسب را نگاه داشـتم و نزد من آمد و رقعه و پارچه ای به من داد و گریست و از من در گذشت .

رقعه را گشودم ، دیدم نوشته است که تو ما را به سوی جهاد خواندی و به ثوابش ترغیب نمودی و مرا قدرت و تمکن نیست ، پس بهتر چیز را که در خود یافتم ، از خویشتن بریدم و دو گیسوی من است و به سوی تو فرستادم که در راه

خدای و جهاد با اعدا ، پایبند اسب خود قرار دهی و خدای تعالی مرا ثواب و آمرزش بخشد . چون صبح روز قتال شد ، جوانی در میان دو صف به نظرم در آمد که بی خود و زره ، با دلیری تمام ایستاده بود . نزدیک او رفتم و گفتم : ای جوان !تو ساده و پیاده و طریق حرب و آداب طعن و ضرب نمی دانی و مع هذا زره و خود در بر و سر نداری و می ترسم سواران بجنبند و پایمال سم مراکب شوی . به کنار آی و در این مقام مپای گفت . مرا امر به رجوع می کنی و خدای تعالی فرموده است : یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفورا زحفا فلا تولوهم الادبار . (۲۰۳) : ای کسانی که ایمان به خدای و رسول آورده اید ، چون ملاقات کنید کافران را که احتشاد کرده و روی به شما آورده اند ، پشت به آنها نکنید . و آیه کریمه را تا به آخر تلاوت نمود . پس او را بر شتری سفید موی سوار کردم .

گفت : ای ابو قدامه !سه چوبه تیر ، مرا به وام ده . گفتم : آیا در چنین وقتی از من تیر به وام می خواهی ؟ الحاح کرد و گفتم به این شرط می دهم که اگر خدایت شهادت روزی کرد ، مرا در کنف شفاعت خود داری . گفت چنین است . سه چوبه تیر به او دادم یکی در کمان گذاشت و بر صف رومیان رها کرد و یک نفر را به

خـاك هلاـك انـداخت . (و) چوبه ديگر در زه نهـاد و افكنـد و ديگرى را به قتـل آورد چوبه سوم را نيز پرتـاب داد و گفت : اسلام عليك يا ابا قدامه سلام مودع : سلام بر تو باد اى ابا قدامه چون سلام وداع كننده . پس تيرى از صف كفار رها شد و بر پيشانى جوان آمد ، سر بر قربوس (۲۰۴) نهاد . پيش رفتم و گفتم عهـدى را كه كردى فراموش نكنى گفت : آرى ، ولى مرا با تو حاجتى است و اين است كه چون وارد مـدينه شوى ، مادر مرا ملاقات نمايى و خورجين مرا به او برسانى و او را از شـهادت من بياگاهانى و مادر من همان زنى است كه موى خود را براى پايبند اسب تو هديه نمود و پارسال مصيبت پدر من باز رسيد و امسال اينك به مصـيبت من دچار آمـد پس از اين كلام روح از بـدنش مفارقت نمود . پس قبرى براى او حفر كردم و او را به خاك سپردم ، خاك او را از شكم خود بيرون گذاشت .

و بعضى از رفقاى او گفتند : جوانى ساده لوح و بى تجربه بود ، شايد بدون اجازه مادر از خانه اش بيرون آمده بوده است .

گفتم : زمين خوب و بـد و مقبـل و مرتـد را مى پـذيرد . پس برخاسـتم و دو ركعت نمـاز به جـاى آوردم و خـداى عزوجل را خواندم كه سر اين امر عجيب را بر من روشن فرمايد . صدايى شنيدم كه اى ابا قدامه !دوست خدا را حال خود گذار او را

واگذاشتم و نزدیک او ماندم تا مرغانی بر او فرود آمدند و او را خوردند .

پس چون وارد مدینه شدم به خانه مادر او رفم و در کوبیدم خواهر آن جوان بیرون آمد و مرا دید و به سوی مادر برگشت و گفت : اینک ابا قدامه است و برادر من با او نیست و در سال گذشته مصیبت پدر دیدیم و امسال مصیبت برادر به ما رسیده است . مادرش بیرون آمد و گفت : آیا برای تهنیت آمده (ای) یا برای تعزیت ؟

گفتم : معنی این سخن را ندانستم گفت : اگر پسر من مرده است مرا تعزیت گوی و اگر به درجه شهادت نائل شده است ، تهنیت فرمای گفتم : نمرد ، بلکه به شهادت فایز گردید . گفت : از شهادت او چه نشان داری و آیا او را دیدی ؟

گفتم : آری و نشانی که دارم این است که زمین او را قبول نکرد و گوشت او طعمه طیور شد و استخوانهای او را من دفن نمودم .

گفت : الحمدالله پس خورجین را به او تسلیم کردم . گشودم و پلاسی بیرون آورد و نیز غلی از آهن در آن بود .

گفت : چون شب او را فرا گرفت ، پلاس می پوشید و غل را برگردن می نهاد و با خدای خود مناجات می کرد و در مناجاتش همی گفت اللهم احشرنی من حواصل الطیور : خداوندا مرا از سنگدانهای مرغان به عرصه محشر در آور پس خدای عزوجل دعای او را مستجاب فرموده است .

بیهقی از ابوالعباس سراج روایت کرده است

و بیهقی از ابوالعباس سراج

روایت کرده است که جوانی وفات یافته و من بر مادر او در آمدم و به او گفتم : از خدای تعالی بپرهیز و صبر را پیشه خود کن . مصیبت من بزرگتر از آن است که آن را به ناشکیبی و جزع فاسد کنم و بازار شفاعت فرزندان را برخود کاسد نمایم .

و ابان بن تغلب - رحمه الله تعالی - گفته است که بر زنی وارد شدم و پسری از او وفات یافته بود . دیدم برخاست و چشم او را بست و او را به جامه پوشید و گفت : ای پسرک من !چیست جزع در آنچه زائل نخواهد شد ، و چیست گریه در آنچه فردا به تو نازل می شود ؟ ای پسرک من !چشیدی آنچه پدرت چشید و زود باشد که پس از تو مادرت خواهد چشید و بزرگتر راحت جسد خواب است و خواب برادر مرگ است . پس باک است که تو برفراشت خفته باشی یا بر غیر فراشت مرده باشی ؟ به درستی که فردا سؤ ال است و بهشت است و دوزخ است . پس اگر تو از اهل بهشت باشی ، مرگ را ضرری برای تو نیست و اگر از اهل دوزخ باشی ، زندگانی دنیا ترا سودی نداشت و هرچند دراز عمرتر مردمان باشی .

ای پسرک !اگر مرگ اشرف چیزها برای بنی آدم نبودی ، هر آینه خدای تعالی پیغمبر خود - صلی الله علیه و آله - را نمی میرانید و دشمن خود شیطان رامهلت عمر ارزانی نمی داشت . (۲۰۵)

مترجم را به مناسبت این عبارت ، دو شعر از

دیوان منسوب به حضرت امیر مومنان و مولای متقیان - صلوات الله و سلامه علیه - در خواطر بود و تیمنا نگارش می دهد :

جزی الله عنا الموت خیرا فانه ابربنا عن والدینا و ارءف

یعجل تخلیص النفوس عن الاذی و یدنی من الدار التی هی اشرف (۲۰۶)

و از مبرد است که برای تسلیت زنی رفتم و پسری از او فوت شده بود و فرزند خود را ثنا می نمود و می گفت : به خدا قسم مالش برای شکم غیر خودش بود و همش برای غیر عیالش در آنچه عاری بر آن مرتب نشود . کفی کریم داشت و اگر فحشایی پیش آمدی ، طبعش لئیم شدی . او را گفتم که آیاخلفی از او برای تو مانده است و مقصودم فرزندی بود . گفت : بحمدالله تعالی ثواب خدای عزوجل که نیکو عوضی است در دنیا و آخرت .

و ایضا از مبرد است که سفر یمن نمود و بر زنی فرود آمد که صاحب مال و حسن حال و فرزندان و خدمتگزاران بود و در نزد او مدتی بزیست و چون اراده رحیل نمود ، زن را گفت : آیا حاجتی داری ؟ گفت : آری ، هر زمانی که به این بلاد و حدود آیی ، باید بر من وارد شوی و مرا مغنم بارد (۲۰۷) گردی .

چند سال در اسفار بود و باز به یمن وارد شده و به خانه آن زن نزول نمود . دید مال و حسن حال او سپری شده ، فرزندانش مرده و غلامان وکنیزانش از دست رفته و خانه اش را فروخته سامان و

اندوخته اش بر هم خورده و بسیار شادمان و خندان است .

گفتم : آیا نشاط می کنی به آنچه بر تو نازل شده و انبساط می آوری با نعمتهایی که از تو زائل است ؟

گفت : ای اباعبدالله !در حال تنعم و رفاه ، غمها در دل می گرفتم و شکر نعمت نمی گذاشتم و از من به زوال آمده و پراکنده احوال گردیده شدم و دانستم که از خود داری بود شکر باری بوده است و اینک در این حال تنها از خواطر زدوده ام و شادمانم و سپاس می رانم که صبر و شکیبایی به من ارزانی داشته و خواطر را به راحت احتساب و امید اجر انباشته است .

از مسلم بن یسار است که گفت : به بحرین رفتم و زنی مرا در منزل خود برد و به ضیافت خواست پسران و غلامان و کنیزان داشت و او را همواره غمنده و اندوهناک می دیدم و مدتی دراز از او غایب شدم و باز آمدم و در درگاهش انسانی را ندیدم اذن خواستم و بر او وارد گردیدم و سخت مسرورش یافتم .

گفتم تو را چه شده است که آن مال بسیار و دولت بسیار نمانده ، و خواطرات را اندوهی نیست ؟ بلکه سرور و شادی داری ؟ گفت : چون غایب شدی ، مالی به دریا نفرستادیم جز آنکه غرق شد و تجارتی به صحرا نکردیم کرا(۲۰۸) جز آنکه تلف گردید ، فرزندان مردند و خدمتگزاران رخت بردند .

گفتم : خدایت رحمت کناد !در ان روزگاران ملول و غمگین بودی و امروز بهجت و تمکین

داری !

گفت : آری چون در نعمت دنیا بودم ، بیم داشتم که خدای حسنات مرا در دنیا تعجیل فرموده باشد و چون به فاقه و فقر در مانده ام امیدوارم که ذخیره ای برای من در حضرت قدس الهی نهاده باشد . (۲۰۹)

در این مورد شعری از میرزای وصال شیرازی مترجم را با یاد آمد :

میکشان خرم و زهاد غمینند مگر گنه امید فزاید به دل و طاعت بیم

و طردا للباب بر سر قلم چنین می گذارد :

این سخن وه که چه خوش گفت یکی مرد حکیم فقر امید فزاید به دل و نعمت ، بیم

و از بعضی ایشان است که گفت من و صدیقی موافق به راهی در بادیه می رفتیم و راه را گم کردیم ، ناگاه در طرف راست راه ، خیمه ای به نظر آوردیم و قصد خیمه نمودیم و نزدیک شده سلام دادیم . از پس پرده زنی جواب سلام باز داد و پرسید : شما چه کسانید ؟ گفتیم : راه را گم کرده ایم و اینک به اینجا رسیده ایم و خواستیم انسی حاصل کنیم و وحشت خود زائل نماییم .

گفت : روی بگردانید تا بیرون آیم و به ترتیب حق ورود و شرط پردازم پشت به طرف خیمه کردیم ، بیرون آمد و گلیمی برای ما بگسترد و گفت : بر این گلیم بنشینید تا پسر من بیاید و خدمت شما را به انجام رساند . پس دامن خیمه را بر زد و به طرف بادیه مینگریست و گفت : برکت این ده را از خدای تعالی مسالت می کنم زیرا که شتر

پسر من است و راکب غیر از او به نظرم می آید .

راکب نزدیک رسید و فریاد برداشت گفت : ای ام عقیل !خدای عزوجل اجر تو را در فرزندت عقیل بزرگ فرماید : گفت : وای بر تو !مگر فرزند من مرده است ؟

گفت آری از سبب قوت او پرسید . گفت : شتران در هم شدند و او را به چاهی افکندند . گفت : فرودآی و زمام ناقه قوم را بستان . پس گوسفندی به ان مرد داد و آن مرد کشت و طبخ نمود و طعام به نزد ما آؤ رد ، می خوریم و از صبر آن زن تعجب می کردیم و چون از طعام فراغت یافتیم ، گفت : ای مردم !آیا از شما کسی قران را نیک می داند ؟ گفتیم : بلی . گفت : چند آیت بر من فرو خوان تا از مصیبت فرزند خود به آن تسلیت پذیرم .

گفتیم خدای عزوجل می فرماید : و بشر الصابرین الذین اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المتهدون . (۲۱۰)

گفت : به خدایت قسم می دهم که این آیات در کتاب خدای چنین است ؟

گفتم : قسم به خدای که در کتاب خدای چنین است .

گفت : سلام بر شما باد پس از آن قدمهای خود را برابر گذاشت و دو رکعت نماز به جای آورد و گفت : اللهم انی قد فعلت ما امر تنی به فانجزلی کما و عدتنی به ولو بقی احد لا حد : خداوندا به

درستی که من به جای آوردم آنچه را امر فرمودی پس وفا کن به آنچه وعده داده ای و اگر کسی برای کسی باقی ماندی .

راوی گفت : چنان به خاطر من گـذشت که می گوید هر آینه فرزندم برای حاجت من باقی ماند ، پس گفت هر آینه باقی می ماند محمد - صلی الله علیه و آله - برای امتش .

پس از نزد او بیرون شـدیم و می گفتیم زنی به کمـال و عقـل و بزرگی همت او ندیـده ایم . خداونـد خود را تمـامتر خصال و بزرگ جلال او یاد نمود و از آن چون دانست که مرگ را پناهی و چاره و گریز نیست و جزع و ناصـبوری سودی نمی دهد و گریه هالکی را بر نمی گردانـد به سوی صبر جمیل بازگشت نمود و فرزنـد را ذخیره اجر جزیل خواست که روز حاجت و فقر و گرمی هنگامه حشر یارش شود و به کارش آید . (۲۱۱)

مانند این حکایت است از ابن ابی الدنیا که گفت مردی را با من آمیزش و انسی بود شنیدم نالان شده و بر بستر افتاده است . به عیـادت او رفتم و او را در حـال نزع و احتضـار یافتم و مادری عجوزه داشت و بر او نگران بود تا جان بـداد و چشم او را بر هم نهاد و عصابه (۲۱۲) بر چشم او بست و جامه بر روی او پوشید .

پس از آن گفت : ای پسـرک من !تو برای ما نیکوکار و مهربان بودی ، خداوند عزوجل مرا بر تو شکیبایی روزی کند هر آینه نماز را طول

می دادی و روزه را بسیار می داشتی ، خدایت از آنچه امید رحمت او را داشتی بهره ور کناد و محروم نداراد و صبر ما را بر تو نیکو فرمایاد . پس از آن رو به سوی من آورد و نظر کرد و گفت : اعیادت کننده !به درستی که پند دهنده را دیدی و نما با توئیم .

بیهقی از ذی النون مصری روایت کرده است که گفت : من در طواف خانه خدای بودم و دو کنیز دیدم که روی آوردند و یکی از آنها این بیتها را خواندن گرفت :

صبرت و کان الصبر خیر مطیه و هل جزع منی لیجدی فاجزع

صبرت علی ما لو تحمل بعضه جبال برضوی اصببحت تتصدع

ملکت دموع العین ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع

صبر کردم و صبر بهتر مرکوبی است

آیا جزع و بیتابی مرا فایده ای می دهد که به جای آوردم ؟

صبر کردم بر بلیه ای که اگر قدری از آن

بر کوههای رضوی بار شود ، از یکدیگر می پاشند

و اشک دیدگان را مالک شدم و بازش

به سوی دیده برگردانیدم ، پس دیده بر دل اشک می بارد .

گفتم : ای جاریه !این بیتابی و شکوی را از چه داری ؟ گفت : از مصیبتی که به من رسیده و هرگز به احدی نرسیده است .

گفتم کدام مصیبت بوده است ؟ گفت : مرا دو فرزند بود که دو بچه شتر را مانند بودند و پیوسته در پیش روی من بازی می کردند . روزی پدرشان دو گوسفند قربانی کرد و از خانه بیرون رفت . یکی از پسران برادرش

را گفت : ای برادر !می خواهی بر تو بنمایم که پدرمان چگونه گوسفند را قربان نمود ؟ پس برخاست و مویهای برادرش گرفت و سرش را از بدن جدا کرد و گریخت پس پدرشان وارد شد و به او گفتم پسر برادرش کشت و فرار کرد پدر به طلب او رفت و وقتی به او رسید که سبعی او را دریده و طعمه خود نموده بود . برگشت و در راه از شدت جوع و عطش هلاک یافت .

و بعضی از ایشان این حکایت را روایت کرده اند و مزیدی بر آن آورده اند که گفت : کسی را نمی دانم که مانند مصیبت من به او رسیده باشد و قصه را بیان نمود .

گفتم : با بیتابی دل چه می کنی ؟ گفت : اگر فایده در آن می یافتم ، چیزی را بر آن اختیار نمی کردم و آنی شکیب و اصطبار نمی آوردم و اگر با من دوام می نمود ، همواره با آن می بودم .

حکایت کرده بعضی از ایشان که زنی به فرزندش مصیبت زده شد و صبری نیکو کرد و گفت اختیار کردم طاعت خدای را بر طاعت شیطان .

باب سیم : رضا

رضا

قال الله تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتاکم (۲۱۳) رضی الله عنهم رضواعنه . (۲۱۴) : محزون نشوید بر آنچه از شما فوت کرد و خرم نشوید و رعونت (۲۱۵) ننمایید به آنچه شما را عطا فرمود . و نیز خوش بوده است خدای از ایشان به طاعت و خشنودند ایشان از خدای به ثواب و پاداش نیک .

بـدان که رضـا ، ثمره محبت و دوستی است مر خـدا را و کسـی که دوست می دارد چیزی را کـار و آثـار او را نیز دوست می دارد و محبت ثمره معرفت ، ثمره معرفت و شـناسائی است و آنکه انسانی را دوست دارد از جهت اشتمالش بر صفت کمالی یا به صـفت جمالی هر قدر بیشتر شـناسایی حاصل نماید ، بر دوستی او می افزاید . پس کسـی که به چشم بصیرت و بینش جلال الهی و کمال نامتناهی او - که از مقصود و گنجایش در این رساله بیرونست - نظر نمایـد ، او را دوست می دارد و الـذین امنوا اشد حبا لله آن کسانی که ایمان به خدای آورده اند ، دوستی شان سـخت و محکم و استوار است و چون او را دوست داشت ، هر اثری که از او صادر شود مسـتحسن و مقتضی خشنودی و رضای خویش می شمارد ، و رضا ثمره ای از ثمرات محبت است بلکه هر کمـالی منتهی به رضـا می شود و پس از آنکه رضا فرع شـناسایی و محبت شـد مسـتلزم تصور رحمتش ، امیـد به او و مسـتوجب تصور هیبتش ، فروتنی و خشـیت برای اوست و در این حال ، با عدم وصول ، شوق افزاید و در صورت وصول انس فراز آیـد ، با فزونی انس انبساط روی نماید و با مطالعه عنایتش توکل چهره گشاید ، و با نیک شـمرده آنچه از او صادر گردد رضا حاصل شود و با تصور قصور نفس در جنب کمال محبوب و نهایت احاطه و اقتدار محبوب به او تسلیم به

سوی محبوب را نائل آید و مقامات عظیمه از تسلیم متشعب می شود که این مقامات را آن کس شناسد که تواند شناخت و به تسلیم منتهی می شود به سوی غایت هر کمال .

و بدان که رضا فضیلتی بزرگ است برای انسان بلکه تمام فضایل را بازگشت به سوی رضا است (و) خدای تعالی تنبیه به فضل انسان فرموده و فضل او را مقرون به رضای خود نموده و علامتی برای او قرار داده می فرماید : رضی الله عنهم و رضواعنه (۲۱۶) خدای از ایشان راضی است و ایشان از خدای رضای می باشند (و) و رضوان من الله اکبر . (۲۱۷) و خشنودی خدای بزرگتر است و آن خشنودی نهایت احسان است و غایت امتنان و پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - دلیل ایمانش فرمود ، هنگامی که از طایفه ای از اصحاب خود سوال نمود و فرمود : ما انتم ؟ قالوا مومنون فقال : ما علامه ایمانکم ؟ قالوا نصبر علی البلاء و نشکر عند الرخاء و نرضی بمواقع القضاء فقال مومنون و رب الکعبه . (۲۱۸) چیستید شما ؟ گفتید : ما مومنان هستیم فرمود : علامت ایمان شما چیست ؟ گفتید : بر بلا صبر می کنیم و نعمت و رخاء را شکر می آوریم و مواقع قضای الهی را رضا می دهیم . فرمود : شما مومنان هستید قسم به پروردگار ؟ کعبه .

و گفته است پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله : اذا احب الله عبدا ابتلاه فلان صبر اجتباه فان رضی اصطفاه . (۲۱۹) : چون خدای تعالی

بنـده ای را دوسـت دارد بلاـ به او ارزانی دارد ، پس اگر شـکیب دارد ، او را بر می گزینـد و اگر در مقـام رضـا ایسـتاد ، او را خالص خویش قرار می دهد .

و فرمـوده است - صـلی الله علیه و آله - : اذا کـان یـوم القیـامه انبت الله تعـالی لطـائفه من امـتی اجنحه فیطیرونمن قبـور هم الی الحنـان یسـرحون فیهـا و یتعمون کیف شـاوا فیقول لهم الملاـئکه هـل رایتم الحساب ؟ فیقولون مارایتا حسابا فیقولون هل جزتم الصـراط ؟ فیقولونمـا راینا صـراطا فیقولون هل رایتم جهنم ؟ فیقولون ما راینا شـیئا فیقول الملائکه من امه من انتم ؟ فیقولون من امه محمـد صـلی الله علیه و آله فیقولون نشـدنا کم الله حـدثونا ما کانت اعمالکم فی الـدنیا فیقولون خصـلتان کانتا فینا فبلغنا الله تعالی هذه المنزله بفضل رحمته . فیقولون فما هما ؟ فیقولون کنا اذا خلونا نسـتحیی ان نعصیه و نرضی بالیسیر مما قسم لنا فیقول الملائکه حق لکم هذا (۲۲۰) چون قیامت بر پا شود خداونـد تعالی بعضـی از است مرا پرها برویاند و از قبور خودشان به سوی بهشت پرواز کننـد و در بهشت می شـتابند و چنـدان که بخواهنـد به تنعم می پردازنـد . پس ملاـئکه به ایشان می گوینـد : آیا دیدیـد حساب را ؟ می گوینـد : ما حساب را ندیـدیم می گویند : آیا جهنم دیدید ؟ میگویند : ما از امت محمدیم - صـلی الله علیه و آله - می گویند شما را به خدای قسم می دهیم که حدیث کنید اعمال شما در دنیا چه بود ؟ می گویند در ما

دو خصلت بود که خدای تعالی ما را به این منزلت رسانید به فزونی رحمت خود می گویند : آن دو خصلت چه بود ؟ می گویند : ما هر وقت خلوت می نمودیم ، حیا می کردیم که معصیت خدای نماییم و به اندک راضی می شدیم از آنچه قسمت ما کرده است ملائکه می گویند : این درجه حق شماست .

و در اخبار حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - است که بنی اسرائیل آن حضرت را گفتند : سل لنا ربک امرا اذا فعلناه یرضی به عنا فاوحی الله تعالی الیه قل لهم یرضون عنی حتی ارضی عنهم (۲۲۱) : از پروردگار خود برای مسالت نمای امری را که چون به جای آوریم از ما راضی شود پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرمود که ایشان را بگو از من راضی باشند تا من از ایشان راضی باشم .

و نظیر این است آنچه از پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که فرمود : من احب ان یعلم ماله عندالله عزوجل فلینظر ما لله عزوجل عنده فان الله تعالی ینزل العبد منه حیث انزله العبد من نفسه (۲۲۲) : آنکه خواهد بداند که چیست برای او در نزد خدای عزوجل ، پس نظر کندکه چیست برای خدای عزوجل در نزد او پس به درستی که خدای تعالی بنده را منزلتی از خود می دهد که بنده از نفس خود ، خدای را منزلت دهد .

و در اخبار داود - علی نبینا و علیه السلام - است : مالا و لیائی

و الهم بالدنیا ان الهم یذهب حلاوه مناجاتی من قلوبهم یا داود ان محبتی من اولیائی ان یکونوا روحانیین لا یغتمون .

دوستان مرا ، با غم چه کارست ؟ به درستی که هم خاطر و اندوه دل شیرینی مناجات مرا زایل می کند از دلهای ایشان ای داود !حق محبت من از دوستانم این است که پیوسته در روح و مسرت باشند و صفحه ضمیر ، به ناخن هم و اندوه نخراشند .

و روایت شده است که حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - به پیشگاه حضرت اقدس الهی عرض کرد که یا رب دلنی علی امر فیه رضاک عنی حتی اعمله فاوحی الله تعالی الیه ان رضائی فی کرهک و انت ما تصبر علی ما تکره قال یا رب دلنی علیه قال ان رضای فی رضاک بقضائی . (۲۲۳) : خداوندا !مرا راهنمایی کن به آنچه خوشنودی و رضای تو در آن است تا به آن کار بندم و عمل نمایم . پس خدای تعالی به سوی او وحی فرستاد که رضای من در چیزهایی است که تو مکروه می شماری عرض کرد : ای پروردگار من !مرا بر آن چیز دلالت فرمای . فرمود : به درستی که رضای من در رضای توست به قضای من .

و در مناجات حضرت موسی - علیه السلام -است که ای رب ای خلقک احب الیک قال من اذا حبیبه سالمنی قال فای خلق انت علیه ساخط قال من یستخیرنی فی الامر فاذا قضیت له سخط قضائی . ای آفریدگار من !کدام بنده تو به سوی تو محبوبترست ؟ فرمود : آنکه

هر گاه محبوب او را از او بستانم با من از در مسالمت باشد و قضای مرا تسلیم دهد و بداند که صلاح او را در آن دانسته ام . عرض کرد : بنده ای است که تو بر او ساخط و از او ناراضی باشی ؟ فرمود : آنکه در امری خیر خود از من خواهد و چون خیر او را بر آورم و جاری نمایم قضای مرا ناگوار دارد .

و روایت شده است خبری که سخت تر از این است اینکه خدای تعالی فرموده است : اناالله لا اله الا انا من لم یصبر علی بلائی و لم یرض بثضائی فلیتخذ ربا سوائی (۲۲۴) منم خدای متصف به صفات کمالیه جز من خدایی نیست آنکه بر بلای من صبر نکند و شکیب نیاورد و به قضای من رضا ندهد ، پس پروردگار دیگری برای خود اختیارنماید .

و روایت شده است که خدای تعالی به سوی داود - علی نبینا علیه السلام - وحی فرمود که یا داود ترید و ارید و انما یکون ما ارید فان سلمت لما ارید کفیتک ما ترید و لن لم تسلم ما ارید اتعبتک فیما ترید و لا یکون الا ما ارید (۲۲۵) ای داود !تو اراده ای می کنی و من اراده می کنم و به درستی که پدید آید اراده من اگر مرا تسلیم دهی و گردن نهی کفایت اراده تو را می کنم و اگر مسلم نداری آنچه را که اراده آن را کرده ام ، تو را در آنچه اراده کرده باشی به تعب می اندازم و جز اراده من نخواهد بود

.

و از ابن عبـاس – رضـی الله عنه – است : اول من یـدعی الی الجنه یوم القیـامه الـذین یحمـدون الله تعـالی علی کل حال (۲۲۶)
نخستین کسانی که به سوی بهشت خوانـده شونـد در روز قیامت ، آناننـد که خـدای تعالی را در همه حالات از یاس و رجاء و بوس ورخاء – حمد کنند و ستایش گزارند .

از ابن مسعود است که هر آینه اگر پـاره آتشـی را که بسوزانـد و بـاقی گـذارد آنچه را باقی گـذارد بلیسم و زبان بر آن سایم دوست تر می دارم از این که آنچه را هست بگویم : ای کاش نمی بود و آنچه نیست بگویم کاش می بود .

از ابو درداء است که دروه ایمان ، صبر است در طاعت حکم و رضاست بر جریان قدر الهی .

و فرموده است – صلی الله علیه و آله – : ان الله بحکمته و جلاله جعل الروح و الفرج فی الرضا و الیقین و جعل الغم و الحزن فی الشک و السخط (۲۲۷)

به درستی که خـدای تعالی به حکمت و بزرگی خود قرار داد است راحت و گشایش را در رضا و یقین و قرار داده است غم و اندوه را در شکیب و نارضایی

حضـرت علی بن الحسـین – سـلام الله علیهمـا– فرموده است : الزهـد عشـره اجزاء : اعلی درجه الزهـد ادنی الورع و اعلی درجه الورع ادنی درجه الیقین و اعلی درجه الیقین ادنی الرضـا . زهـد ده جزو است : بلنـدتر درجه زهـد ، پست تر پایه ورع است ، و بالاتر درجه ورع ، پست تر پایه یقین

؛ و بالاتر پایه درجه یقین پست تر پایه رضا است .

و فرموده است حضرت صادق - علیه السلام - : صفه الرضا ان یرضی المحبوب و المکروه ، و الرضا شعاع نور المعرفه و الراضی فان عن جمیع اختیاره و الراضی حقیقه هو المرضی عنه والرضا اسم یجتمع فیه انواع فان عن جمیع اختیاره و الراضی حقیقه هو المرضی عنه و الرضا اسم یجتمع فیه انواع معانی العبودیه و تفسیر الرضا سرور القلب .

سمعت ابی محمدا الباقر - علیه السلام - یقول تعلق القلب بالموجود شرک و بالمفقود کفر و هما خارجان عن سنه الرضا . اعجب ممن یدعی العبودیه لله کیف ینازعه فی مقدوراته !

حاشا الراضین العارفین عن ذلک صفت رضا این است که پسندیده افتد آنچه دلخواه و آنچه ناگوار است . و رضا ، روشنی نور شناسایی حق است و راضی از تمام اختیار خود فانی است و راضی در حقیقت راضی شده از اوست و رضا اسمی است که مجتمع است در او انواع معانی بندگان خدا .

و تفسیر رضا ، شادمانی دل است و شنیدم از پدرم محمد باقر - علیه السلام - که می فرمود : علاقه به آنچه موجود است ، شرک است و به آنچه مفقود است ، کفر است و این هر دو از سنت و سیرت رضا بیرونند و عجب است از آنکه دعوی بندگی خدای نماید ، چگونه در مقدراتش راه منازعت می گشاید ؟ خدای تعالی دور دارد راضیان عارف را از این امر ناپسند .

و روایت شده است که جابربن عبدالله انصاری - رضی الله عنه -

در آخر عمر خود ، به ضعف پیری و عجزگیری ابتلا- پذیرفت و حضرت محمدبن علی الباقر - صلوات الله علیهما - او را عبادت فرمود و از حالش سؤ ال نمود . عرض کرد در حالتی هستم که پیری را از جوانی خوشتر می شناسم و مرض را بر صحت رجحان نمی نهم و مرگ را بر زندگی ترجیح می دهم .

آن حضرت فرمود : اما انا یا جابر فان جعلنی الله شیخا احب الشیخوخه و ان جعلنی شابا احب الشیبوبه و ان امرضنی احب المرض و ان شفانی احب الشفاء و الصحه و ان اماتنی احب الموت و ان ابقانی احب البقاء

اما من ای جابر !اگر خدای عزوجل ، مرا پیر قرار دهد ، پیری را دوست می دارم و اگر جوان قرار دهد ، جوانی را می خواهم و اگر مرا مریض گرداند ، دوستدار مرضم و اگر شفا و صحت بخشد ، شفا و صحت را می پسندم و اگر مرا بمیراند مرگ را بر خود روا می دارم و اگر بقا ارزانی را حق خود می شمارم .

چون جابر این سخن از آن حضرت استماع نمود ، روی مبارک آن حضرت را بوسه داد و گفت : راست فرمود پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - پس به درستی که حضرت به من فرمود : ستدرک لی ولدا اسمه اسمی یبقرا العلم بقرا کما یبقر الثور الارض . : زود باشد که دریای فرزندی از فرزندان مرا که نام من باشد و بشکافد علم را چنان که گاو زمین را بشکافد . پس از این نامبردار

شده است به باقر علم اولین و آخرین یعنی شکافنده اش

مترجم گوید که از لذت فرمایش حضرت محمد بن علی الباقر – صلوات الله و سلامه علیه – به جناب جابر – رضی الله عنه – این بنده را خواطر شکفت و این شعر از طبعم تراوش نمود :

این سخن در گوش هوشم دوش آمد از سروش

گر خدا را دوست داری در رضای او بکوش

و کلینی به اسناد خود از حضرت ابی عبدالله – سلام الله علیه – روایت کرده است که فرمود : راءس طاعه الله الصبر و الرضا عن الله فیما احب العبد و لاـ یرضی عبد عن الله فیما احب و کره الا کان خیرا له فیما احب اوکره (۲۲۸) سر بندگی حضرت حق متعال ، صبر و رضای از اوست در آنچه بنده دوست دارد یا ناگوار شمارد و بنده راضی نمی شود از خدای در آنچه خواهد یا نخواهد جز آنکه برای او خیر است در آنچه خواست یا نخواست .

و به اسناد از ان حضرت که فرمود : اعلم الناس بالله تعالی ارضا هم بقضاء الله عزوجل (۲۲۹) داناتر مردمان به خدای تعالی ، راضی تر ایشان به قضای اوست .

و به اسناد او از آن حضرت – سلام الله علیه – است که فرمود : خدای تعالی فرموده است عبدی المومن لا اصرفه فی شی الا جعلته خیرا له فلیرض بقضائی و لیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی (۲۳۰) : بنده مومن خود را در چیزی از نعمت و بلا نمی گذارم جز اینکه قرار می دهم برای او

خیر ، پس باید راضی باشد به قضای من و صبر کند بر بلای من و شکر گزارد نعمتهای مرا تا بنویسم ای محمد او را از صدیقان و راستکاران در بندگی نزد خود .

و از آن بزرگوار است که فرمود : از چیزهایی است که خدای عزوجل به حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - وحی نموده است : یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا احب الی من عبدی المومن و انی انما ابتلیته لما هو خیر له و اعافیه لما هو خیر له و ازوی عنه لما هو خیر له و انا اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی و لیرض بقضائی اکتبه من الصدیقین عندی اذا عمل برضای و اطاع امری (۲۳۱)

ای موسی بن عمران ! نیافریدم آفریده ای را که او را دوست دارم از بنده مؤ من خود . بدرستی که من گرفتارش می کنم به چیزی که خیر خود اوست بدرستی که من عافیتشس می بخشم به آنچه خیر اوست !و باز می گردانم از او چیزی را به آنچه خیر اوست و من داناترم به آنچه صلاح بنده من در آن است . پس با ید بلای مرا صابر باشد و نعمای مرا شاکر تا او را از صدیقان و راستان نزد خود بنویسم چون عمل به رضای من کند و امر مرا طاعت نماید .

به حضرت صادق - علیه السلام - عرض شد که به کدام چیز مومن را می توان شناخت که او مومن است ؟ فرمود : بالتسلیم لله و الرضا فیما ورد علیه من سرور

او سخط (۲۳۲) به تسلیم مر مرا خدای را و رضای در انچه از شادمانی و ناگواری بر او وارد آید .

و در اسرائیلیات وارد شده است که بنده عابدی روزگاری دراز خدای را عیادت کرد . پس در خواب دید که فلانه زن عابده رفیقه تو در عبادت در بهشت است پس زن را داوت کرد و سه شبانه روز ضیافت نمود و عمل او را نگران بود و روزها را به صیام و شبها را به قیام می گذرانید و عابده روزها را روزه نمی داشت و شبها را به خواب و استراحت می گذاشت .

عابد او را گفت : آیا جز آنچه می بینم عملی برای تو هست ؟

گفت : به خدای قسم جز آنچه دیدی عملی ندارم و غیر از این عبادتی نمی دانم عابد تکرار می کرد و از عمل او استفسار می نمود تا گفت : یک خصلت کوچک در من هست که اگر در سختی افتم تمنای راحت و رفاه ندارم و اگر در مرض باشم سایه نمی خواهم . پس عابد دست بر سر او نهاد و گفت : زهی خرد خصلتی که بسی بزرگ است و بسیار عبادت گزاران به این مقام نرسند و در یافت این مرام نتوانند .

مرتبه رضا جدا بلندتر از صبر است ، بلکه نسبت صبر به سوی رضا نزد اهل حقیقت نسبت معصیت است به سوی طاعت به درستی که محبت اقتضا می کند التذاذ به بلا را زیرا که محب خود را در یاد محبوب در بلا می یابد و بر موانست و نزدیکی او می

افزاید و صبر مقتضی کراهت و سخت یافتن بلاست تا صبر را بر خود گمارد و کراهت با انس منافی است .

و به این قضیه می شود که محبت و صبر ، یکدیگرند و نیز صبر اظهار تجلد و قوت نفس است و در نظر و مذهب سخت زشت می آید و به چشم حقیقت جلوه آثار دشمنی می نماید ، چنان که گفته اند : و یحسن اظهار التجلد للعدی و یقبح الا العجز عند الا حبه : اظهار جلادت و چالاکی برای دشمنان نیکو نماید و دوستان را جز عجز و انکسار نشاید .

مترجم گوید که استثنای مفزغ در کلام مثبت را جمهور نحویین محظور دانسته اند و اگر جایی پیدا شود بر سبیل شذوذ مثبت را به تاویل نفی برند و یقبح الا ـ العجزرا به تاویل نفی باید برد و از اینجاست که اهل حقیقت گفته اند : الصبر من اصعب المنازل علی العامه و او حشها فی طریق المحبه و انکرها فی طریق التوحید

صبر سخت ترین منازل بر عامه است و ترسناک تر منازل در راه دوستی است و ناخوشتر در راه خدای پرستی و بدرستی که برای عامه از این راه سخت تر منازل است که عامی رنج ریاضت نبرده و مالش آزمایش نخورده است و عادت به خواری تن نکرده و حملت بلیه را به ملکه عقلیه در نیاورده است تا از بلا التذاذ و مذاقش از گوارایی طعم بلا چاشنی پذیرد .

پس هر گاه خدایش امتحان بلا فرماید و او در مقام نفس است ، حمل بلا ننماید و جزع و بی تابی بر او

غالب آید و حبس نفس بر او دشوارست و بی خبر از طمانینه شکیبایی و اصطبار .

و اما اوحش منازل در راه محبت از این رهگـذر است که محبت مقتضـی انس به محبوب و التذاد به بلاست ، از جهت مشاهده مبتلاـ در ان و اختیـار مراد محبوب و صبر اقتضـا می کنـد کراهت بلاـ را چنـان که گـذشت و این است که صبر و رضـا منـافی یکدیگرنـد و ناخوشتر در مقام توحیـد که صابر را دعوی تجلـد است و هر دو از مرغوبات نفس می باشـد و توحیـد را اقتضای منافی نفس است پس می باشد ناخوشتر ، زیرا که ثبات نفس در مقام توحید از اقبح منکرات است ، بلکه رضا با بزرگی قدر و علو امرش نزد اهل تحقیق از اول مسالك توحیـد است زیرا که سـلوك ایشان به فنای در توحیـد به ذاتهای ایشان است و رضـا فنـای اراده در اراده حق متعال و وقوف صادق با مراد اوست و فنای صـفت قبل از فنای ذات است . به این تحقیق ، منافات صبر و رضا با یکدیگر برای تو مبین شد و بعد مسافت و شدت مسالکی که در میانه این هر دو است معین گردید .

درجات رضا

برای رضا سه درجه است :

اول این است که بنده نظر کند به سوی موقع بلاو عقلی که مقتضـی رضاست و موقع رضا را دریافت می تواند نمود و احساس المش را می تواند کرد ، ولکن می باشد راضـی به بلا بلکه رغبت در آن می نماید به حسب عقل خود و هر چند طبع همراهی نکند از جهت

طلب ثواب خدای تعالی بر ان و مزید قرب در حضرت او و ظفر یافتن : بالجنه التی عرضها کعرض السموات و الارض اعدت للمتقین : به بهشتی که عرض آن چون پهنای آسمانها و زمینهاست که مهیا شده است برای پرهیزکاران . و این گونه از رضا ، رضای متقین است و مثلش چون کسی است که درخواست فصد و حجامت از طبیب حاذق نماید به مقتضای امراضش ، و آنچه صلاح او در آن است و الم نشتر فصاد و تیغ حجام دریابد و به آن درد و الم ، راضی باشد و عمل فصاد و حجام رامنت پذیرد .

و نیز همچنان است که در طلب سود و فایده سفر کند و مشقت سفر را تحمل نماید و میل خواطر به حصول فواید ، رنج سفر را بر او گوارا دارد و به آن رنج و زحمتش راضی کند و هر وقت چنین بنده ای را بلیه ای از خدای متعال امر رسد و بر او یقین باشد که ثوابی که خدای تعالی برای او ذخیره می فرماید بالاتر از آن چیز است که از او فوت می شود ، به آن بلیه رضا می دهد و رغبت می کند و زیاد او را دوست می دارد و خدای تعالی را شکر می گزارد .

دویم : آن است که بر آن دستور از بلیه نازله درک الم نماید و آن را دوست دارد : زیرا که مراد محبوب و رضای او را در آن بیند پس آنکه محبت بر نهادش غالب آید . تمام مراد و هوای او در رضای محبوب

اوست و این مقام مشهود است نسبت به دوستی مردم که بعضی از آنها به بعضی محبت حاصل کنند و به عمر او دل نهد و چه بسیار واصفان که در نظم و نثر خود این حالت را وصف کرده و کتابها نموده اند و جز حالت صورت ظاهر به چشم معنی و مقصدی دیگر در او نیست و نیست این زیبایی و جمال مگر پوستی بر گوشت کشیده و خونی که مشحون است به پلیدیها که بدایتش از نطفه گندیده و نهایتش جیفه متعفن گردیده است و در بین این احوال غدره (۲۳۳) و اخباث را حمال است و دیده چنین جمالی خسیس دیده خسیسی است که چه بسیار که غلط بیند و بسا که خرد را بزرگ و بزرگ را خرد نمایش دهد و زشت را زیبا شناسد و حصیر را دیبا نگرد . پس چون انسان تصویر چنین استیلای محبتی را نماید از کجا محالاست محبت جمالی ابدی و لایزال که نهایتی برای کمال او نیست و به دیده بصیرتی درک می شود که شبهه و غلط بر ندارد و مرگ و فنا بر آن پی نسپارد بلکه پس از مرگ زنده و باقی ماند و با رحمت خدای عزوجل به سرور و مشتاقی دیدار و تلاقی نماید ، به رزق الهی مسرور شود و به سعی شراب طهور رسد بلکه مرگش مزید تنبه و استکشاف است و مایه رحمت و استعطاف و این امری است از حیث اعتبار روشن و آشکار و خواهی یافت از آثاری که وارد شده است از احوال محبان و اقوال ایشان که پاره ای از آنها

می آید و زنگ شبهه از صفحه خاطر می زداید ان شاء الله و این درجه درجه مقربان است .

سیم : این است که احساس الم نکند و اسباب الم بر او جاری شود و پروای آن نداشته باشد و جراحتی به او رسد و دردش را در نیاید . مثلش چون مرد مجاهد است که رزم آزماید و در حال خوف یا غضب و حمله یا هرب ، زخمی به او رسدو احساس آن نکند تا جریان خون او را به جراحت رهنمون گرددد . و بسا که مردی شتاب زده در پی کاری رود و بپای او خاری رود و به واسطه اشتغال خاطر دردش را درک ننماید و شاید فصدش کند یا سرش را بتراشند و نشتر حجام کند باشد یا تیغ حلاق (۲۳۴) تند نباشد و اگردلش متوجه امری از معظمات امور است ابدا ملتفت نمی شود : زیرا که دل هر گاه به مهمی مستغرق و مشتغل گردید غیر از آن را ترک می کند و آنچه را بر تن رسد درک نمی نماید و نظایر این حال در امور اهل دنیا که دل بر کاری نهند و تن به مخاطره ای دهند . و از خورد و خواب فرو مانند و از نان و آب به یاد نیاورند بسیار است و واضح و آشکار و چنین است عاشقی که مستغرق مطالعه جمال محبوب باشد و در غیر این حالت اگر مکروهی بیند به ستوه آید دران حال اندیشه غمی نکند و احساس المی ننماید و این از اثر استیلای محبت بر دل است و مشغولی دل له محبت

و عشق از اعظم شواغل و چون این حال در المی خفیف نسبت به مهری ضعیف تصویر شود در رنج الیم نسبت به حب عظیم تصویر می پذیرد . به درستی که تضاعیف محبت را تضاعیف الم تقدیر باید نمود و به تصویر باید آورد و همچنان که مهر صورتهای جمیله ظاهره را که به حاسه بصر دریافت می شود قوتی است محبت صور جمیله باطنه را که به نور بصیرت درک می شود قوتی دیگر است .

و جلال لا یقاس بها جلال پس از آنکه چیزی از آن جمال و جلال لایزال منکشف شود و آن محبت حقیقه بر دل و جانش غالب آید که از دست رود و مدهوش و مست گردد ، چنان استیناس (۲۳۵) بیند که هره بر او جاری شود احساس نکند .

روایت شده است که زنی را پا بلغزد و ناخنی از او جدا گردید . برخاست و بخندید گفتند : آیا دردی نیافتی که به اصلاحش نشتافتی ؟ گفت : امید ثواب درد را زائل و مرا به لذتی نائل نمود .

و بعضی از آنها یکی را علتی یافته بود ، علاج کرد و خود به آن علت دچار و گرفتار آمد و به کار علاج پرداخت . گفتندش : چرا داروئی ننوشی و به چاره خود نکوشی ؟

گفت : ضرب الحبیب لا یوجع زخم تیغ دوست را دردی نیست .

مترجم گوید : در آخر این فصل ابتدای باب عشق و جوانی از بوستان سعدی بسیار مناسب است و نوشته می شود :

خوشا وقت شوریدگان غمش

اگر زخم بینند و گر مرهمش

دمادم شراب

الم در کشند

وگر تلخ بینند دم در کشند

بلای خمار است در عیش مُل

جفاهای خار است باشاخ گل

نه تلخست صبری که با یاداوست

که تلخی شکر باشد از دست دوست .

اسیرش نخواهد رهایی زبند

شکارش نجوید خلاص از کمند

چو پروانه آتش خود در زنند

نه چون کرم پیله به خود در تنند

دلارام در بر دلارام جوی

لب از تشنگی خشک و بر طرف جوی

نگویم که بر آب قادر نیند

که بر شاطی نیل مستسقی اند

تو را عشق همچون خودی زآب و گل

رباید همی صبر و آرام دل

به بیداریش فتنه بر خط خال

به خواب اندرش پایند خیال

به صدقش چنان سر نهی بر قدم

که بینی جهان با وجودش عدم

گرت جان بخواهد به کف بر نهی

و گر تیغ بر سر نهد سر نهی

چو عشقی که بنیاد آن بر هواست

چنین فتنه انگیز و فرمان رواست

عجب داری از سالکان طریق

که باشند در بحر معنی غریق

زسودای جانان به جان مشتغل

به ذکر حبیب از جهان مشتغل

به یاد حق از خلق بگریخته

چنان مست ساقی که می ریخته

نشاید به دارو دوا کردشان

که کس مطلع نیست بر دردشان

چنان فتنه بر حسن صورت نگار

که با حسن صورت ندارند کار

ندادند صاحبدلان دل به پوست

اگر ابلهی داد ، بی مغز اوست

می صاف وحدت کسی نوش کرد

که دنیا و عقبی را فراموش کرد

فصل : بعضی از حکایات صابران و راضیان به قضای الهی

در ذکر جماعتی از گذشتگان است که رضای آنها را به قضای الهی ، سابقین از علما وفائقین از فضلا ، نقل و حکایت و قصه

و روایت کرده اند .

علاوه بر آنچه اشارت رفت و بشارت داده شد ، بدان که بیشتر آنچه وارد آوردیم در باب صبر از جماعت بزرگان متضمن رضا بوده به قضا ، بخصوص در

مرگ فرزند و امثال آن و اینک در اینجا به طور عموم می نگاریم .

چون بلا بر حضرت ایوب - علی نبینا و - علیه السلام - اشتداد یافت و امتداد گرفت ، زنش گفت : چرا خدای را خود را نمی خوانی که شفایت ارزانی دارد ؟ جواب داد که ای زن من هفتاد سال درملك و نعمت ، زندگانی رانده ام و می خواهم هفتاد سال در بلا و زحمت بگذرانم ، شاید نعمت خدای را شکر رانم و آداب بندگی را ادایی توانم ، و شایسته من ، صبر بر بلاء و این خود شرط ولاء است . (۲۳۶)

و روایت شده است که حضرت یونس - علی نبینا و علیه السلام - به حضرت جبرئیل - علیه السلام - گفت : مرابه کسی از مردم زمین که بیشتر عبادت خدای کند دلالت فرمای او را به مردمی دلالت نمود که جذام دو دست و دو پایش را خورده و چشم و گوشش را برده بود و می گفت : الهی متعتنی بهما ماشئت و سلبتنی ما شئت و ابقیت فیك الامل بابر باب الوصول (۲۳۷) خداوندا بهره بخشیدی مرا به قوه دست و پای و حاسه چشم و گوش مادامی که خواستی و گرفتی از من هنگامی که خواستی و باقی گذاشتی برای من آرزویی را به بهتر راه وصول که به فنای رحمت تو در آیم و نعمت رضای تو را دریابم و روایت شده است که حضرت عیسی - علیه السلام - به مردی نابینا عبور فرمود که پیس و زمینگیر بود و دو شق تن او را ناخوشی

فلج قرار گرفته و گوشت بدن او به علت جذام فرو ریخته بود و می گفت : الحمدلله الذی عافانی مما ابتلی کثیرا من خلقه حمد و ستایش مر خدائی را که عافیت بخشیده است مرا از آنچه بسیاری از خلق خود را به آن مبتلا فرموده است .

آن حضرت فرمود : یا هذا وای شی من البلاء اراه مصروفا عنك : ای مرد!کدام بلاست که منصرف از تو توانم دید ؟

گفت : یا روح الله انا خیر ممن لم یجعل الله فی قلبه ما جعل فی قلبی من معرفته ای روح الله !من بهترم از آنکه قرار نداده است خدای در دل او آنچه قرار داده است در دل من از شناسایی خود

فرمود : صدقت هات یدك راست گفتی و دست خود را به من ده دست خود را به آن حضرت داد و ناگاه مردی شد از همه مردم خوشروی تر و افزون تر شان در اندام هیات خداوند توانا امراض او را زائل فرمود و برخاسته التزام صحبت آن حضرت را اختیار نمود و در خدمتش به بندگی خدای عزوجل می پرداخت . (۲۳۸)

و بعضی از ایشان روایت کرده اند که در بدایت مسافرت خود ، قصد عبادان کردم و مردی نابینا دیدم که جذام و جنون داشت و بر زمین افتاده مورچگان گوشت بدنش را می خوردند سر او را از زمین برگرفتم و در کنار خود گذاشتم و با او تکلم نمودم افاقه در ضعف حالش به هم رسید و گفت : کیست این بوالفضول که میانه من و پروردگارم داخل شده است ؟ قسم به حق خدای

که اگر مرا وجب پاره پاره کند ، او را زمن ، جز دوستی نیفراید .

وپای یکی از آنها به واسطه آکله (۲۳۹) از زانو قطع شد ، پس گفت الحمد الله الذی اخذ منی واحده و ترک ثلاثا و عزتک لان اخذت لقد ابقیت و لئن کنت ابتلیت لقد عافیت خداوند را ستایش که یکی را از من باز گرفت و سه را باقی گذاشت . قسم به عزت و جلال تو که هر آینه اگر گرفتی ، باقی گذاشتی و اگر گرفتاری نمودی ، عافیت ارزانی داشتی ، و ذکر خویش راترک نکرد تا شب را به پایان رسانید .

مترجم گوید که این کلمات را قاضی شمس الدین ابن خلکان به تغییر اندکی به عروه بن الزبیر نسبت می دهد ، در آن سفر که از شام به مدینه طیبه معاودت نمود وپایش به واسطه مرض آکله مقطوع شده بود چنان که در فصل سیم از این کتاب به این وقعه اشارت شد ، این کلمات و مناجات بگفت :

اللهم انه کان لی اطراف اربعه فاخذت واحدا وابقیت لی ثلاثا فلک الحمد و ایم الله لئن اخذت لقد ابقیت ولئن ابتلیت لطالما عافیت معنی چنان دهد که ترجمه شد .

و گفته است بعضی از ایشان که از هر مقامی درک حال و مرام را توانستم رسید ، مگر رضای به قضا را جز به قدر استشمام رائحه ، بر این مقدار اگر خدای تعالی همه مردمان به بهشت برد و مرا به اتش در اندازد هر آینه راضی می باشم .

از بعضی ارباب معارف سوال شد

که آیا به پایان رضا از قضای الهی توانستی رسید ؟ گفت : اما به پایان نرسیده ام ولکن مقامی را از رضا دریافته ام که اگر خدای تعالی مرا بر روی دوزخ پل قرار دهد و همه مردمان بر من عبور دهند و به بهشت روند و پس از آن جهنم را تنها به بدن من پر کند ، هر آینه این حال را دوست می دارم و از نصیب خود به این امر خشنودی می آورم

و این سخن کسی راست که دانسته است محبت به خدای تعالی هم او را فراگرفته تا درد سوختن به آتش را از او منع نموده باشد و استیلای این حال در موقع خود ، غیر محال است لکن از خاطره های نفوس ضعیفه این زمان دور است و سزاوار نیست آنکه ضعیف و محروم باشد آنان را که به این مقام و مرام رسیده اند انکار نماید و گمان کند آنچه از ان عاجز است اولیای خدا از آن عجز دارند .

مترجم غزلی از مرحوم معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب متخلص به نشاط در این مقام مناسب یافته می نویسد .

گر آسوده ور مبتلا می پسندد چه خوشتر از این کو به ما می پسندد

چه دانیم ناخوش کدام است یا خوش خوش است آنچه بر ما خدا می پسندد

چرا پای کوبم چرا دست بازمساءله مرا خواجه بیدست و پا می پسندد

خطای من ای شیخ بر من چه گیری مرا عفوا او با خطا می پسندد

طبیبا به درمان دردم چه کوشی مرا درد او بی دارو می پسندد

نشاطا توانا سیاست یارت برو ناتوان باش تا می

پسندد

و عمر بن حصین (۲۴۰) به مرض استسقا گرفتار گردید و سی سال بر پشت خفت و نه ایستاد و نه نشست وپرستاران او را بر سریری خوابانیده برای قضای حاجت او موضعی را سوراخ کرده بودند برادرش علاء حصین بر او در آمد و از مشاهده حال و امتداد ناخوشی او سخت گریست .

عمر گفت : چرا گریه می کنی ؟

گفت : از این که تو را بر این سختی حال می بینم

گفت : گریه مکن که آنچه را خدای عزوجل دوست می دارد من دوست می دارم پس از آن گفت : تو را حدیثی می کنم شاید خدای تعالی تو را به این حدیث نفع بخشد و باید تا زنده ام از مردم نهان داری به درستی که ملائکه خدای مرا زیارت می کنند و انس به آنها دارم و سلام آنها را می شنوم این سر را بدان . و به درستی که این بلیه برای من رنج نیست ، زیرا که سبب این نعمت بزرگ شده و کسی که این مقام را در ابتلای خود بیند ، چگونه راضی به این ابتلا نخواهد بود ؟ (۲۴۱)

گفته است بعضی از ایشان که بر سوید بن شعبه وارد شدیم . جامه افتاده دیدیم و گمان نکردیم در زیر جامه چه باشد . پس جامه بر داشته شد زنش او را گفت که اهل تو فدایت باد !چه طعام و شربت برای تو حاضر کنیم ؟ پس گفت خفتین در بستر امتدادی را گرفت و استخوانهای بدن سائیده شد و لاغری و هزال (۲۴۲) مرا به نهایت فرا گرفته است .

زمانی است که غذایی نخورده ایم و شربتی ننوشیده ام و چند روز را ذکر نمود - و گفت : نمی خواهم از این حال به مقدار سر ناخنی کاسته شود .

و از بعضی ایشان است که شصت سال به مرضی صعب گرفتار شد و چون حالش اشتداد یافت ، فرزندانش برو گرد آمدند و گفتند : آیا اراده داری که بمیری و ازین رنج که گرفتاری برهی ؟ گفت : نه گفتند : پس چه اراده داری ؟ گفت : برای من اراده ای نیست من بنده ای هستم و اراده خدای را است درباره بنده اش و امر امر اوست و گفته شده است که بیماری بر فتح موصلی سخت شد و مرضش با فقر و تعب مجتمع گردید . پس گفت :

الهی و سیدی !ابتلیتنی بالمرض و الفقر فهذا فعالک بالانبیاء و المرسلین فکیف لی ان اودی شکر ما انعمت به علی : ای خدای من وای آقای من مرا به بیماری و بی چیزی دچار فرموده ای و این کار ، کار توست با پیغمبران تو پس چگونه برای من ممکن است که شکر این نعمت ترا توانم گذاشت .

فصل : دعا دفع بلا می کند

دعا دفع بلا می کند و مداوای مرض و حفظ فرزند را منافات با رضا به قضای الهی نیست . پس خدای تعالی به مراقبت دعا ادای بندگی از ما خواسته است و ما را به سوی دعا خوانده و تحریض بر آن فرموده است و ترکش را نسبت به استکبار داده و فعلش را در شمار عبادات آورده است پیغمبران جلیل الشان

و امامان بزرگوار صلوات الله و سلامه علیهم دعا می کردند و امر به دعا فرمودند و آنچه از ایشان نقل شده است از حد شمار بیرون است و خدای تعالی بر دعا کنندگان ثنا فرموده است . او می فرماید : یدعوننا رغبا و رهبا : می خوانند ما را از روی شوقمندی و ترسندگی . و از وظایف و شرایط دعا کننده این است که در دعای خود مطیع امر پروردگار تبارک و تعالی باشد به خواندن در طلب آنچه او را امر به طلب فرموده است و اینکه اگر نه امر و اذن مر دعا کننده را به سنت دعا بودی ، هر آینه تعرض دعا را که مخالف تسلیم در مقام رضا است نمی نمودی و فی الحقیقه این خود نیز آنان که مواضع رضا را نیک دانسته اند ، نوعی از رضا است که بر حسب ادب نفس خویش قیام به وظیفه دعا نموده است .

و از علاماتش این است که اگر اجابت دعای خود را حاصل نبیند و به مطلوب خودنائل نگردد ، ملول نباشد و مایوس از موقع قبول نشود ، زیرا که شاید مراد او مشتمل بر فسادی است که جز خدای کسی نداند ، چنان که وارد شده است : ان العبد لیدعیوالله تعالی بالشی ء حتی ترحمه الملائکه و تقول : الهی ارحم عبدک المومن واجب دعوته فیقول الله تعالی کیف ارحمه من شی ء به ارحمه به درستی که بنده ای خدای را بر حاجتی می خواند تا ملائکه بر او ترحم می کنند و عرضه می دارند که الها بر بنده مومن

خود رحم فرمای و دعوت او را اجابت نمای می فرمایـد : چگونه بر او رحم کنم در چیزی که به آن چیز بر او رحم نموده ام ؟ آری هر گاه بترسد از حیث احتمال که سبب آنچه موجب عدم اجابت دعا برای او شده است ، دوری او از خدای تعالی است و به این جهت ، عدم قبول مسئول را سزاوار گردیده است باکی نیست به درستی که کمال مومن در این است که نفس خود را دشمن دارد و حقیر و بی قدر شمارد تا آنجا که اگر دعوتش را مستجاب شود و کرم مستطاب بیند ، گمان برد که از کرامت او در نزد خدای و قربش در آن حضرت قدس است بلکه شایـد از جهت بغض خدای عزوجل باشد که از صورت او کراهت دارد و ملائکه از رائحه اش آزرده شده انـد و از خدای تعالی درخواست سرعت اجابت برای او و راحت را برای خود نموده اند . همچنین شاید سبب تاخیر اجابت محبت خدای درباره او باشد و ملائکه از صوت و مناجات او التذاذ حاصل می نمایند و درخواست تاخیر حاجت او را می کننـد ، چنان که در اخبار وارد است . پس مومن همیشه بایـد در میان امید و بیم باشد به این هر دو است قوام اعمال و انزجار از معاصی و رغبت در طاعات مترجم این شعر را از مرحوم معتمد الدوله نشاط سخت مناسب یافته می نگارد .

گه به سوی کرمت گاه به خود می نگرم پای تا سر همه امید و سرا پا همه بیم

باب چهارم : در گریه است

در گریه است

بدان که گریه

در نفس خودش بـا صبر بر بلاـ و رضای بر قضا منافی نیست . و طبیعتی بشـریه و جبلتی انسانیه است و رحمتی رحیمیه و حبیبیه است ، پس مادامی که مشـتمل بر احوالی نباشـد که از عـدم رضا حکایت کنـد و از بی تابی و جزع خبر دهـد و اجر را فاسد و هدر نماید ، باکی و حرج و ضرری بر آن نخواهد بود نه این که جامه درد و بر روی زند و دست بر زانو فرود آورد .

و وارد شده است گریه بر مصائب از پیغمبر خدای (ص) و پیغمبران سابقین از عهد حضرت ابی البشر – علیهم السلام – و پس از پیغمبر خـدای ، از آل و اصـحاب آن بزرگوار – صـلوات الله و سـلامه علیهم اجمعین – بـا صبر و ثبـات و احتسـاب و رضای ایشان . پس اول کسـی که گریست حضـرت ابوالبشر آدم صفی بود بر هابیل فرزند خود ، و او را به شعرهایی که مشهور است مرثیه فرمود و اندوه تمام از مصیبت او حاصل نمود .

مترجم دو شعر از مرثیه ان حضرت را در این مورد می نگارد .

نغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبر قبیح

تغیر کل ذی طعم و لون و قل شاشه الوجه الملیح

و اگر بعضی از آنها پوشیده باشد ، حال حضرت یعقوب – علی نبینا و علیه السلام – مخفی و پنهان نیست و آن قدر در هجرت حضرت یوسف – علیه السلام – گریست که از شدت گریه و اندوه چشمهایش سفیدی گرفت و جهان روشن بر او تیره شد .

و

از اخبار مشهوره روایتی است که از حضرت صادق - علیه السلام - شده است که فرمود : ان زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه بکی علی ابیه اربعین سنه صائما نهاره ، قائما لیله فاذا حضر الافطار جاء غلامه و شرابه فیضعه بین یدیه و یقول کل یا مولای فیقول قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا فلا یزال یکرر ذلک و یبکی حتی یبل طعامه من دموعه فلم یزل کذلک حتی لحق بالله عزوجل . (۲۴۳) به درستی که حضرت زین العابدین - علیه السلام - بر پدر بزرگوارش صلوات الله و سلامه علیه چهل سال گریست ، در حالی که روزها را به صیام و شبها را به قیام به پایان می برد و چون هنگام افطار رسیدی ، غلام آن حضرت می گذاشت و عرض می کرد : تناول فرمای ای آقا و خداوند من . پس می فرمود : فرزند پیغمبر خدای گرسنه کشته شد ، پسر پیغمبر خدای تشنه کشته شد و پیوسته مکرر می نمود و می نگریست تا اینکه غذای او از آب چشم مبارکش تر می شد و بر این حالت بود تا به حق متعال اتصال گرفت .

و روایت شده است از بعضی موالی آن حضرت که گفت : آن حضرت روزی به صحرا بیرون شد و من از دنبال او رفتم دیدم بر سنگی درشت سجده فرموده است . من ایستادم و صدای گریه و نعره او را می شنیدم و هزار مرتبه شمردم که می فرمود : لا اله الا الله حقا ،

لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا : نیست خدایی جز خدای یگانه از روی حقانیت و راستی خدایی جز خدای یگانه از روی عبودیت و خلوص بندگی نیست خدایی جز خدای یگانه از روی ایمان و صدق نیست . پس سر از سجده اش برداشت و ریش و روی مبارکش از اشک دو دیده اش تر بود . گفتم : ای آقای من !آیا وقت نشده است که اندوهت به آخر رسد و گریه ات آرام گیرد ؟ فرمود : ویحک !یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم - علیه السلام - پیغمبر خدای و فرزند پیغمبر خدای بود و دوازده پسر داشت خداوند عزوجل یکی را از او پوشید از غلبه اندوه و غم موی سرش سفید شدو قامتش خم گرفت و دیده روشنش تاریکی پذیرفت و فرزندش حیات داشت و روزگارش را فرخندگی در پی داشت و من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خویش را کشته و به خاک و خون آغشته دیدم دیگر چگونه گریه ام کم شود و خاطرم خالی از حزن و غم گردد ؟

و از انس بن مالک است که گفت : با پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - بر ابی سیف عیسی وارد شدیم و زوجه او ام سیف دایه ابراهیم - علیه السلام - فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله - بود آن حضرت ابراهیم را می بوسید و بر سینه می چسبانید .

پسی از آن بار دیگر بر او وارد شد و ابراهیم در حالت احتضار بود و اشک از دیدگان آن

حضـرت فرو می ریخت . عبدالرحمن بن عوف به حضرت عرض کرد که ای پیغمبر خدای !تو نیز بر فرزند خود گریه می کنی ؟ فرمود : یابن عوف آنهارحمه : به درستی که این گریه نرمی دل است وباز گریست و فرمود : العین تـدمع و القلب یحزن و لا نقول الاـ ما یرضـی ربنا و انا لفراقک یا ابراهیم لمحزونون (۲۴۴) : چشم اشـک می بارد و دل انـدوهناک می شود و نمیگوییم جز آنکه پروردگار ما پسندد پس فرمود ما از فراق تو ای ابراهیم اندوهناکانیم .

و از اسماء دختر زید است که گفت : چون ابراهیم پسر پیغمبر –صلی الله علیه وآله – رحلت فرمود آن حضرت گریست تسلیت دهنده ای به آن حضـرت عرض کرد که تو شایسـته تر کسی هستی که خدای تعالی حق او را بزرگ فرموده است آن حضرت فرمود :

تـدمع العین و یحزن القلب و لاـ نقول مـا یسـخط الرب لولا انه وعـد حق و موعود جامع و ان الاخر تابع للوال لوجـدنا علیک یا ابراهیم افضل مما وجدنا و انابک لمحزونون : چشم می گرید دل محزون می شود و چیزی نمی گوییم که نه خشنودی خدا در ان باشـد اگر نـه مرگ را وعـده راسـت بـودی کـه مقرر است همه نفـوس را فراگیرد و چراغ زنـدگانی فرو می برد هر آینه ای ابراهیم بر تو غمناک می شدیم زیاده از این که شده ایم و ما بر تو غمندگانیم .

و از جابر بن عبدالله انصاری – رضی الله عنه – است که گفت : پیغمبر خدای –صلی الله علیه وآله –

دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و بر بالین ابراهیم - علیه السلام - وارد شد و او جان به جان آفرین تسلیم می نمود . او را از زمین بر گرفت و در کنار خود قرار داد و فرمود :

یا بنی انی لا املک لک من الله تعالی شیئا و ذرفت عیناه فقال له عبدالرحمن : یا رسول الله تبکی اولم تنه عن البکاء فقال رسول الله -صلی الله علیه وآله - : انما نهیت عن النوح ، عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نغم لهو و لعب شیطان ، و صوت عند مصیبه و خمش وجوه وشق جیوب ورنه شیطان انما هذه رحمه و من لا یرحم لا یرحم و لو لا انه امر حق و وعد صدق و سبیل بالله و ان آخرنا سیلحق اولنا لحزنا علیک حزنا اشد و انا بک لمحزون تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب عزوجل (۲۴۵)

ای پسرک من !به درستی که مالک نیستم برای تو از خدای تعالی چیزی را و فرو بارید دو چشم مبارکش ، پس عبدالرحمن عرض کرد که ای پیغمبر خدای ش گریه می فرمائی و آیا نهی از گریه ننمودی ؟ آن حضرت فرمود : به درستی که من نهی از نوحه کردم از دو صدای احمق بدکار خوانندگیهای مشغله و بازی و سازهای شیطان و شیونی در نزد مصیبت و خراشیدن رویها و شکافتن گریبانها و فریاد شیطان به درستی که این گریه رحمت و نرمی دل است و آنکه رحم نیاورد ، رحم نبیند و اگر نه مرگ امری حق و وعده راست

و راهی به سوی خدای تعالی بودی و اینکه اخر ما اول ما را درک میکند هر آینه بر تو سخت غمنده می شدیم و ما بر تو غمندگانیم چشم اشک فرو می ریزد و دل اندوهگین می شود و نمی گوییم چیزی که خدای تعالی را به خشم آورده

و ازابو امامه است که گفت : مردی خدمت رسول خدای -صلی الله علیه وآله - آمد هنگامی بود که فرزند آن حضرت وفات یافته و چشمهای مبارکش گریان بود ان مرد گفت ای پیغمبر خدای !آیا بر این شخص می گریی ؟ قسم به آنکه تو را به پیغمبری برانگیخت بحق هر آینه من دوازده پسر در زمان جاهلیت دفن کردم ؟ که همه جوانتر از این شخص بودند و خاک بر آنها ریختم فرمود : فماذاان کانت الرحمه ذهبت منکت یحزن القلب و تدمع العین و لا نقول مایسخط الرب و انا علی ابراهیم لمحزونون پس این چیست و اگر چنین بوده است رحمت از تو زایل شده است دل غمنده می شود و اشک از چشم فرو می ریزد و خواطر اندوه بر می انگیزد و نمی گوییم آنچه خدای تعالی پسنده ندارد و ما بر ابراهیم غمزدگانیم .

و از محمود بن لبید است که گفت : روزی که ابراهیم رحلت نمود ، آفتاب را کسوف فرا گرفت و مردم گفتند خورشید برای وفات ابراهیم منکسف شده است پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - شنید و بیرون آمد و خدای را حمد نمود و ثنا گفت و فرمود : اما بعد ایها الناس ان الشمس و القمر آیتان من آیات

الله عزوجل لا ینکسفان لموت احد و لا لحیاته فاذا رایتم ذلک فافزعوا الی المساجد و دمعت عیناه فقالوا تبکی وانت رسول الله ؟ !فقال انما بشر تدمع العین و یفجع القلب و لا نقول ما یسخط الرب و الله یا ابراهیم انا بک لمحزونون (۲۴۶)

اما پس از حمد و ثنای الهی ای مردمان ! بدرستی که آفتاب و ماه دو نشانند از نشانهای خدای تعالی و برای مرگ و زندگی کسی منکسف نمی شوند ، و چون کسوف آفتاب و خسوف ماه را ببینید ، پناه به مساجد ببرید و نماز آیات بگزارید .

پس از این فرمایش هدایت آرایش ، برابر ابراهیم - علیه السلام - گریست . گفتند : ای پیغمبر خدای ! آیا می گریی بر فرزند خود و تو پیغمبر خدایی ؟ فرمود : من بشر هستم ، اشک جاری می شود ، و دل به درد می آید و نمی گوییم آنچه ناخوش می دارد و به خدای قسم ای ابراهیم ما بر تو محزونیم .

و از خالد بن معدان است که گفت : چون ابراهیم - علیه السلام - فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله - ارتحال نمود ، آن حضرت گریست . گفتند ، آیا می گریی ای پیغمبر خدای ؟ فرمود : ریحانه و هبها الله و کنت اشمها دسته ریحانی بود که خدای تعالی او را بخشیده بود و من او را می بوییدم

و فرموده است : آن حضرت - صلی الله علیه وآله - روزی که ابراهیم - علیه السلام - وفات یافت ما کان من حزن فی

القلب اوفی العین ، فانما هو رحمه و ما کان من حزن باللسان و بالید فهو من الشیطان (۲۴۷) آنچه از اندوه ، اثرش در دل و چشم پیدا می شود ، رحمت و رقت است و آنچه از اندوه ، اثرش به زبان و دست جاری می گردد ، از شیطان است .

و زبیر بن بکار روایت کرده است که چون پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - جنازه ابراهیم - علیه السلام - را بیرون آورد ، بیرون شد و همی رفت تا قبر ابراهیم نشست و پس از آن نزدیک رفت و چون دید در قبرش نهادند ، چشمهای مبارکش اشک آلوده شد ، چون اصحاب آن حالت را دیدند ، همه به گریه در آمدند و صداها به گریه بلند کردند . ابوبکر خدمت آن حضرت عرض کرد که ای پیغمبر خدای ! آیا می گریی و خود نهی از گریه می فرمایی ؟ فرمود : تدمع العین و یوجع القلب و لانقول ما یسخط الرب عزوجل چشم اشک آلوده می شود و دل به درد می آید و نمی گوییم آنچه خدای تعالی ناخشنود شود .

و از سائب بن یزید است گفت چون طاهر فرزند رسول خدای -صلی الله علیه وآله - وفات یافت ، چشمهای مبارک آن حضرت اشک آلوده شد . گفتند : ای پیغمبر خدای ! گریستی ؟ فرمود ان العین تذرف و ان الدمع یغلب یحزن و لا نعصی الله عزوجل . (۲۴۸) : به درستی که چشم اشک آلوده می شود و اشک غلبه می نماید و دل ، غمگین می شود و

گناهی در حضرت حق نیست

و در صحیح خود آورده است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - قبر مادر خود سلام الله علیها را زیارت نمود و گریست و آنان را که در اطرافش بودند ، گریانید . (۲۴۹) و روایت شده است که چون عثمان بن مظعون به رحمت الهی پیوست پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - وارد شد و جامه از روی او برگرفت و میان دو چشم او را بوسه داد و زمانی بر او گریست . چون جنازه را برگرفتند ، فرمود : طوباك یا عثمان لم تلبسك الدنیا و لم تلبسها : خوشا به حال تو ای عثمان دنیا تو را نپوشید و نپوشیدی تو دنیا را . (۲۵۰) و سعد بن عباده را بیماری سخت پیش آمد . پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - عیادتش فرمود و چون بر او وارد شد ، او را در غشوه دید . فرمود : آیا مرده است ؟ گفتند ، نه ای پیغمبر خدای ! پس آن حضرت گریست و چون اصحاب گریه آن حضرت را مشاهده نمودند ، همه به گریه در آمدند . فرمود الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین ، و لا بحزن القلب و لکن یعذب بهذا - و اشار بلسانه - او یرحم . (۲۵۱) بشنوید و بدانید که خدای تعالی به اشک چشم و اندوه دل عذاب نمی فرماید ، ولکن عذاب می نماید به این و اشاره به زبان مبارکش کرد و فرمود یا رحم می کند

و روایت شده است که یکی از دختران آن حضرت ، خدمتش پیغام

کرد که دختر من بیمار است ، فرمود :

ان لله ما اخذ ، و لله ما اعطی و جائها فی اناس من اصحابه ، فاخرجت الیه الصبیه و نفسها یتقعقع فی صدرها ، فرق علیها و ذرفت عیناه فنظر الیه اصحابه فقال مالکم تنظرون الی رحمه یضعها الله حیث یشاء انما یرحم الله من عباده الرحما . (۲۵۲)

به درستی که خدای راست آنچه را ستاند و آنچه را دهد و همراه اصحاب به خانه دختر خویش تشریف برد . بیمار را به حضرتش آوردند و نفس او را در سینه اش اضطراب بود ، آن حضرت بر او گریست و اشک از دیدگان مبارکش فرو ریخت .

اصحاب به سوی آن حضرت نگران شدند ، فرمود : چیست شما را که به نگران شده اید ؟

این گریه علامت رحمتی است که خدای تعالی هر کجا می خواهد می برد . به درستی که خدای تعالی رحم می فرماید از بندگان خود آن را که صاحب رحم و نرمی دل باشد . و اسامه بن زید است که گفت : امامه بنت زینب را خدمت آن حضرت آوردند و نفس در سینه اش می تپید . آن حضرت فرمود : لله ما اخذ ، و لله ما اعطی و کل الی اجل مسمی و بکی فقال له سعد بن عباده : تبکی و قد نهیت عن البکاء ؟ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله انما هی رحمه یجعلها الله فی قلوب عباده ، و انما یرحم الله من عباده الرحماء (۲۵۳) خدای راست آنچه ستاند و آنچه بخشد و هر کسی را

مـدتی است معین (سـپس) بگریست . سـعد بن عبـاده به حضـرتش عرض کرد : آیـا گریان می شوی و خود نهی از گریه می فرمودی ؟ پیغمبر خـدای فرمود : به درستی که گریه رحمتی است که خـدای تعالی در دلهای بنـدگانش قرار می دهد و خدای رحم می فرماید از بندگان خود صاحبان رحم را .

و چون جعفر بن ابی طالب - رضـی الله عنه - به درجه شـهادت فایز گردید ، پیغمبر خدای به خانه اسـماء تشریف ورود ارزانی نمود و به او فرمود : اخرجی الی ولد جعفر . فخرجوا فضـمهم الیه و شمهم و دمعت عیناه فقالت یا رسول الله اصیب جعفر ؟ قال : نعم اصـیب الیوم (۲۵۴) : فرزنـدان جعفر را نزد من حاضـر کن . پس پسـران خـدمت آن حضـرت در آمدند . آنها را به خود چسـبانید و بویید و اشک از چشـمان مبارکش فرو ریخت . اسـماء عرض کرد : ای پیغمبر خدای ! آیا جعفر را مصـیبتی رسیده است ؟ فرمود : آری امروز شهادت یافته است .

عبـدالله بن جعفر گفته است : به خاطر دارم وقتی را که رسول خـدای بر مادر من در آمد و خبر شـهادت پدرم را به او رسانید . به سـوی آن حضـرت نظر کردم و آن حضـرت دست راءفت و مرحمت بر سـر من و برادرم می کشـید . هر دو چشم مبـارکش اشک می بارید تا ریش اقدسـش تر ، شد . بعد از آن فرمود اللهم ان جعفرا قد قدم الی احسن الثواب فاخلفه فی ذریته با حسن ما خلفت احدا من عبادک

فی ذریته . ثم انه - علیه السلام - قال یا اسماء الا ابشرک ؟ قالت : بلی بابی انت و امی فقال : ان الله عزوجل جعل لجعفر جناحین یطیر بهما فی الجنه خداوند! به درستی که جعفر به سوی حسن ثواب و جهاد با کفار رفت و در راه تو شهادت یافت ؛ پس خلیفه و جانشین باش او را در فرزندانش به نیکوتر جانشینی که از بنده ای از بندگانت در فرزندان او می کنی . پس از آن فرمود : ای اسماء : آیا بشارتی به تو دهم ، عرض کرد : اری پدر و مادر فدای تو باد . فرمود : خدای عزوجل برای جعفر دوبال قرار داد که به آن دو بال در بهشت پرواز کند .

و از حضرت ابی عبدالله از پدر بزگوارش - صلوات الله علیهما - است که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب - علیهماالسلام -و زید بن حارثه - رضی الله عنه - به پیغمبر خدای - -صلی الله علیه وآله -رسیده ، هرگاه آن حضرت وارد خانه خود می شد ، بر ان دو نفر بشدت می گریست و می فرمود : کانا یحد ثانب و یؤ نسانی فجاء الموت فذهب بهما(۲۵۵) : این دو نفر با من حدیث و صحبت می نمودند و انس می ورزیدند ، پس مرگ آمد و هر دو را برد .

و از خالدین سلمه است چون خبر شهادت زید بن حارثه - رضی الله عنه - به عرض حضرت اقدس نبوی - -صلی الله علیه وآله -رسید ، آن حضرت به خانه زید تشریف

برد . دخترکی از زید خدمت آن حضرت آمد و چون چشمش بر ان حضرت افتاد ، روی خود را خراشید . آن حضرت از مشاهده آن حالت به گریه درآمد ، وفرمود :

هاه هاه (۲۵۶) گفتند : یا رسول الله ! مقصود از این آواز چه بود ؟ فرمود : شوق الحبیب الی حبیبه (۲۵۷) شوق دوست به سوی دوست خود .

و چون سعدبن معاذ - رضی الله عنه - وفات یافت ، آن حضرت بر او گریان شد و روزی آن حضرت به مادر سعد فرمود : الا یرقاء دمعک و یذهب حزنک فان ابنک یهتزله العرش : آیا شک تو باز نمی ایستد و اندوه تو به پایان نمی رسد ؟ برای پسرت عرش لرزان شد .

گفته شده است از چشم مبارک حضرت مقدس نبوی - -صلی الله علیه وآله - اشک جاری شد و روی انور را مسح می فرمود و صدای آن بزرگوار شنیده نمی شد . (۲۵۸)

و از براء بن عازب است که گفت : در آن میان که ما با پیغمبر خدای - صلی الله علیه وآله - بودیم ، قال انورش بر جماعتی افتاد و فرمود : علی ما اجتمعوا هولاء ؟ فقیل علی قبر یحفرونه ، قال فبدر رسول الله - -صلی الله علیه وآله - و بین یدیه اصحابه مسرعا حتی انتهی الی القبر فحثا علیه قال فاستقبلته من بین یدیه لا نظر ما یصنع فبکی . حتی بل الثری من دموعه ثم اقبل علینا فقال اخوانی لمثل هذا فاعدوا(۲۵۹) برای چه کار این گروه فراهم آمدند ؟ گفتند : بر قبری

که آن را فرو می برند . پس حضرت بشتافت و اصحاب در پیش روی او بودند و بر سر قبر تشریف داد . پس به دو زانوی مبارك بر آن قبر نشستند . پس از پیش روی آن بزرگوار ، در آمدم تا ببینم چه می کند . دیدم گریست به قدری که به خاك از آب چشم مبارکش تر شد ، پس از آن روی به ما آورد و فرمود : برای چنین هنگامی تهیه نمایید .

و از آن حضرت است که فرمود : العبره لایملکها احد ، صبابه المرء علی (۲۶۰) اخیه گریه را کسی مالك نمی تواند شد از جهت دلسوزی مرد بر برادرش

و چون پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - از احد به سوی مدینه بازگشت ، حمنه بنت حجش خدمت آن حضرت آمد و مردم او را از مرگ برادرش عبدالله بن جحش خبر دادند . گفت : اناالله و انا الیه راجعون و آمرزش برای او خاست ، باز خبر مرگ خالش را رساندند ، اناالله و انا الیه راجعون گفت : و طلب آمرزش برای او نمود . پس از آن ، آگاهش کردند که شوهرش مصعب بن عمیر نیز شهید شده است . صحیه زد و آه سرد از دل بر آورد .

آن حضرت فرمود : ان لزوج المراه منها لمکان لما رای صبرها عن اخیها و خالها و صیاحها علی زوجها . (۲۶۱) ثم مر رسول الله -صلی الله علیه وآله علی دار من دور الانصار من بنی عبد الاشهل فسمع البکاء و النوائح علی قتلاهم فذرفت عیناه و بکی ثم قال

لکن حمزه لابوا کی له فلما رجع سعد بن معاذ و اسید بن حضیر (۲۶۲) الی دار بنی عبد الاشهل امرا نسائهم ان یذهبن و یبکین علی عم رسول الله -صلی الله علیه وآله فلما سمع رسول الله بکائهن علی حمزه خرج الیهن و هن علی باب مسجده یبکین ، فقال لهن رسول الله -صلی الله علیه وآله راجعن یرحمکن الله قد و اسیتن بانفسکن

شوهر زن برای او هر آینه در مکانت و قدری است که دیگری آن مقام را ندارد و این فرمایش را هنگامی فرمود که صبر حمنه را بر برادر و خالش مشاهده نمود و بی تابی او را بر شوهرش مشهود داشت . پس از آن به خانه ای از خانه های انصار عبور داد و صدای گریه زنان و نوحه گران را بر کشتگان استماع نمود . گریان شد و اشک دیدگان مبارک فرو ریخت و فرمود : لکن حمزه گریه کنندگان ندارد . چون سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به خانه بنی عبدالاشهل باز آمدند ، به زنان خود دستوری دادند که بروند و بر عم پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله گریان شوند چون آن حضرت آواز گریه آنها را شنید و دانست که بر حمزه می گریند ، به سوی آنها که بر در مسجد آن حضرت می گریستند ، رفت و آنها را فرمود : باز گردید ، خداوند عزوجل شما را رحمت کند . به تحقیق با خودتان مواسات نمودید

و شیخ در تهذیب روایت کرده است به اسناد خود به حضرت صادق - علیه السلام - : ان ابراهیم خلیل الرحمن سال

ربه ان یرزقه ابنه تبکی علیه بعد الموت حضرت ابراهیم ، خلیل خدای ، از پروردگار خود درخواست نمود که دختری به او روزی فرماید تا بعد از رحلتش بر او بگرید . (۲۶۳)

از ابن مسعود است که گفت : پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : لیس منا من ضرب الخدود ، و شق الجیوب (۲۶۴) از ما نیست آنکه در وقوع مصیبتی ، بر روی خود زند یا گریبان پیراهن خود را بدراند .

و از ابی امامه است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : لعن الله الخامشه و جها و الشاقه جیبها و الداعیه بالویل و الثبور (۲۶۵) خداوند تعالی از رحمت خود دور دارد آن زنان را که در مصیبتی صورت بخراشند و گریبان بشکافند و صدای ای وای و هلاکت برآورند

و از آن حضرت است -صلی الله علیه وآله - که نهی فرمود از تشییع جنازه ای که فریادی به او باشد . (۲۶۶)

و از عمرو بن شعله است از پدرش که آن حضرت فرمود : کبر مقتا عندالله الا کل من غیر جوع و النوم من غیر سهر و الضحک من غیر عجب والرنه عندالمصیبه ، و المزمار عند النعمه (۲۶۷) . خدای تعالی بسیار دشمن می دارد خوردن بدون گرسنگی را ، و خواب بدون بی خوابی را ، و خنده بدون تعجب را ، و فریاد نزد مصیبت را ، و ساز در هنگام نعمت را .

و از یحیی بن خالد است که مردی به حضرت نبوی -صلی الله علیه وآله - شرفیاب شد و عرض کرد که چه

چیز اجر مصیبت را زایل می کند ؟ فرمود : تصفیق الرجل بیمینه علی شماله و الصبر عند الصدمه الاولی من رضی فله الرضا و من سخط فله السخط (۲۶۸) زدن شخص دست راست به دست چپ است و شکیبایی در نزد صدمه نخستین است و آنکه به قضای خدا خشنود باشد ، خداوند تعالی از او خشنود است و آنکه ناخشنود باشد ، خداوند جل و علا را از خود ناخشنود می دارد .

و از ام سلمه رضی الله عنها است که گفت : چون ابو سلمه رضی الله وفات یافت ، گفتم مردی غریب و در خاک غربت بود . هر آینه بر او چندان بگریم که ذکرش در عالم بماند و برای گریه مهیا بودم در این هنگام زنی وارد شد و اراده داشت که مرا در گریه مساعدت کند پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - او را پیش آمد و فرمود : اتریدین ان تدخلی الشیطان بیتا اخرجه الله منه (۲۶۹) آیا می خواهی شیطان را به خانه ای در آوری که خدای تعالی او را از آن خانه رانده است ؟ پس خود را از گریه باز داشتم .

و از حضرت باقر - علیه السلام - است که فرمود : اشد الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعر و من اقام النواح فقد ترک الصبر ، و من صبر و استرجع و حمد الله جل ذکره فقد رضی بما صنع الله و وقع اجره علی الله عزوجل ، و من لم یفعل ذلک جری علیه القضا و هوذمیم و احبط الله

- عزوجل - اجره (۲۷۰) سخت تر بی تابی ، فریاد به لفظ وای و بلند کردن آواز به گریه است ، و سیلی بر روی و سینه زدن و موی کندن و آنکه نوحه گری را بر پا دارد . پس صبر را ترک کرده است و آنکه صبر آورد و اناالله و انا الیه راجعون بگوید و خدای را حمد نماید ، پس راضی است به آنچه خدای تعالی کرده و اجر او با خدای عزوجل است .

و از حضرت صادق - علیه السلام - است که گفته است پیغمبر خدای فرموده است : ضرب الرجل یده علی فخذه احباط لاجره (۲۷۱)

فصل : گفتن کلمه استرجاع

و مستحب است گفتن اناالله و انا الیه راجعون در نزد مصیبت و خدای تعالی در محکم تنزیل خود می فرماید : الذین اذا اصابتهم مصیبته قالوا اناالله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهتدون (۲۷۲) کسانی را که چون مصیبتی به ایشان رسد ، بگویند اناالله و انا الیه راجعون ، این گروه بر ایشان صلوات است از پروردگارشان و رحمت است و ایشانند هدایت یافتگان

و پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرموده است : اربع من کن فیه کان فی نورالله الاعظم من کان عصمه امره شهاده ان لااله الاالله و انی محمد رسول الله و من اذا اصابته مصیبته قال اناالله و انا الیه راجعون و من اذا اصاب خیرا قال الحمدلله و من اذا اصابت خطیئه قال استغفرالله ربی و اتوب الیه . (۲۷۳) چهار خصلت است که در هر کس باشد ، آن کس در

نور خدای عزوجل است . آنکه اعتصام و تمسک امرش ، شهادت لااله الاالله و محمد رسول الله باشد و آنکه چون مصیبتی به او رسد اناالله و انا الیه راجعون بگوید ، و آنکه هرگاه خیر را دریابد الحمدالله گوید ، و آنکه چون گناهی او را فراگیرد استغفرالله ربی و اتوب الیه گوید . (۲۷۴)

و حضرت باقر - سلام الله علیه - فرموده است : ما من مومن یصاب بمصیبه فی الدنیا فیسترجع عندالمصیبه و یصبر حین تفجاه المصیبه الا غفرالله ما له ما مضی من ذنوبه ، الا الکبائر التی اوجب الله تعالی علیها النار ، و کلما ذکر مصیبته فیما یستقبل من عمره فاسترجع عندها و حمدالله عزوجل الا غفرالله له کل ذنب اکتسبه فیما بین الاسترجاع الاول الی الاسترجاع الاخیر الا الکبائر من الذنوب (۲۷۵)

نیست مومن که مصیبتی به او رسد در دنیا و انا لله و انا الیه راجعون در نزد آن مصیبت بگوید و هنگام برخوردن مصیبت به او صبر کند جز آنکه خدای تعالی برای او بیامرزد آنچه را از گناهانش که گذشته باشد مگر کبائر که بر آنها آتش را واجب نموده باشد و هر گاه به خاطر آورد مصیبتی را در آینده از عمر خود و انا لله و انا الیه راجعون بگوید و الحمدلله بگوید ، جز اینکه خدای تعالی بیامرزد برای او هر گناهی را که در میانه دو استرجاع اکتساب نموده باشد مگر کبائر از گناهان را

روایت کرده است هر دو خبر را صدوق - علیه الرحمه - و کلینی اسناد داده است خبر ثانی را به سوی معروف بن خربوذ .

و از حضرت باقر – علیه السلام – و کبائر را استثنا نکرده است . (۲۷۶)

و روایت کرده است کلینی به اسناد خربوذ بن داود بن زربی به کسر زاء معجمه و بعد از آن راء ساکنه از حضرت صادق – علیه السلام – : من ذکر مصیبه ولو بعد حین فقال انا لله و انا الیه راجعون و الحمدلله رب العالمین اللهم آجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل منها کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صدمه (۲۷۷) : آنکه به خاطر آورد مصیبتی را و هر چند بعد از زمانی دراز باشد ، پس استرجاع و حمد و دعای مزبور را بزبان آورد می باشد برای او از اجر مثل آنچه در ابتدای صدمه برای او بوده است .

و روایت کرده است مسلم از ام سلمه – رضی الله عنها – که گفت : پیغمبر –صلی الله علیه وآله – فرمود : ما من مسلم تصیبه مصیبه فیقول ما امره الله به انا لله و انا منها . نیست مسلمانی که او را مصیبتی رسد و بگوید آنچه خدای تعالی امر فرموده است انا لله و انا الیه راجعون و بقیه دعا را بر زبان راند اینکه قرار دهد برای او بهتر از آن را پس چون ابو سلمه وفات یافت گفتم کدام یک از اهل اسلام بهتر از ابوسلمه برای من خواهد بود ؟ زیرا که اول کسی بود که با پیغمبر خدای –صلی الله علیه وآله – هجرت نمود پس از آن آن کلمات را گفتم و خدای تعالی ، پیغمبر خدای را برای من خلیفه فرمود(۲۷۸)

و

روایت کرده است ترمذی به اسناد خود به سوی پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملائکته قبضتم ولد عبدی ؟ فیقولون : نعم ، فیقول : قبضتم ثمره فواده ؟ فیقولون نعم ، فیقول ماذا قال عبدی ؟ فیقولون حمد و استرجع فیقول الله تعالی : ابنوا لعبدی بیتا فی الجنه فسموه بیت الحمد . (۲۷۹) : چون فرزند بنده ای بمیرد خدای تعالی ملائکه را می فرماید : آیا روح فرزند بنده مرا قبض نمودید ؟ عرض می کنند : آری می فرماید : آیا میوه دل او را گرفتید ؟ عرضه می دارند : آری می فرماید : بنده من چه گفت ؟ عرض می کنند : تو را حمد کرد و انالله و انا الیه راجعون گفت : می فرماید : بنا نمایید برای بنده من در بهشت خانه ای و آن خانه را خانه حمد بخوانید . ۹

این حدیث را کلینی از حضرت صادق - علیه السلام - از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - روایت کرده است . (۲۸۰)

فصل : نوحه گری و تسلیت دادن

نوحه کردن به کلام خوش و شمردن فضایلی که اعتماد راستی در آن باشد البته حایز است زیرا که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها به جای آورده است در قول خود که فرموده است : یا ابتاه من ربه ادناه یا ابتاه الی جبرئیل انعاه یا ابتاه اجاب ربا دعاه (۲۸۱)

و روایت شده است که آن حضرت مشتی از خاک قبر پدر بزرگوارش -صلی الله علیه وآله - بر گرفت و بر چشمهای انور خود

گذاشت و این شعرها را انشاد نمود :

ماذا علی من شم تربه احمد ان لایشم مذی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لو آنها صبت علی الایام صرن لیالیا(۲۸۲)

چه باک است بر آنکه خاک مزار احمد را ببوید ، اگر نبوید در تمام روزگاری بوی خوش

گرانبار مصیبتهایی بر من فرو ریخته است ، که اگر بر روزهای روشن فرو ریزند چون شبان خواهند شد .

و از این جهت است که امر آن حضرت به گریستن بر حمزه رضی الله عنه سابقا روایت شد .

و از ابی حمزه است از حضرت باقر - علیه السلام - : مات ابن المغیره فسالت ام سلمه النبی -صلی الله علیه وآله - ان یاذن لها فی المضی الی مناحته فاذن لها و کان ابن عمها فقالت :

انعی الولید بن الولید اباالولید فتی العشیره

حامی الحقیقه مساجد یسمو الی طلب الوتیره

قد کان غیثا للسنین و جعفرا غدقا و میره

مغیره وفات یافت و ام سلمه از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - اجازت خواست که به نوحه گری او ورد و مغیره پسر غم ام سلمه بود . اجازت یافت و رفت و این شعرها را انشاد نمود .

و معنی چنان است که : خبر مرگ ولید پسر ولید را که ابو الولید جوانمرد قبیله باشد می دهم . او حمایت کننده حقیقی و بزرگی بود که بلند میشد به سوی طلب کینه و خون خورد از دشمنان بتحقیق ، در سالهای قحط چون باران رحمت بود و نهری پر از آب و طعام و نان مهمان بود .

و در تمام این اخبار ، پیغمبر خدای

-صلی الله علیه وآله - این گونه نوحه سرایی که متوفی را به آنچه از مکارم در او بوده است مدح نماینده عیب و منع نفرموده است . (۲۸۳)

و روایت کرده است ابن بابویه که حضرت باقر سلام الله علیه وصیت فرمود در موسم حج ده سال برای آن حضرت نوحه گیری نمایند . (۲۸۴)

و روایت کرده است یونس بن یعقوب از حضرت صادق - علیه السلام - که آن حضرت به من فرمود : قف من مالی کذاو کذا لنوادب یندبونني عشر سنین بمنی ایام منی (۲۸۵)

وقف کن از مال من فلان قدر از برای نوحه گران مکه مدت ده سال برای من در منی در ایام منی ندبه و نوحه گری کنند .

اصحاب اخبار گفته اند مراد به این امر و وصیت ، تنبیه مردم است بر فضائل و بزرگواری آن حضرت که امت و ملت بر آثارش اقتدا کنند و اقتضا لازم نمایند و معلوم شود آنچه اهل بیت بر آن بودند ، از جهت زوال تقیه بعد از موت .

و حرام می شود نوحه گری به باطل و شمردن اموری از خصلتها که در متوفی نباشد و استماع مردان بیگانه صدای زنان را ولطمه و خراش روی و کندن موی و امثال آن و برین امور حمل می شود آنچه وارد شده است در نهی از ندبه و نوحه سرایی و پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرموده است : انا بری ممن حلق و صلق : : من بیزارم از آنکه در مصیبتی موی بتراشد و فریاد بر آورد . (۲۸۶)

و آن حضرت به صدیقه طاهره -

سلام الله علیها - فرمود : (هنگامی که جعفر بن ابی طالب - علیهما السلام - شهادت یافت) لا تدعین بویل و لاثکل و لا حرب و ما قلت فیه فقد صدقت (۲۸۷) مخوان به وای و نه جون زنی که فرزندش مرده باشد یا مالش را برده باشند و آنچه درباره اش گویی ، راست باشد .

و از ابی مالک اشعری است از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - النائحه اذا لم تتبتقام یوم القیامه و علیها سربال من قطران (۲۸۸) زنان نوحه گر اگر بمیرند و توبه نکرده باشند روز قیامت برانگیخته می شوند و بر آنها پیراهنی از قطران باشد .

و از ابی سعید خدری است و گفته است رسول خدای -صلی الله علیه وآله - لعنت فرموده است بر زنان نوحه گر و آنان که گوشی به آواز آنها دهند . (۲۸۹)

و از آن حضرت -صلی الله علیه وآله - است که فرمود : لیس منامن ضرب الخدود و شق الجیوب (۲۹۰) از ما نیستند آنان که به رویهای خود لطمه زنند و گریبانهای خود را چاك دهند .

این نهی محمول به نوحه گری بر باطل است ، چنان که از روایات ظاهر می شود و به این روایت جمع می شود بین این روایات و بین اخبار سابقه .

و اما الخاتمه

تعزیتداری اهل و کسان

و مستحب است تعزیتداری اهل و کسان متوفی استحبابی موکد و لفظ تعزیه تفعله از اعزاء است (بمد و قصر) و معنی آن سلو است که فارسی آن بی غمی و خرسندی باشد و حسن صبر بر مصیبتها گفته می شود : عزیته فتعزی ای

صبرته فتصبر : یعنی شکیبایی به او دادم و قبول شکیبایی نمود و مراد به آن تعزیه طلب تسلی است و خرسندی از مصائب و صبر کردن به حزن و سوزش دل به سبب اسناد دادن امر به سوی خدای عزوجل و نسبتش به سوی عدل و حکمت او و بیان آنچه وعده فرموده است در برابر صبر و دعای بر متوفی و مصیبت زده به تسلیت او از مصیبتی که به او رسیده است و احادیث بسیار بر استحباب و تحریص بر او وارد شده است .

و روایت کرده است عمر بن شعیب از پدرش از جدش که پیغمبر خدای –صلی الله علیه وآله – فرمود : اتدرون ما حق الجار ؟ قالوا : لا قال ان استغاثک اغته و ان استقرضک اقرضته و ان افتقر عدت علیه وان اصابته مصیبه عزیته و ان اصابه خیر هنانه و ان مرض عدته و ان مات تبعت جنازته و لا تطل علیه البناء فتحجب الریح عنه الا باذنه و اذا اشتریت فاکهه فاهدله فان لم تفعل فاد خلها سرا و لا تخرج بها ولدک یغبط بها ولده ولاتوذه بریح قدرک الا ان تصرف له منها (۲۹۱) : : آیا می دانید حق همسایه را چه اندازه است گفتند : نمی دانیم فرموده : اگر حمایت خواهد حمایتش کنی و اگر وجهی به وام طلبید به او بدهی و اگر فقیر شود ، فایده به او رسانی ، و اگر مصیبتی بها و برخورد ، تسلیت گویی و اگر بیمار گردد ، از او عیادت و پرستاری نمایی ، و اگر بمیرد ، جنازه او را

تشییع و همراهی کنی و بنای خانه ات رابرو بلند نسازی و چنان بر نیفرازی که حاجب اهتراز نسیم به خانه او شود ، مگر از او اجازت گیری و رخصتش رامنت پذیری و اگر میوه برای خانه خود بخری برای او هدیه فرست ، و اگر نتوانی هدیه نمود ، میوه را پنهانی وارد خانه خود کن و فرزندت به آن بیرون نرود که فرزند او بیند و حسرت برد ، و او را به بوی دیگ خود میازار در وقت ساختن طعامهای خوشبوی ، مگر از آنچه مطبوخ سازی قسمت و بهره (ی) برای او منظور و مفروز نمایی .

و از بهر بن حکیم بن معاویه بن جیده القشری از پدرش از جدش روایت شده است که گفت : ای پیغمبر خدای ! ما حق جاری علی ؟ قال : ان مرض عدته : حق همسایه من بر من چیست ؟ فرمود : هر گاه بیمار شود ، عیادتش نمایی و چون اول ذکر نمود . (۲۹۲)

و اما ثواب دیدن

از ابن مسعود است از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - من عزی مصابا فله مثل اجره (۲۹۳) آنکه تسلیت دهد صاحب مصیبتی را برای اوست چون اجر صاحب مصیبت .

و از جابر بن عبدالله انصاری - رضی الله عنه - است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : من عزی مصاباکان له مثل اجره من غیر ان ینقصه الله من اجره شیئا و من کفن مسلما کساه الله من سندس و استبرق و حریر ، و من حفر قبرا لسلم بنی الله عزوجل له بیتا فی الجنه و

من انظر معسرا اظلله الله فی ظله یوم لا ضل الا ظله (۲۹۴) آنکه تسلیت دهد مصیبت زده ای را برای او چون اجر مصیبت زده از خدای تعالی چیزی از اجر مصیبت زده است از غیر کاستن خدای تعالی چیزی از اجر مصیبت زده را و آنکه مسلمانی را کفن نماید ، خدای او جامه های سندس و استبرق و حریر بهشت بر او پوشاند . و آنکه حفر قبری برای مسلمانی نماید ، خانه ی در بهشت برای او بنا فرماید ، و آن که مهلت دهد معسری را و با او مدارا کند ، خدای تعالی او را در سایه خود در آورد در روزی که سایه ای جز سایه او نیست .

و از پیغمبر خدای - صلی الله علیه وآله - سوال از مصافحه در تغزیب نمودند ، فرمود : هو سکن للمومن ومن عزی مصابا فله مثل اجره تصافح ، انسی برای مومن است و آنکه مصیبت زده را تسلیت دهد ، برای اوست چون مزد مصیبت زده

و از عبدالله بن عمر حزم است . از پدرش از جدش که از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - شنیده بود می فرمود : من عاد مریضا فلا یزال فی الرحمه حتی اذا قعد عنده استنقع فیها ، ثم اذا قام من عنده فلا یزال یخوض فیها حتی یرجع من حیث خرج و من عزی اخاه المومن من مصیبته کساه الله عزوجل من حلل الکرامه یوم القیمه آنکه عیادت و پرسش بیماری را کند همواره در رحمت است و تا هنگامی که نزد بیمار نشسته باشد ، سیراب است

در رحمت و چون قیام نماید ، غوطه ور در رحمت است تا باز گردد از آنجا که بیرون شده باشد و آنکه تسلیت گوید برادر مومن خود را ، خدای تعالی لباس کرامت بر او پوشاند . (۲۹۵)

و از ابو برده است که گفت پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود

من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنه (۲۹۶) آنکه تسلیت دهد فرزند مرده ای را خدای تعالی بردی در بهشت بر او پوشاند .

و از انس است که گفت : پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود :

من عزی اخاه المومن فی مصیبه کساه الله عزوجل حله خضراء یحبربها یوم القیامه فیقیل یا رسول الله ما یحبربها قال یغبط بها (۲۹۷)

و روایت شده است که حضرت داود - علی نبینا و - علیه السلام - گفت : الهی ماجزاء من یعزی الحزین و المصاب ابتغاء مرضاتک قال جزاوه ان اکسوه رداء من اردیه الایمان و استره من النار و ادخله به الجنه قال یا الهی فما جزاء من شیع الجنائز ابتغاء مرضاتک قال جزاوه ان تشیعه الملائکه یوم یموت الی قبره و ان اصلی علی روحه فی الارواح (۲۹۸)خداوندا چیست مزد آنکه غمناکی را و مصیبت زده ای را تسلیت و خرسندی دهد برای طلب رضای تو ؟ فرمود : مزدش این است که ردایی از رداهای ایمان بر او پوشانم که او را از آتش دوزخ بپوشاند و یا او را وارد بهشتش نمایم عرض کرد : خدایا !پاداش آنکه با جنازه ها تشییع و همراهی نماید محض طلب رضای تو چه خواهد بود ؟ فرمود : پاداش او

این است که چون بمیرد ملائکه تا قبر او را تشییع کنند و آنکه در میان ارواح رحمت بر روح او فرستم .

و روایت شده است که حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - سوال نمود که خداوندابرای آنکه عیادت بیمار کند چه چیز از اجراست ؟ فرمود : ابعث له عند موته ملائکه یشیعونه الی قبره و یوانسونه الی المحشر ، قال یا رب فما لمعزی الثکلی من الاجر ، قال اظله تحت ظلی ای ظل العرش یوم لا ظل الا ظلی (۲۹۹) بر می انگیزم فرشتگان راکه هنگام مرگ او تا قبرش با او تشییع کنند و با او انس گیرند و مصاحبت نمایند تا روز قیامت عرض کرد که خداوندا چیست پاداش آنکه زن فرزند مرده ای را تسلیت و خرسندی دهد ؟ فرمود : او را در زیر سایه خود قرار می دهم یعنی سایه عرش ، در روزی که سایه ای جز سایه من نباشد .

و روایت شده است که حضرت ابراهیم - علی نبینا و علیه السلام - از خدا سوال نمود و عرض کرد : یا رب ما جزاء من یبل الدمع وجهه من خشیتک ؟ قال صلواتی و رضوانی قال فما جزاء من یصبر الحزین ابتغاء وجهک ؟ قال اکسوه ثیابا من الایمان یتبوا بها فی الجنه و یزیتقی بها من النار قال فما جزاء من سدد الارمله ابتغاء وجهک ؟ قال اقیمه فی ظلی وادخله جنتی قال فما جزا من یتبع الجنازه ابتغاء وجهک قال یصلی ملائکتی علی جسده و تشیع روحه ای پروردگار من !چیست مر آنکه رویش را اشک چشم

او از بیم تو تر نمایـد ؟ فرمود : مزد او رحمت و رضـای من است . عرض کرد : چیست پاداش آنکه تـدارک صبر و خرسـندی غمزده ای را برای طلب رحمت تو کند ؟ فرمود : جامه ای از ایمان بر او می پوشانم که جای گیرد با او در بهشت و ایمن باشد به سـبب آن از آتش دوزخ عرض کرد : چیست پاداش آنکه اصلاح حال زنان بیوه را برای طلب رحمت تو نماید ؟ فرمود : او را در سـایه خود مقـام و آرام می دهم و وارد بهشت خود می نمایم . عرض کرد : چیست جزای آنکه از پی جنازه رود محض طلب رحمت تو ؟ فرمود : فرشتگان من بر بدن او رحمت آورند و روح او را تشییع نمایند .

فصل : کیفیت تسلیت دادن

اما کیفیت مصائب

پس بتحقیق که پیشـی گرفت خبر مصافحه با مصـیبت زده و آنچه پیش آیـد از کلمات و اخباری است که منجر به صبر و سـلو روایت می شود ، و نیست چیزی مثـل ایراد بعضـی اخبار که این رساله ، متضـمن است و در آنهاست شـفای صـدور و وفای به تحقیقی این امور و از حضـرت امیرالمومنین و امام المتقین - علیه السلام - است که پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - هرگاه کسی را تسلیت می داد ، می فرمود : آجرکم الله و رحمکم و اذا هنا قال بارک الله لکم و بارک علیکم پاداش نیک بخشد شما را خدای و رحمت کناد شما را و چون تهنیت به کسی دادی ، فرمودی مبارک کناد خدای بر شما و

بر شما

و روایت شده است که پسری از معاذ در گذشت و سخت بر او غمانده شد . خبر خدمت حضرت اقدس نبوی –صلی الله علیه وآله – معروض افتاد و به معاذ نوشت : بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی معاذ ، سلام علیک ، فانیاحمد الله الذی لااله الا هو اما بعد : اعظم الله لک الاجرو الهمک الصبر ، و رزقنا و ایاک الشکر ، فان انفسنا و اهلینا و موالینا و اولادنا من مواهب الله و عزوجل الهنیئه و عواریه المستودعه نمتع بها الی اجل معلوم و نفیض (۳۰۰) لوقت معدود ثم افترض علینا الشکر اذا اعطانا ، و الصبر اذا ابتلانا و کان ابنک من مواهب الله الهنیئه و عواریه المستودعه ، متعک الله به فی غبطه و سرور ، و قبضه منک باجر کثیر والصلاه و الرحمه و الهدی ان صبرت و احتبست ، فلا تجمعن علیک مصیبتین فیحبط لک اجرک ، و تندم علی ما فاتک ، فلو قدمت علی ثواب مصیبتک علمت ان المصیبته قصرت فی جنب الله عن الثواب فتستنجز من الله موعوده ، و لیذهب اسفک علی ما هو نازل بک فکان قدر قد نزل علیک ، و السلام (۳۰۱)

به نام خداوند بخشنده مهربان . از محمد پیغمبر خدای است به سوی معاذ . سلام بر تو باد به درستی که من حمد می کنم خدای را که خدایی جز او نیست اما پس از حمد الهی خدای تعالی اجر را بزرگ فرماید و الهام صبر و خرسندی به تو نماید ، و ما را و تو را توفیق شکرگزاری روی کند

. به درستی که جانهای ما و اهل و فرزند و دوستان ، از مواهب و بخششهای گواری خداوند عزوجل است و همه عاریتهای او هستند که نزد ما و دیعه نهاده است و تا زمانی معلوم ، تمتع و بهره از آنها می بریم و در وقتی شمرده که به پایان آید ، می میریم . پس از آن بر ما واجب نموده شکر را در موقع عطای خود ، و صبر را هنگام ابتلای ما به بلای خود و پسرت از مواهب گوارای خدای تعالی و عاریتهای امانت او برای تو بود که خداوندت به آن بهره مند داشت و از وجود او در غبطه و سرور بودی و او را از تو گرفت در برابر اجر و پاداش بسیار و صلوات و رحمت و هدایت در حالی که صبر آوردی و ذخیره اجر نمایی . پس البته بر خود دو مصیبت بسیار مگمار و فراهم مدار که اجرت هدر شود و مصیبت تو بی ثمر گردد و بر آنچه از تو فوت شده و از دستت رفته است ، پشیمانی بری و حسرت و اندوه خوری . پس اگر بر مصیبت ، وارد شوی ، می دانی که مصیبت در برابر ثواب خدای ، ناچیز است و وفای وعده الهی را برای خود آماده و معجل می یابی و باید افسوس تو در آنچه بر تو وارد شده است ، زایل شود و قدر خدایی بود که بر تو جاری گردید ، والسلام

و از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق از پدر والاتبار و از جد بزرگوارش - علیه السلام -

است که فرمود :

لمـا توفی رسول الله -صـلی الله علیه وآله - جـاء جبرئیـل - علیه السـلام - و النبی مسـجی و فی البیت علی و فـاطمه و الحسن و الحسین - علیه السلام - فقال : السلام علیکم یا اهل بیت النبوه کل نفس ذائقه الموت و انما ترفون اجورکم یوم القیامه (۳۰۲)

الا-یه ، الا- ان فی الله عزوجـل عزا فی کل مصـیبه و خلفا من کل هالک ، و درکا لما فات فبالله عزوجل فثقوا ، و ایاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب هذا آخر وطئتی فی الدنیا (۳۰۳)

چون پیغمبر خدای -صـلی الله علیه وآله - رحلت فرمود ، جبرئیل - علیه السلام - فرود آمد و پیغمبر خدای پوشیده روی بود و در خـانه امیرالمومنین و صـدیقه طـاهره حسـنین - علیه السـلام - بودنـد گفت : سـلام بر شـما بـاد ای خانواده پیغمبر هر نفسـی چشـنده مرگ است . به درستی که در می یابنـد پاداشـهای خود در روز قیامت و در خدای تعالی ، خرسـندی از هر مصـیبت و جای نشـینی از هر هالک و تلافی از هر فوت شونـده است . پس به خداونـد و ثوق و اعتماد نماییـد و به او امیـدوار باشـید . به درستی که مصیبت زده آن است که از ثواب خدای ، دچار حرمان شود و این آخر قدم من است در دنیا

و از جـابر بن عبـدالله رضـی الله علیه عنه است که گفته است چون پیغمـبر خـدای -صـلی الله علیه وآله - از دار فـانی به سـرای جاودانی رحلت فرمود ، تسلیت دادند اهل بیت را ملائکه که حس و سخنشان شنیده

می شـد و اشـخاص شان دیـده نمی شد و گفتند : السـلام علیکم یا اهل البیت و رحمه الله و برکاته ، ان فی الله عزوجل عزا من کل مصـیبته و خلفا من کل هالک فبالله فثقوا و ایاه فارجوه فانما المحروم من حرم الثواب و السـلام علیکم و رحمه الله و برکاته (۳۰۴)

سلام بر شـما بـاد ای اهـل خـانه و رحمت و برکات خـدای بر شـما باد به درستی که در وجهه خـدای تعالی ، خرسـندی از هر مصـیبتی خلیفه از هر هـالکی است ، پس به خـدای تعـالی اتکـال گیریـد و به او امیـدوار شویـد و محروم آن است که از ثواب خدای محروم شود و سلام و رحمت و برکتهای خدای بر شما باد

و بیهقی در دلائـل روایت کرده و گفته است : چون رسول خـدای -صـلی الله علیه وآله - رحلت فرمود ، اصـحابش بر او حلقه زده در گرد او شدند و بر او گریسـتند . مردی داخل شد که ریش سفید داشت و او را صباحت دیداری بود و گام بر گردنهای مردم می گـذاشت پس گریست و روی به اصـحاب نمود و گفت : ان فی الله عزا من کل مصـیبته و عوضا من کل فائت و خلفا من کـل هالـک ، فالی الله فانیبوا و الی الله فارغبوا ، و نظره الیکم فی البلا فانظروا فان المصاب من لم یوجر(۳۰۵) به درستی که در وجهه خـدای تعالی خرسـندی از هر مصـیبتی عوض از هر فوت شونده و خلیفه از هر هالکی است . پس به سوی خدای باز گردید و به او رغبت نمایید و نظر

او بر شما به سوی بلا است ، پس نگران امتحان و بلا باشید به درستی که مصیبت زده آن است که اجر او ضایع و هدر شود این کلمات را گفت و رفت

بعضی از اصحاب با یکدیگر گفتند : آیا شناختید این مرد را ؟ امیرالمومنین - علیه السلام - فرمود : برادر پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - خضر نبی - علیه السلام - بود .

فصل : تذکر به مصائب حضرت رسول و دیگر مطالب

و از ابن عباس رضی الله عنه است که گفته است پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : اذا اصاب احدکم مصیبته فلیذکر مصیبته بی فانها من اعظم المصائب (۳۰۶) هرگاه مصیبتی به یکی از شما برسد ، باید به خاطر آورد مصیبت مرا ، به درستی که مصیبت من ، بزرگتر مصیبتهاست .

و از آن حضرت -صلی الله علیه وآله - است : من عظمت مصیبته فلیذکر مصیبه لی فانها ستهون علیه آنکه بزرگ شناسد مصیبت خود را نسبت به مصیبت من ، به درستی که مصیبتش آسان می شود . (۳۰۷)

و از آن حضرت -صلی الله علیه وآله - است که در مرض موتش فرمود ایها الناس ایما عبد من امتی اصیب بمصیبه من بعدی فلیتعز بمصیبته بی عن المصیبه التی تصیبه بغیری فان احدا من امتی لن یصاب بمصیبه بعدی اشد علیه من مصیبتی (۳۰۸)هر بنده ای از امت من که مصیبتی بعد از من به او رسد ، شکیبایی و خرسندی به مصیبت من گیرد از مصیبتی که نسبت به غیر من به او رسیده باشد . پس هیچکس

از امت من گرفتار نشود به مصیبتی سخت تر و ناگوارتر بر او از مصیبت من

و از عبدالله بن ولید است به اسناد خودش که چون حضرت امیرالمومنین - علیه السلام - به درجه رفیعه شهادت فایز شد مرا حضرت حسن به سوی حضرت حسین - علیه السلام - که در مدائن بود با کتابی فرستاد و چون کتاب را قرائت نمود ، فرمود : یا لها من مصیبه ما اعظمها مع ان رسول الله -صلی الله علیه وآله - قال من اصیب منکم بمصیبه فلیذکر مصابی فانه لن یصاب بمصیبه اعظم منها (۳۰۹) ای قوم چه مصیبتی بزرگ است با اینکه پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود : آنکه را از شما مصیبتی رسد ، باید به یاد آورد مصیبت مرا به درستی که کسی به مصیبتی بزرگتر از مصیبت من نرسیده است و روایت کرده است اسحاق بن عمار از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود : یا اسحاق لا تعدن مصیبه اعطیت علیه الصبر و استوجبت من الله عزوجل الثواب انما المصیبه التی یحرم صاحبها اجرها و ثوابها ، اذا لم یصبر عند نزولها(۳۱۰) ای اسحاق مصیبت مشمار آن را که صبر بر آن داده شده باشی و ثواب و پاداش نیکت ذخیره شده باشد بلکه مصیبت آن است که صاحبش از اجر و ثواب آن محروم شده باشد ، هنگامی که صبر نکند در نزد نزولش .

و از ابی میسره است که گفته است در خدمت حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - بودیم ، مردی خدمت آن حضرت آمد و شکایت کرد از مصیبتی

که به او رسیده بود ، فرمود : اما انک ان تصبر توجر و الا تصبر یمضی علیک قدرالله عزوجل الذی قدر علیک و انت مذموم (۳۱۱) آگاه باش که اگر صبر بر نزول مصیبت کنی ، اجر می بری ، و اگر صبر نکنی ، بر تو جاری می شود قدری که خدای تعالی بر تو رانده است و تو مذموم و ناپسند خواهی برد .

و از جابر رضی الله عنه است که گفت : پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - فرمود قال لی جبرئیل - علیه السلام - یا محمد ، عش ما شئت فانک میت ، و احب من شئت فانک مفارقه ، و اعمل ما شئت فانک ملاقیه (۳۱۲) جبرئیل - علیه السلام - مرا گفت : ای محمد زندگانی کن آنچه خواهی و آخر الامر مرده خواهی بود و دوست دار هر که را خواهی و عاقبت از او جدا خواهی ماند ، و هر عمل که خواهی بکن و پاداش ملاقات تو به آن است .

و روایت شده است که در بنی اسرائیل ، دانشمند و عابدی بود دارای علم و سداد ، و صاحب رای و اجتهاد و او را زنی بود که بی نهایت به او مهر ورزیدی و جهان را جز بر روی او ندیدی زن وفات یافت و به سرای جاودانی شتافت و فقیه از مرگ او ملول شد و از مردم خمول (۳۱۳) گرفت در خلوتی نشست و در بر روی آشنا و بیگانه بست . زنی از بنی اسرائیل بر حال او وقوف یافته به در صومعه او رفت و

گفت : مرا با او حاجتی است و فتوایی از او می خواهم و به پیغام تمام نمی شود . بر در نشست تا فقیه را خبر کردند و اجازت داد که زن بر او در آید ، زن در آمد و گفت : سوالی دارم و فتوایی می خواهم . گفت : سوال کن : زن گفت : من از همسایه زیوری گرانبها مدتی است ستده ام و همواره خود را به آن می آرایم و خاطر به آن سپرده ، زن همسایه کسی فرستاده و رد عاریت خواسته است و مرا دل نمی دهد که بازگردانم گفت : حق اوست که رد کنی و ذمت خود را بری نمایی . زن گفت : خدایت رحمت کناد . آیا افسوس می خوری بر آنچه خدایت به عاریت داد و عاریت خود از تو استرداد نمود و او سزاوارتر به آن بود ؟ فقیه تامل نمود و ملتفت شد و صبر را بر خود گماشت و خدایش به آن منفعت بخشید (۳۱۴)

و از ابی دردا است که حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و علیهماالسلام را فرزندی بود و او را سخت دوست می داشت اجلش در رسید و رخت اقامت دار فانی بر بست و آن حضرت از فوت او سخت در غم نشست خدای تعالی دو ملک در صورت دو انسان به سوی آن حضرت فرستاد . فرمود : شما کیانید ؟ گفتند : دو خصم هستیم و بر یکدیگر دعوی داریم . فرمود : در منزلت خصومت قرار گیرید نشستند و یکی از آنها گفت : من زراعتی کرده بودم و این

مرد آمد و زرع مرا فاسد نمود . آن حضرت از خصم او پرسید که چه جواب داری ؟ گفت : خدایت صلاح ارزانی دارد زراعت را در گذرگاه عام کرده بود و من از آن گذشتم و به راست و چپ نگران بودم و زراعت او پایمال و فاسد شد . به مدعی فرمود : تو را چه بر آن داشت که در خط راه زراعت کنی ؟ آیا ندانستی که خط راه محل عبور مردمان است و ناچارند که بگذرند و کشت تو ضایع خواهد شد ؟ یکی از دو ملک گفت : ای سلیمان آیا نمی دانستی که مرگ را مردم است و مردم بناچار در راه خود می روند ؟ از این سخن ، کشف مقصود بر آن حضرت شد و پس از آن بر فرزند جزع ننمود و صبر و رضا بر مقتضای قضا پیش گرفت . (۳۱۵)

و روایت شده است که یکی از قضات بنی اسرائیل را فرزندی گرامی وفات یافت و بی تابی زیاد نمود . دو مرد او را دیدار کردند و گفتند : در میان ما قضاوت کن گفت : من از کار قضاوت کناره گرفته ام گفتند : از قطع دعوی ما چاره نیست و یکی از آنها گفت این مرد گوسفندانش را بر کشتزار من رانده و کشت و زرع مرا هدر نموده است . خصم او گفت : این مرد در میانه کوه و نهر تخم افشانده و من چاره نداشتم که گوسفندان خود را به آب خور برم و از کشت او گذر نمایم قاضی ، مدعی را گفت : آیا هنگامی

که در میان نهر و کوه تخم می کاشتی نمی دانستی که در راه مردم است ؟ گفت : وقتی که تو صاحب ....Xjشدی نمی دانستی که در معرض تلف و آفتی است ؟ پس بحکم خود بازگرد . بعد از آن عروج کردند و دو فرشته بودند . (۳۱۶)

و روایت شده است که در مکه مردی و زنی زمینگیر بودند و پسر جوانی داشتند که برای آنها کسب می کرد و هنگام شام آنها را بر دوش خود به خانه بازگشت می داد . روزی پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - آنها را در مسجد ندید و از حال آنها پرسید . گفتند : پسر آنها مرده است فرمود : لو ترک احد لاحد لترک ابن المقعدین (۳۱۷) اگر کسی برای کسی واگذار شدی ، هر آینه پسر مرد و زن زمینگیر برای آنها باقی ماندی .

و ابن ابی الدنیا چنین روایت کرده است که لو ترک شی لحاجه او فاقه لترک الهزیل لابویه اگر چنین چیزی برای حاجت و ضرورتی باقی ماندی ، هر آینه هزیل برای پدر و مادر خود باقی می ماند .

و از بعضی زنان متعبده حکایت شده است که گفت : مرا مصیبتی نرسید که به آن مصیبت یاد از آتش دوزخ آوردم جز آنکه در نظر من کمتر از خاک شد .

فصل : عنایت خداوند به مصیبت دیدگان

باید آنانی که مصیبتی به آنها می رسد ، متذکر شوند و به خاطر آورند که مصائب و بلاها در اغلب احوال ، از خدای تعالی به کسی اختصاص می پذیرد که مزید عنایتی در باره اوست و خدای را عزوجل به

او قبالی است و به سوی او توجه رحمتی دارد و این مطلب قبل از آنکه نظری به کتاب و سنت گماشته آید ، محقق می شود ، زیرا که بعد از انبیا و اولیا ، بلا و مصیبت بر اهل خیر و صلاح بیشتر وارد می آید و آیات کریمه خب از این مقامات می دهد و خدای تعالی فرموده است : و لولا ـ ان یکون الناس امه واحده لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضه و معارج علیها یظهرون)(۳۱۸) و اگر نه این بود که مردم امت یگاه بر کفر شدندی قرار می دادیم آنان را که به خدای کافر باشند ، برای خانه هایشان سقفها از نقره و پله هائی که بر آن خانه ها بر شوندو نیز فرموده است : ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا لا نفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین (۳۱۹) و گمان نکنند آنانی را که اختیار کفر کرده اند که مهلت ما خیر برای آنهاست ، به درستی که مهلت به آنها دادیم تا کفر و گناهان افزایند و سزاوار عذاب و خواری آیند .

و نیز خدای تعالی فرموده است : و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا قل من کان فی الضلاله فلیمداد له الرحمن مدا (۳۲۰) و چون آیات روشن ما برایشان خوانده شود ، آنان که کافر هستند به آنان که ایمان آورده اند می گویند کدام یک از ما و شما خانه آراسته و مجلس مجتمع داریم ؟ بگو ای پیغمبر آنان

که در گمراهی می باشند ، خدای رحمن به آنها مهلت می دهد و مدارا می فرماید .

و روایت کرده است عبدالرحمن بن حجاج که در حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - ذکر بلا شد ، و آنچه خدای عزوجل ایمانیان را به آن اختصاص بخشیده است ، فرمود : سئل رسول الله -صلی الله علیه وآله - من اشد الناس بلا فی الدنیا فقال النبیون ثم الامثل فالا مثل و یبتلی المومن بعد ذکل علی قدر ایمانه و حسن اعماله فمن صح ایمانه و حسن عمله اشتد بلائه و من سخف ایمانه و ضعف عمله قل بلائه (۳۲۱) از پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - سوال شد که بلا بر کدام طبقه از مردم در دنیا سخت تر است ؟ فرمود : انبیا در خور درجاتی که داشته اند و پس آنکه ایمان صحیح و عمل نیک دارد ، بلای او سخت خواهد بود و آنکه ایمانش خرد و ضعیف است ، بلای او اندک می باشد .

و روایت کرده است زید شحام از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - که فرمود : ان عظیم الاجر مع عظیم البلا و ما احب الله عزوجل قوما الا ابتلاهم (۳۲۲) به درستی که بزرگی اجر با بزرگی بلا- است و خدای عزوجل قومی را دوست نمی دارد جز آنکه آنها را گرفتار بلا می فرماید .

و این سه شعر در این مورد از طبع مترجم بر قلم می گذارد :

ای بلای تو ز نعمت خوبتر نعمتت نیز از بلا محبوبتر

شکر نعمت را زبان ما ز توست در بلاها هم

توان ما ز توست

بر سر ما آنچه راندستی قضا هم بر آن بخشایمان یا رب رضا

و از ابی بصیر ، از حضرت ابی عبدالله – علیه السلام – است که فرمود : ان لله عزوجل عبادا فی الارض من خالص عباده ما ینزل من السما تحفه الی الارض الا صرفها عنهم الا غیر هم و لا بلیه الا صرفها الیهم . (۳۲۳) به درستی که خدای تعالی را در زمین بندگانی است که از بندگان خاصه اش که فرود نمی آید از آسمان هدیه ای جز آنکه از آنها منصرف به غیرشان می دارد ، و نه بلیه ای جز آنکه منصرف به سوی شان می فرماید

و از حسین بن علوان است از حضرت ابی عبدالله – علیه السلام – که فرمود : ان الله تعالی اذا احب عبدا غته بالبلا غتا و سجه بالبلا سجا و نحن و یاکم لنصبح به و نمسی (۳۲۴)به درستی که خدای تعالی چون بنده ای را دوست دارد ، او را به بلا لاغر فرماید و به بلا او را ضعیف و ناتوان نماید و ما و شما به بلا صبح می کنیم و شام می نماییم

و از حضرت ابی جعفر الباقر – علیه السلام – است : ان الله تبارک و تعالی اذا احب عبدا غته بالبلا غتا و سجه بالبلا سجا فاذا دعاه قال لبیک عبدی لئن عجلت لک ما شئت انی علی ذلک لقادر و لکن ما ادخرت لک خیر لک (۳۲۵) چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد به بلا آزمایش می کند و به بلا ضعیف و ناتوان می فرماید . پس

هر گاه خـدای تعالی را بخوانـد ، جواب می دهـد که ای بنـده من هر آینه اگر تعجیل کنم در آنچه می خواهی ، قـدرت بر آن دارم ، بلکه آنچه برای تو ذخیره فرموده ام ، برای تو بهتر است .

و از ابی عبدالله – علیه السـلام – است که پیغمبر خدای –صلی الله علیه وآله – فرموده است : ان عظیم البلاء بکافا به عظیم الجزا فاذا احب الله عبدا ابتلاه بعظیم البلا فمن رضی فله عندالله السخط (۳۲۶)مکافات بلای بزرگ پاداش بزرگ است و چون خدای تعالی بنـده ای را دوست دارد او را به بلایی بزرگ دچار نمایـد ، پس آنکه از خـدای راضـی باشد و بر قضای او تن در دهد ، رضای خدا از او حاصل است و آن که از خدای ناراضی است هم از خدای تعالی نارضایی را سزاوار است .

و از حضرت ابی جعفر – علیه السلام – است که فرمود : انما یبتلی المومن فی الدنیا علی قدر دینه اوقال علی حسب دینه (۳۲۷) به درستی که مومن در دنیا به قدر دین خود ابتلا حاصل می کند یا فرمود به حسب دین خود

و از نـاجیه است که گفت : به حضـرت ابی جعفر عرض کردم که مغیره می گویـد که مومن مبتلاـ به جـذام و برص و چنین و چنان از امراض نمی شود . فرمود : ان کان لغافلا عن مومن آل یس انه کان مکنعا ثم رد الیه اصابعه فقال کانی انظر الی تکنیعه ایاهم فانذر هم ، ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه ، ثم قال ان المومن من یبتلی

بکـل بلیه و یموت بکل بلیه الا انه لا یقتل نفسه (۳۲۸) همانا از مومن آل یاسـین غفلت داشته است که او مردی خشکیده بود و در اعضا و مفاصل تشـنج داشت بعد از آن انگشـتان به او رد شد و صلاح و علاج یافت . پس فرمود : همانا نظر می کنم تکنیع و تشنج اعضای او را نزد ایشان آمد و ایشان را نصیحت کرد و بیم داد و باز روز دیگر به سوی ایشان بازگشت و او را کشتند . پس فرمود : مومن به هر رنجی مبتلا می شود و به هر گونه مرگی می میرد ، جز آنکه خود را نمی کشد .

و از ابی عبـدالله بن ابی یعفـور است که گفت : به حضـرت ابی عبـدالله از دردهـایی که به من برخـورده بـود شـکایت نمودم و عبدالله بسـیار مسقام و کثیر العله بود و غالبا در بیماری می زیست و به مرضی ابتلا داشت فرمود : یا عبدالله لو یعلم المومن ما له من (الاـ جر فی) المصائب لتمنی ان یقرض بالمقاریض (۳۲۹) اگر مومن بدانـد که او را چه اجری از نزول مصـائب است ، هر آینه آرزو می کند که بدنش به مقراضها پاره پاره شود .

و از ابی عبدالله – علیه السلام – است که فرمود : ان اهل الله لم یزالوا فی شده اما ان ذلک الی مده قلیله و عافیه طویله (۳۳۰) به درستی که اهل بندگی خدای تعالی همیشه در سـختی هستند اما در زمانی اندک است و منتهی به راحتی دراز و عافیتی دیرباز می شود . و از

حمدان است از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه که فرمود ان الله عزوجل لیتعاهد المومن بالبلاء کما یتعاهد الرجل اهله بالهدیه و یحمیه الدنیا کما یحمی الطبیب المریض (۳۳۱) به درستی که خدای تعالی پرستاری می فرماید مومن را به بلا ، چنانچه مرد اهل خود را پرستاری می نماید و از دنیا مومن را پرهیز می دهد ، چنانکه طبیب بیمار را پرهیز دهد .

و از حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - است که فرمود : دعی النبی -صلی الله علیه وآله - الی طعام ، فلما دخل الی منزل الرجل نظر الی دجاجه فوق حائط قد باضت ، فتقع البیضه علی و تد فی حائط فثبتت علیه و لم تنکسر ، فتعجب النبی -صلی الله علیه وآله - منها فقال له الرجل اعجبت من هذه البیضه فو الذی بعثک بالحق ما رزئت شیئا قط فنهض رسول الله -صلی الله علیه وآله - و لم یاکل من طعامه شیئا و قال من لم یرزا فما لله فیه من حاجه (۳۳۲) ع : پیغمبر خدا -صلی الله علیه وآله - به طعامی دعوت شد . چون به منزل میزبان تشریف ورود داد ، به سوی ماکیانی نظر گشاد بر زبر دیوار خانه بیضه نهاد و بیضه فرو افتاده و بر میخی رسید که در زیر آن بر دیوار بود و بر میخ قرار گرفت و نشکست . آن حضرت عجب نمود و میزبان عجب آن حضرت را دریافت و عرض کرد : قسم به خدایی که تو را به راستی برانگیخته است ، از رزیت و رنجی هرگز بر دلم دردی و

برخاطرم گردی راه نیافته است . آن حضرت برخاست و از طعامش تناول ننمود . فرمود :

آن کس که مصیبتی به او نرسد و آزاری نبیند ، خدای تعالی را حاجتی به او نیست .

مترجم را شعری در خاطر بود از بیدل دهلوی که از شعرای هندوستان بوده و بسیار مناسب این مقام است :

مقصدی گر بود از خلقت همین آزار بود ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود

رساله امام صادق به بعضی از آشنایان مصیبت دیده اش

و امثال این اخبار بسیار است و ما برین مقدار اکتفا و اقتصار می نماییم

و رساله را به نامه شریفه رسید و مولای خود حضرت ابی عبدالله حعفر الصادق - علیه السلام - اختتام می دهیم که به جماعتی از پسران عم بزرگوارش مرقوم داشته است هنگامی که از بعضی دشمنان برایشان سخت وارد آمد و تسلیتشان داده است .

روایت نمودیم آن را به اسناد خودمان به سوی شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله روحه از شیخ مفید محمد بن النعمان و حسین بن عبدالله غضایری و از صدوق ابی جعفر محمد علی بن بابویه از محمد بن حسن بن ولید از محمد حسین بن ابی الخطاب از ثقه جلیل محمد بن ابی عمیر ، از اسحاق بن عمار ، که گفته است : به درستی که ابا عبدالله جعفر محمد - علیهما السلام - نوشت به سوی عبدالله بن الحسن هنگامی که او و اهل بیتش حمل شدند و تسلیت می فرماید از آنچه بر او وارد گردیده بود .

بسم الله الرحمن الرحیم ، الی الخلف الصالح و الذریه الطیبه من ولد

اخیه و ابن عمه اما بعد : فان کنت قد تفردت انت و اهل بیتک ممن حمل معک بما اصابکم فما انفردت بالحزن و الغیظ و الکابه و الیم وجع القلب دونی ، و لقد نالنی من ذلک من الجزع و القلق و حر المصیبه مثل ما نالک ولکن رجعت الی ما امر الله عزوجل و غزی به المتقین من الصبر و حسن العزاء حین یقول - لنبیه صلی الله علیه و آله - (فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت (۳۳۳)) و حین یقول لنبیه -صلی الله علیه وآله - حین مثل بحمزه (و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین (۳۳۴)) فصبر رسول الله -صلی الله علیه وآله - و لم یعاقب و حین یقول (و امر اهلک بالصلاه و اصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک و العاقبه للتقوی (۳۳۵)) و حین یقول (الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئک هم المهتدون (۳۳۶)) و حین یقول (انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب (۳۳۷)) و حین یقول عن لقمان لابنه (و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور (۳۳۸)) و حین یقول عن موسی - علیه السلام - (قال موسی لقومه استعینوا بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین) (۳۳۹) و حین یقول (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر (۳۴۰)) و حین یقول (و لبنلو نکم بشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات

و بشر الصابرين (۳۴۱)) و حین یقول : (و الصابرین والصابرات (۳۴۲)) و حین یقول (و اصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین (۳۴۳)) و امثال ذلک من القران کثیره .

و اعلم ، ای عم و ابن عم ، ان الله عزوجل لم یبال بضر الدنیا لولیه ساعه قط ، و لاشی احب الیه من الصبر و الحمد و اللاواء مع الصبر ، انه تبارک و تعالی لم یبال بنعیم الدنیا لعدوه ساعه قط و لولا ذلک ما کان اعداوه یغلبون اولیا و یخیفونهم و یمنعونهم و اعداوه آمنون مطمئنون عالون ظاهرون . و لولا ذلک لما قتل زکریا و یحیی بن زکریا ظلما و عدونا فی بغی من البغایا . و لولا ذلک لما قتل جدک علی بن ابی طالب – علیه السلام – لما قام بامرالله ظلما و عمک الحسین بن فاطمه –صلی الله علیها – اضطهادا و عدوانا .

و لولا ذلک لما قال الله عزوجل فی کتابه (و لولا ان یکون الناس امه واحده لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضه و معارج علیها یظهروه و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکئون) (۳۴۴) و لولا ذلک لما قال فی کتابه ایحسبون انما نمدهم بعه من مال و بنین ، نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون (۳۴۵)) و لولاـ ذلک لما جاء فی الحدیث (لو لا ان یحزن المومن لجعلت للکافر عصابه من حدید فلا یتصدع راسه) ولو لا ذلک لما جاء فی الحدیث انه (اذا احب الله عبدا صب علیه البلاء صبا ، فلا یخرج من غم الاوقع فی غم) و لولا ذلک لما

جاء فی الحدیث (ما من جرعتین احب الی الله تعالی ان یجرعهما عبده المومن من جرعه غیظ کظم علیها و جرعه حزن عند مصیبه صبر علیها بحسن عزاء و احتساب) و لولا ذلک لما کان اصحاب رسول الله -صلی الله علیه وآله - یدعون علی من ظلمهم بطول العمر ، و صحه البدن و کثره المال و الولد .

و لولا ذلک ما بلغنا ان رسول الله -صلی الله علیه وآله - کان اذا خص رجلا بالترحم علیه و الاستغفار استشهد .

فعلیکم -یا عم و ابن عم و بنی عمومتی و اخوتی - بالصبر و الرضا و التسلیم و التفویض الی الله عزوجل و الرضا و الصبر علی قضائه و التمسک بطاعته و النزول عند امره وافرغ الله علینا و علیکم الصبر ، و ختم لنا و لکم بالسعاده و انقذنا و ایاکم من کل هلکه بحوله و قوته انه سمیع قریب .

و صلی الله علی صفوته من خلقه محمد النبی و اهلی بیته صلوات الله و سلامه و برکاته و رحماته علیهم اجمعین . (۳۴۶)

به سوی پروردگار صالح و تبار پاک از فرزندان برادر و پسر عمش ، پس از ستایش خدای و آل بزرگوارش - صلوات الله علیهم - پس اگر تو و خانواده ات و آنان که با تو حمل و گرفتار شده اند در بلیه و اراده بر خود تنها و مفرد باشید اما نزد من به حزن و غیظ و اندوه خاطر و درد دلسوز غم اندوز منفرد و تنها نیستند و هر آینه از این مراتب به من رسیده است از بی تابی و اضطراب و

سوزش مصیبت آنچه شما را فرا گرفته است ، ولکن بازگشت کردم به آنچه خدای عزوجل امر نمود و پرهیزکاران را به صبر و حسن شکیبا تسلیت فرموده است هنگامی که به پیغمبر خود -صلی الله علیه وآله - می فرماید که صبر کن بر امر پروردگارت و مباش چون یونس و هنگامی که می فرماید : آنگاه که بلیه مثله به حمزه رسیده است اگر عقاب رانید پس عقاب کنید و اگر صبوری و خرسندی پیش گیرید هر آینه بهتر است مر صابران را . پس پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - صبر نمود و عقاب نفرمود ، و هنگامی که میفرماید : اهل خود را امر به نماز فرمای و بر آن صبر نمای ما از تو مسالت روزی نداریم و ما تو را روزی ارزانی می داریم ، و نیکی خاتمت در پرهیزگاری است و هنگامی که می فرماید : آنانی که چون ایشان را مصیبتی در رسد بگویند انا لله و انا الیه راجعون این گروه صلوات است برایشان از پروردگارشان و رحمت است و آنانند هدایت یافتگان به راه راست و هنگامی که می فرماید : اجر صابران بیرون از حساب وفا می شود . و هنگامی که می فرماید از جانب لقمان برای فرزندش بر بلیه ای که به تو رسد صبر آور و صبر از اموزی است که دل بر آن باید نهاد . و هنگامی که حکایت از موسی - علی نبینا و علیه السلام می فرماید که موسی مرقوم خود را گفت مدد کاری از خدا جویید و صبر آورید به درستی که زمین مر

خدای راست و میراث هر کدام از طبقات بندگانش که خواهد قرار دهد و حسن خاتمت آنان راست که پرهیزگاری نمایند .

و هنگامی که می فرماید آنانکه ایمان آوردند و عمل به شایستگیها و با شایستگیها نمودند و اندرز به راستی و اندرز به شکیبایی کردند و هنگامی که می فرماید : شما را آزمایش می کنیم و به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش از مالها و جانها و میوه ها و صابران را بشارت رسان .

و هنگامی که می فرماید صبر آور تا آن گاه که خدای حکم نماید و خدای بهتر حکم کنندگان است و هنگامی که می فرماید چنان مردانی که صبر کردند و چنان زنانی که شکیب آوردند و امثال این آیات باهرات از قران خدای بسیار است و بدانید ای عم و پسر عم !که خدای عزوجل پروای ضرر دنیا برای دوستان خود ساعتی هرگز ندارد و چیزی را از زحمت رنج و سختی که با صبر و خرسندی باشد دوست تر نمی دارد و او تبارک و تعالی پروای نعم دنیا را برای دشمنان خود هرگز در ساعتی ندارد ، و اگر جز این بود دشمنانش بر دوستانش غالب نمی آمدند و برایشان جور و تطاول نمی توانستند و ایشان را از حقوقشان اقتدار منع نمی یافتند و دشمنان او در امن و اطمینان نمی زیستند و برتری و غلبه نمی جستند اگر جز این بودی زکریا و یحیی بن زکریا به ستم و دشمنی در سرزنا کاری از زناکاران کشته نشدندی و اگر جز این بودی جد بزرگوارت علی بن ابی طالب علیهما السلام

هنگامی که قیام به امر خدای فرمود مقتول به ستم نگردیدی و عم تو حسین فرزند فاطمه صلی الله علیهما به ظلم و دشمنی به شهادت نرسیدی و اگر جز این بودی خدای عزوجل در کتاب کریم خود نفرمودی که اگر نه این بود که مردم یک امت بر کفر شدندی هر آینه قرار می دادم آنان که کافر به خداوند رحمن باشند برای خانه هایشان سقفها از نقره و پله ها که بر آنها به آن خانه ها بالا روند و از جهت خانه هایشان درهایی از نقره و تختها که بر آن تختها تکیه زنند و اگر نه این بودی ، خدای تعالی در کتاب خود نمی فرمود که آیا گمان می کنند که آنچه ایشان را از اهل و فرزند به آن مدد می دهیم برای ایشان سرعت و شتاب در خیرات و نیکوییها می نمائیم ، بلکه نمی دانند اگر نه این بودی که در حدیث نیامدی که اگر مومن اندوهناک شدی هر آینه برای کفار سربندی از آهن قرار دادمی که هرگز دردی بر سر ایشان نرسیدی و اگر نه این بود در حدیث نیامدی که چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد بلا بر او فرو ریزد ازغم اندوه نتواند رست و اگر نه این بودی در حدیث نیامدی که نیست از دو جرعه محبوبتر به سوی خدا که بیاشامد آنها رابنده مومنی در دنیا یکی جرعه خشمی که آن را فرو خورد و دیگر جرعه اندوهی نزد وقوع مصیبتی که بر آن صبر نماید به حسن شکیبایی و خرسندی و ذخیره اجر و اگر نه این بودی

هر آینه نمی بودند اصحاب پیغمبر خدای -صلی الله علیه وآله - آن راه بر ایشان ستم راندی دعا کنند و بقای عمر و تندرستی و فزونی مال و فرزندان برای آنها خواهند و اگر نه این بودی به ما نرسیدی که پیغمبر خدای هر گاه مردی را از اصحاب تخصیص به طلب رحمت و آمرزش دادی بهره شهادت یافتی پس بر شما باد ای عم وای پسر عم و ای فرزندان اعمام من !به صبر و رضا و تسلیم و واگذاشتن امر به سوی خدای عزوجل و رضا و صبر بر قضای او چنگ زدن به حبل طاعتش و تن در دادن به امرش خدای تعالی فرو ریزد بر ما و شکیبایی را و امور ما و شما را به سعادت اختتام دهد و ما و شما را از هر هلاکتی برهاند به حول و قوه خودش به درستی که اوست شنونده نزدیک به اجابت دعوت هر بنده ای و صلوات فرستد بر صفوه و برگزیده خود از آفریدگارش محمد پیغمبر -صلی الله علیه وآله - و اهل بیت او صلوات خدای و سلام و برکتها و رحمتهایش بر تمام ایشان باد .

این آخر تعزیت و تسلیت است که لفظ به لفظ نقل کردم از کتاب تتمات و مهمات و رساله را بر آن اختتام می دهم در حالتی که حمد می کنم خدای را بر نوال او و صلوات می فرستم بر صاحب رسالت و آل او که اهل عصمت و اعتدال می باشند .

و فراغت یافت از ترتیب این رسال زین الدین بن علی بن احمد الشامی العاملی در نیمه

نهـار روز جمعه در غره شـهر رجب الحرام سـال نهصـد و پنجـاه و چهـار از هجرت نبويه على مشـرفها افضل السـلام و التحيه و صلوات فرستد خداى تعالى بر محمد و آل - پاكش صلواتى كه بشكند پشتهاى ملحدين و منكرين دين مبين و ملت متين را به محمد و آله صلوات الله عليهم اجمعين .

پى نوشتها

۱ تا ۱۵۰

۱- البقره / ۱۵۵.

۲- آل عمران / ۱۵۵.

۳- آل عمران / ۱۸۶.

۴- هود / ۷.

۵- العنكبوت / ۲.

۶- مصباح الشريعه ، ص ۴۸۷.

۷- كافى ، ۱۹۷، مشكاه الانوار: ۲۹۸.

۸- كافى ، ج ۲، ص ۱۹۷.

۹- منتخب كنز العمال :۶ :۳۹ الجامع الصغير ۲: ۵۵.

۱۰- الجامع الكبير ۱: ۸۰۱.

۱۱- سنن الترمذى ۲: ۱۶۹.

۱۲- بحارالانوار ۱: ۱۹۱.

۱۳- الجواهر السنيه : ۶.

۱۴- روضات الجنات ۳: ۳۷۹.

۱۵- اعيان الشيعه ۷: ۱۴۵.

۱۶- الذريعه ۲۱: ۲۰.

۱۷- ایضاح المکنون ۴: ۴۷۹.

۱۸- الذریعه ۴: ۱۷۹

۱۹- همال : همتا، برابر

۲۰- گمراهی

۲۱- آل عمران / ۱۴۵

۲۲- آل عمران / ۱۵۴

۲۳- النساء / ۷۸

۲۴- الزمر / ۴۲

۲۵- الحج / ۴۷.

۲۶- المعارج / ۱۱-۱۸

۲۷- یکی از صحابه پیامبر ص و بنا به روایتی از ۱۳ نفری بود که نخست اسلام آوردند و سپس به حبشه هجرت نمود و در سال دوم هجری پس از شرکت در جنگ احد در مدینه در گذشت و در قبرستان بقیع مدفون گردید (الاصابه فی معرفه الصحابه ۲/۴۶۴

۲۸- امالی صدوق ۶۳

۲۹- مکان محل

۳۰- در این باره روایتی از حضرت صادق ع آمده است که خداوند کفالت فرزندان مومنین را به حضرت ابراهیم و همسر او ساره سپرده است

۳۱- ثواب الاعمال ۲۳۳

۳۲- جامع الاخبار: ۱۳۳ دعوات راوندی ۴۷۱/۱۶۹ الجامع الصغیر ۲/ ۲۳۵/۶۰۱۰

۳۳- دعوات راوندی ۱۶۴/۴۵۳ با اندکی

اختلاف

۳۴- المائده / ۱۱۹

۳۵- توحید صدوق : ص ۳۳۷

۳۶- الحدید / ۲۳

۳۷- الشوری / ۴۳

۳۸- کافی ۱۹۶ ۲ سنن ابن ماجه ۲: ۲۸ مسند احمد ۱: ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۸۵ سنن دارمی ۲: ۳۲۰ مستدرک حاکم نیشابوری ۱: ۴۱ و ۴: ۳۰۷ با تفاوت اندکی

۳۹- من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۶۲، امالی طوسی ۲: ۱۴۲ صحیح مسلم ۴: ۲۲۷۴ مسند احمد ۲: ۳۲۳ سنن ابن ماجه ۲: ۱۳۷۸

۴۰- او ابوالحسن علی بن محمد بن نهامی می باشد که شاعری بود بسیار مشهور و از اهل تهامه به عراق و شام مسافرت نمود و سپس مخفیانه وارد مصر گردید و در آنجا دستگیر و در سال ۴۱۶ ه ق در زندان به قتل رسید.

(ر.؟ وفیات العیان ۳: ۳۷۸ الاعلام زرکلی ۴: ۳۲۷)

۴۱- الذریات / ۵۶

۴۲- النجم / ۳۹ و ۴۰

۴۳- تنبیه الخواطر ۱: ۲۷۱ امالی ۲: ۱۳۹، ارشاد القلوب دیلمی ۱۸، الترغیب و الترهیب ۴: ۲۳۴

۴۴- نهج البلاغه ۱: ۸۸، ارشاد القلوب : ۲۱ به نقل از پیامبر ص با اندک تفاوتی

۴۵- در ارشاد القلوب : ۲۱ دیلمی این حدیث را با تفاوت اندکی از پیامبر ص روایت نموده است .

۴۶- یحبونهم کحب الله و الذین آمنوا اشد حب الله البقره / ۱۶۵: فسوف یاتی الله بقوم و یحبونه اذله علی المومنین المائده / ۵۴

۴۷- محجه البیضا ۸: ۴ و با تفاوت اندکی در مسند احمد بن حنبل ۳: ۱۷۲ و ۲۴۸ سنن نسائی ۸: ۵۹ و سنن ابن ماجه ۲: ۱۳۳۸ آمده است

۴۸- بحار الانوار ۷۰: ۲۶ الجواهر السنیه ، حر عاملی ۹۴ به نقل از مسکن الفواد

۴۹- یعلم احد...

۵۰- بحار الانوار ۷۰: ۲۶ به نقل

از مسکن الفواد محجه البیضاء ۸: ۵۸

۵۱- کافی ۲: ۱۹۸ در کتاب المومن ۱۵: تنبیه الخواطر ۲: ۴، ۲ التحصیص محمد بن همام با تفاوت اندکی در عبادت .

۵۲- در نسخه اصلی ، عمر بن عتبه آمده است در حالی که صحیح عمر بن عنبسه می باشد (ر.ك اسعد الغابه ۴: ۱۲۰ و تهذیب التهذیب ۴: ۳۶۹)

۵۳- ثواب العمال : ص ۲۳۳

۵۴- ثواب الاعمال : ص ۲۳۳

۵۵- العین : ۳: ۲۰۶

۵۶- من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۱۹، ثواب الاعمال ۲۳۳، الامالی ۴۳۴، الکافی ۳: ۲۲۰

۵۷- علی بن میسر یا علی بن عبدالله النخعی . او و پدرش از اصحاب حضرت صادق بودند. رجال شیخ ۲۴۲، معجم رجال الحدیث ۱۲: ۲۰۷

۵۸- صدوق آن را در من لایحضره الفقیه مرسلا و با تفاوت اندکی در الفاظ نقل نموده است ۱: ۱۱۲ همچنین کلینی آن را در الکافی با اسناد دیگری آورده است ۳: ۲۱۸ بحار ۸۲: ۱۱۶

۵۹- من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۱۲، کافی ۳: ۲۱۹ بحار ۸۲: ۱۱۶

۶۰- من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۱۱ / ۵۱۸ البحار ۸۲: ۱۱۶ / ۸

۶۱- ثواب العمال : ۲۳۳۶

۶۲- سنن الترمذی ۴: ۲۸

۶۳- سنن ابو داود ۳: ۱۸۳ مسند احمد بن حنبل ۵: ۲۷۲ الترغیب و الترهیب ۴: ۲۸۳ الجامع الصغیر ۱: ۱۰۳

۶۴- خصال صدوق : ۲۶۷ مسند احمد بن حنبل ۳: ۴۴۳ و ۴: ۲۳۷: مستدرك الحاکم ۱: ۵۱۱ الجامع الصغیر ۱: ۴۸۳ البحار ۸۲: ۱۱۷

۶۵- الجامع الصغیر ۱: ۴۰۶، البحار ۸۲: ۱۱۷

۶۶- من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۴۲، معانی الاخبار: ۲۹۱ مکارم الاخلاق : ۱۶۹ البحار ۸۲: ۱۷

۶۷- در بعضی نسخه ها معاویه بن جیده یا معاویه بن

صیده قشیری آمده است ، اما صحیح معاویه بن حیده می باشد. پ

۶۸- الجامع الصغیر ۲: ۵۵، منتخب کنزالعمال ۶: ۳۹۰.

۶۹- اسد البغابه : ۲ ص ۳۶۴: منتخب کنزالعمال ۶ ص ۳۹۲ با تفاوت اندکی .

۷۰- در بحار بسرره آمده است

۷۱- مسند احمد بن حنبل ، ۳ ص ۴۸۹ و ۵: ۳۲۹ و در التعازی به اسناد دیگری آمده است ص ۲۵ بحار الانوار ۸۲: ۱۱۷

۷۲- مسند احمد بن حنبل ۴: ۱۰۵

۷۳- بحار الانوار ۸۲: ۱۱۸

۷۴- بحار الانوار ۸۲: ۱۱۸ که به جای (انس بن مالك) و عنه) آمده است .

۷۵- اشاره ای است به آیه ۷۳ سوره الزمر: و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنه زمرا

۷۶- بحار الانوار ۸۲: ۱۱۸ که به جای و عن انس بن مالك و روی آمده است .

۷۷- امالی صدوق ، ۶۳. التعازی : ۱۹، روضه الواعظین : ۴۲۲، با تفاوت اندکی .

۷۸- التعازی : ۱۱۴، مسند احمد بن حنبل ، ۳: ۴۳۶، ۵: ۳۵، شنن انسائی ، ۴: ۲۳، مستدرک حاکم نیشابوری ، ۱: ۳۸۴، الدر المنثور ۱، ۱۵۸، الترغیب و الترهیب ، ج ۳، ص ۷۹ / ۱۶.

۷۹- سنن السائی ۴: ۱۱۸.

۸۰- کلینی آن را به سند خود از سکونی از امام صادق ع در کافی ۳: ۲۱۸ و صدوق آن را در من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۱۲ با تفاوت اندکی در الفاظ آورده است ، بحار الانوار همچنین در مسند احمد بن حنبل ۴: ۴۱۵ و الجامع الصغیر ۱: ۱۳۱

۸۱- بحار الانوار ۸۲: ۱۱۹ به نقل از مسکن الفواد

۸۲- الدار المنثور ۱: ۱۵۹ الکبیر ۱: ۷۷۷ با تفاوت اندکی بحار الانوار ۸۲: ۱۱۹

به نقل از مسکن الفواد.

۸۳- مسند احمد بن حنبل ۱:۴۲۹ سنن الترمذی ۲: ۲۶۲ سنن ابن ماجه ۱: ۵۱۲ الدر المنثور ۱: ۱۵۸.

۸۴- التعازی : ۱۳ مسند احمد بن حنبل ۳: ۳۴ صحیح البخاری ۱: ۳۶ و ۲: ۹۲ و ن ۱۲۴، صحیح مسلم به نقل از ابوهریره ۴: ۲۰۲۸ الترغیب و الترهیب ۳: ۷۶ با تفاوت در الفاظ حدیث .

۸۵- منتخب کنزالعمال ۱: ۲۱۲ با تفاوتی در الفاظ حدیث بحار الانوار ۸۲: ۱۲۰ به نقل ار مسکن الفواد.

۸۶- در نسخه نضر سلمی آمده بود و صحیح ابی نضر سلمی می باشد. ر.ک . اسد الغابه ۵: ۳۱۳.)

۸۷- سیوطی آن را در الجامع الکبیر ۱: ۹۴۹ با اندک تفاوتی آورده است .

۸۸- الجامع الکبیر ۱: ۸۱۷

۸۹- ر.ک . الاصابه ۴: ۴۹۵ اسد الغابه ۵: ۶۱۶

۹۰- سیوطی آن را در الجامع الکبیر ۱: ۹۴۹ با اندک تفاوت آورده است .

۹۱- ابن الاـثیر در اسد الغابه ۴: ۱۹۱ و احمد بن حنبل در مسند خود به نقل از ابوهریره ۲: ۴۱۹ و مسلم در صحیح خود ۴: ۲۰۳۰

۹۲- بحظار شدید

۹۳- آن را حاکم نیشابوری در المستدرک ۱: ۷۱ و زکی الدین در الترغیب و الترهیب ۳: ۷۸ و احمد بن حنبل در مسند خود ۴: ۲۱۲ و ۵: ۳۱۲ با اختلاف اندکی آورده اند.

۹۴- احمد بن حنبل در مسند خود ۴: ۳۸۶ و زکی الدین در الترغیب و الترهیب ۴: ۱۹ با اختلاف اندکی آورده اند.

۹۵- نسائی در سنن ۴: ۳۴ و المتقی هندی در منتخب کنزالعمال ۱: ۲۰۱ با تفاوت اندک در الفاظ آورده اند

۹۶- سیوطی آن را در الجامع الصغیر ۲: ۶۰۰ و متقی هندی

در منتخب کنزالعمال ۱: ۲۱۰ با تفاوتی اندکی آورده اند.

۹۷- احمد بن حنبل آن را در مسند خود ۵: ۱۵۹ و ۱۵۱ و ۱۵۳ و ۱۶۴با تفاوت اندک آورده است .

۹۸- سیوطی آن را در الجامع الکبیر ۱: ۹۵۹ با تفاوتی در بعضیاز الفاظ آورده است .

۹۹- شیخ ورام آن را در تنبیه الخواطر ۱: ۲۷۸ و سیوطی در الدار المنثور ۵: ۳۰۶ با اختلاف اندکی آورده اند

۱۰۰- در نسخه چاپ سنگی داود بن هند

۱۰۱- احیاء علوم الدین ۲: ۲۷

۱۰۲- بقیع غرقد، نام قبرستان اهل مدینه می باشد ر.ک . معجم البلدان ۱: ۴۷۳)

۱۰۳- بحار الانوار ۸۲: ۱۲۲

۱۰۴- الروم ، ۷.

۱۰۵- الزمر، .

۱۰۶- البقره ، ۱۵۷-۱۵۵.

۱۰۷- سجده / ۲۴

۱۰۸- الاعراف / ۱۳۷

۱۰۹- النحل / ۹۶

۱۱۰- القصص ۵۴/

۱۱۱- الزمر / ۱۰

۱۱۲- این حدیث را که الصیام نصف الصبر الصبر می باشد ابن ماجه در سنن خود ۱: ۵۵۵ و شسوطس دز جامع الصغیر ۲: ۱۲۲ آورده اند.

۱۱۳- خصال ۴۵ موظا مابک ۱: ۳۱۰ صحیح البخاری ۳: ۳۱۳ سنن ابن ماجه ۲: ۱۲۵۶.

۱۱۴- الانفال / ۴۶

۱۱۵- آل عمران / ۱۲۵

۱۱۶- البقره / ۱۵۷

۱۱۷- شهاب الاخبار ۵۵: شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه ۱: ۳۱۹ الجامع الصغیر ۲: ۱۱۳ الترغیب و الترهیب ۴: ۲۷۷ المستدرک علی الصحیحین ۲: ۴۴۶ الدر المنثور ۱: ۶۶ ارشاد القلوب ۱۲۷

۱۱۸- النحل / ۹۶

۱۱۹- فیض کاشانی آن را در محجه البیضاء ۷: ۱۰۶ آورده است

۱۲۰- محجه البیضاء / ۷: ۱۰۷

۱۲۱- مسند احمد بن حنبل ۴: ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۵ سنن ابن ماجه ۲: ۱۰۰۳ سنن الدارمی ۲: ۵۹ سنن ترمذی ۴: ۲۸۲ سنن التسائی ۵: ۲۵۶ المستدرک علی الصحیحین ۱: ۴۶۴

۱۲۲- تنبیه الخواطر

آن را از علی ع با تفاوت اندکی آورده است ۱: ۶۳

۱۲۳- عملها

۱۲۴- ارشاد القلوب : ۱۳۷ المحجه البیضاء ۷: ۲۰۷ با تفاوت اندکی .

۱۲۵- محجه البیضاء ۷: ۱۰۷، و این را محمد بن همام با تفاوت در الفاظ حدیث در التحیص : ۶۱ آورده است .

۱۲۶- درنسخه سنگی موجود نیست .

۱۲۷- تنبیه الخواطر ۱: ۴۰ الجامع الصغیر ۲: / ۴۳۴ منتخب کنزالعمال ۱: ۲۰۸

۱۲۸- نهج البلاغه ۳: ۱۵۷ با تفاوت در الفاظ آن

۱۲۹- نهج البلاغه ۳: ۱۶۸، الکافی ۲: ۷۲ جامع الاخبار: ۱۳۵ با تفاوت اندکی همچنین این روایت را التمحیص ۶۴: مشکاه الانوار: ۲۱: با تفاوتهایی در الفاظ آن نقل نموده اند.

۱۳۰- نهج البلاغه ۳: ۲۲۴ جامع الاخبار ۱۳۶

۱۳۱- الزمر / ۱۰

۱۳۲- الدار المنثور ۵: ۳۲۳

۱۳۳- الدار المنثور ۲: ۷۴

۱۳۴- کشف الغمه ۲: ۱۰۳ با تفاوت اندکی ، همچنین با تفاوتهایی در کلمات آن در امالی الطوسی ۱: ۱۰۰ فقه الرضا ۳۶۸، تنبیه الخواطر ۲: ۱۸۰ نقل کرده اند.

۱۳۵- جامع الاخبار: ۱۳۶: الجامع الصغیر ۲: ۲۴۲ منتخب کنز العمال ۱: ۲۱۰

۱۳۶- دعوات الراوندی : ۱۲۱، المستطرف ۲: ۷۰ با تفاوت اندکی .

۱۳۷- مسند احمد بن حنبل ۱: ۳۰۷ الدر المنثور ۱: ۶۶ و در مشکاه الانوار: ۲۰ با اختلاف اندکی آمده است .

۱۳۸- الترغیب و الترهیب ۴: ۳۷۳

۱۳۹- کافی ۲: ۷۳ به نقل از امام صادق ع روایت کرده است ثواب الاعمال : ۲۰۳ مشکاه الانوار: ۲۶ با تفاوت اندکی در بعضی از عبارات آورده است .

۱۴۰- مسند احمد بن حنبل ۴: ۳۳۲ صحیح مسلم ۴: ۲۲۹۵ الترغیب و الترهیب ۴: ۲۷۸

۱۴۱- مسند احمد بن حنبل ۱: ۱۸۲ و ۱۷۷ و ۱۷۳ الجامع

الصغير ۲: ۱۴۸ با تفاوت در الفاظ آورده است .

۱۴۲- مسند احمد بن حنبل ۳: ۴۷ سنن الترمذی ۳: ۲۵۲ المستدرک ۲: ۴۱۴ الجامع الصغیر ۲: ۴۹۶

۱۴۳- کافی ۲: مشکاه الانوار: ۲۱

۱۴۴- الکافی ۲: ۷۳

۱۴۵- الکافی ۲: ۷۵ تنبیه الخواطر ۱: ۴۰ جامع الاخبار: ۱۳۵، الجامع الصغیر ۲: ۱۱۴، منتخب کنز العمال ۱: ۲۰۸

۱۴۶- الکافی ۲: ۱۷۵ مشکاه الانوار ۲۶ همچنین این روایت را حسین بن سعید اهوازی در کتاب المومن : ۱۶ با تفاوت در الفاظ آن آورده است : التمحیص : ۵۹

۱۴۷- صدوق روایتی را در من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۹۸ با مضامینی نزدیک به این روایت آورده است

۱۴۸- صحیح مسلم ۲: ۶۳۲ الترغیب و الترهیب ۴: ۳۳۶ با تفاوت اندکی .

۱۴۹- الجامع الکبیر ۱: ۷۴۷ بحار الانوار ۸۲: ۱۴۱

۱۵۰- طه / ۱۳۲

۱۵۱ تا ۳۰۰

۱۵۱- الدر المنثور ۴: ۳۱۳

۱۵۲- البقره / ۴۵

۱۵۳- الدر المنثور ۱ن ۶۸

۱۵۴- البقره / ۴۵

۱۵۵- بحار الانوار ۸۲: ۱۴۱

۱۵۶- الکافی ۳: ۲۲۲

۱۵۷- همان ۳: ۲۲۳

۱۵۸- همان ۳: ۲۲۴

۱۵۹- همان ۳: ۲۲۴

۱۶۰- همان ۳: ۲۲۵ با تفاوت اندکی که راوی آن فضیل بن میسر است

۱۶۱- مصباح الشریعه : ۴۸۶

۱۶۲- مصباح الشریعه : ۴۸۷

۱۶۳- مصباح الشریعه : ۴۹۸

۱۶۴- و از وهب است که می گوید: البلاء للمومن کالشکال للدابه و العقال للابل (مصباح الشریعه : ۴۹۷) بلا و گرفتاری برای مومن همانند افساری برای حیوان و زائوبند برای شتر است .

۱۶۵- مصباح الشریعه : ۴۹۸

۱۶۶- الکهف / ۶۸

۱۶۷- البقره / ۱۵۵

۱۶۸- البقره / ۱۵۳

۱۶۹- مصباح الشریعه : ۴۹۸

۱۷۰- البقره / ۱۵۳

۱۷۱- البقره / ۱۵۵

۱۷۲- البقره / ۱۵۳.

۱۷۳- مصباح الشریعه : ۵۰۱

۱۷۴- این روایت را متقی هندی در منتخب کنزالعمال ۱: ۲۱۲

و مجلسی در بحار الانوار ۸۲: ۱۴۲ آورده اند.

۱۷۵- طاعون فراگیر

۱۷۶- کشف الغمه ۲: ۸۱ با تفاوت اندکی ، بحار الانوار ۸۲: ۱۴۲

۱۷۷- داستانی شبیه به این را ابن عبدربه در العقد الفرید ۲: ۱۳۶ آورده است .

۱۷۸- من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۱۷ الکافی ۳: ۲۵۰ بحار الانوار ۸۲: ۱۴۲

۱۷۹- عیون الاخبار ۲: ۳۱۳

۱۸۰- قسمتی از این حکایت را مبرد در کتاب خود الکامل ۱: ۱۴۰ آورده است .

۱۸۱- الکهف / ۶۲

۱۸۲- البقره / ۱۵۷ - ۱۵۶

۱۸۳- کار بسیار زشت

۱۸۴- مرز سنگی

۱۸۵- آنچه سر راه کسی یا چیزی واقع شود.

۱۸۶- در نسخه اساس خوانا نبود.

۱۸۷- بحار الانوار ۸۲: ۱۴۹

۱۸۸- یکی پس از دیگری

۱۸۹- در متن عربی آن این گونه آمده است : قسم به آن که جان را گرفت ، دوست ندارم آنچه را که رخ نمی داد.

۱۹۰- بخاری آن را در صحیح خود ۷: ۱۰۹ و مسلم در صحیح خود ۳: ۱۸۶۹ با تفاوت اندکی در الفاظ آن آورده اند همچنین محمد بن علی العلوی آن را در کتاب خود التعازی : ۲۵ آورده است .

۱۹۱- صحیح البخاری ۲: ۱۰۴

۱۹۲- صحیح مسلم ۴: ۱۹۰۹.

۱۹۳- بحار الانوار ۸۲: ۱۵۰

۱۹۴- دلائل النبوه ۶: ۵۰ با تفاوت اندکی در الفاظ آن همچنین در بحار الانوار ۸۲: ۱۵۱ آمده است .

۱۹۵- مدتی تو را میجویم ، بیرون شو و طلب یاران برای ما بکن ، پس بیرون شد و گفت .

۱۹۶- این را فیض کاشانی در محجه البیضاء ۸: ۸۱ آورده است

۱۹۷- حیاه الحیوان الکبیری ۱: ۲۴۷.

۱۹۸- اسد الغابه ۵: ۴۲۸

۱۹۹- سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۷ المستدرک علی الصحیحین ۴: ۶۲

۲۰۰- ابن هشام این را در سیره

نبویه خود ۳: ۱۰۳ آورده است .

۲۰۱- المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۹۷

۲۰۲- سیره هشام ۳: ۱۰۵ و واقدی آن را در مغازی ۱: ۲۹۲ با تفاوت اندکی آورده است .

۲۰۳- الانفال / ۱۵

۲۰۴- قربوس : کوهه زین

۲۰۵- بحار الانوار ۸۲، ۱۵۲

۲۰۶- دیوان الامام علی (ع) : ۶۹

۲۰۷- در نسخه اساس به همین صورت آمده است .

۲۰۸- کرابه

۲۰۹- بحار الانوار ۸۲: ۱۵۲

۲۱۰- البقره / ۱۵۷ - ۱۵۵

۲۱۱- علامه مجلسی این را در بحار الانوار ۸۲: ۱۵۲ آورده است .

۲۱۲- عصابه : دستمال

۲۱۳- الحدید / ۲۳

۲۱۴- المائده / ۱۱۹ التوبه / ۱۰۰ المجادله / البینه / ۸

۲۱۵- رعونت : خودخواهی ، خود آرایی ، کم عقلی

۲۱۶- المائده / ۱۱۹ التوبه / ۱۰۰ المجادله / ۲۲ البینه / ۸ ۲

۲۱۷- التوبه / ۷۲

۲۱۸- با تفاوت در الفاظ آن در منابعی چون التخصیص ۶۱: ۱۳۷ و دعائم الاسلام ۱: ۲۳۳ و المحجه البیضاء ۷: ۱۰۷ آمده است

۲۱۹- فیض کاشانی این حدیث را در محجه البیضاء ۸: ۶۸ و ۸۸ و علامه مجلسی آن را در بحار الانوار ۸۲: ۱۴۲ آورده اند.

۲۲۰- المحجه البیضاء ۸: ۸۸

۲۲۱- المحجه البیضاء ۸: ۸۸ بحار الانوار ۸۲: ۱۴۳

۲۲۲- المحاسن : ۲۵۲ مشکاه الانوار: ۱۱ عده الداعی المستدرک الصحیحین ۱: ۴۹۵

۲۲۳- دعوات راوندی : ۷۱: بحار الانوار ۸۲: ۱۴۳

۲۲۴- دعوات راوندی : ۷۴: الجامع الصغیر ۲: ۲۳۵

۲۲۵- التوحید: ۳۳۷

۲۲۶- علامه مجلسی آن را در بحار الانوار ۸۲: ۱۴۳ آورده است

۲۲۷- المحاسن ۱۷: مشکاه الانوار: ۱۲ و ۱۳ الجامع الصغیر ۱: ۳۸۲ منتخب کنز العمال ۱۷۸

۲۲۸- الکافی ۲: ۴۹

۲۲۹- همان : ۲: ۴۹

۲۳۰- همان ۲: ۵۰

۲۳۱- همان ۲: ۵۱ امالی شیخ مفید ۹۳، امالی شیخ

طوسی : ۱: ۲۴۳ المومن : ۱۷ التخصیص ۵۵، مشکاه الانوار: ۲۹۹

۲۳۲- الکافی ۲: ۵۲

۲۳۳- غدره : مدفوع حیوان

۲۳۴- حلاق : کسی که موی سر و ریش دیگران را می تراشد

۲۳۵- انس گرفتن

۲۳۶- تنبیه الخواطر ۱: ۴۰ و ارشاد القلوب : ۱۲۷

۲۳۷- علامه مجلسی آن را در بحار الانوار ۸۲: ۱۵۳ آورده است .

۲۳۸- بحار الانوار ۸۲: ۱۵۳

۲۳۹- خوره

۲۴۰- عمر بن حصین بن عبید بن خلف خزاعی کعبی پس از فتح خیبر اسلام آورد و عمر بن الخطاب او را به بصره گسیل داشت و در سال ۵۲ یا ۵۳ هجری در گذشت .

اسد الغابه ۴: / ۱۳۷ تهذیب التهذیب ۸ / ۱۲۵ الاصابه ۳ / ۲۶

۲۴۱- اسد الغابه ۴: / ۱۳۷

۲۴۲- هزال : لاغری

۲۴۳- اللهوف فی قتلی الطفوف : ۸۷

۲۴۴- صحیح البخاری ۲: ۱۰۵

۲۴۵- التعازی :ن سنن الترمذی ۲: ۲۳۷ الجامع الکبیر ۱: ۲۹۰ منتخب کنزالعمال ۶ : ۲۶۵

۲۴۶- الکافی ۳: ۲۰۸ صحیح النجاری ۲: ۴۲ و ۴۸ مسلم ۲: ۶۲۸ و ۶۳۰

۲۴۷- الجامع الکبیر ۱: ۷۰۹

۲۴۸- الجامع الکبیر ۱: ۲۰۷

۲۴۹- صحیح مسلم ۲: ۶۷۱، سنن نسائی ۴: ۹۰، سنن داود ۳: ۲۱۸. در متن نام مولف ذکر شده است .

۲۵۰- الجامع الکبیر ۱: ۵۶۸

۲۵۱- صحیح البخاری ۲: ۱۰۶، صحیح مسلم ۲: ۶۳۶

۲۵۲- صحیح بحاری ۲: ۱۰۰ و ۷: ۱۵۱ و ۸: ۱۶۶ و ۹:۱۴۱ و ۱۶۴، صحیح مسلم ۲: ۶۳۵ / التعازی : ۱۰ سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۶ سنن ابی داود ۳: ۱۹۳، سنن ۴: ۲۲

۲۵۳- مسند احمد ۵: ۲۰۴ و ۲۰۷

۲۵۴- المغازی ۲: ۷۶۶

۲۵۵- الفقیه ۱: ۱۱۳ / ۵۲۷

۲۵۶- کنایه از صدای گریه است

۲۵۷- مکارم الاخلاق : ۲۲

۲۵۸- مسند احمد ۶:

۴۵۶ المستدرک علی الصحیحن ۳: ۲۰۶ الجامع الکبیر ۱: ۱۵۸.

۲۵۹- مسند احمد ۴: ۲۹۴ ؛ سنن ابن ماجه ۲: ۱۴۰۳

۲۶۰- الجامع الصغیر ۲: ۱۱۳، الدرالمنثور ۱: ۱۵۸

۲۶۱- السیره النبویه - ابن هشام ۳، ۱۰۴

۲۶۲- اسید بن حضیر از صحابه پیامبر بود که بر دست مصعب بن عمیر اسلام آورد. در سال ۲۰ ه در گذشت و در بقیع مدفون گردید.

۲۶۳- التهذیب ۱: ۴۶۵

۲۶۴- مسند احمد ۱: ۳۸۶، صحیح بخاری ۲: ۱۰۴، صحیح مسلم ۱: ۹۹، سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۴، سنن النسائی ۴: ۲۰ و ۲۱، البحار ۸۲: ۹۳

۲۶۵- الجامع الصغیر ۲: ۴۰۵ سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۵ البحار ۸۳: ۹۳

۲۶۶- سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۴

۲۶۷- الجامع الصغیر ۲: ۲۶۸

۲۶۸- بحار الانوار ۸۲: ۹۳

۲۶۹- صحیح مسلم ۲: ۶۳۵

۲۷۰- کافی ۳: ۲۲۲

۲۷۱- همان ، ۳: ۲۲۴

۲۷۲- البقره / ۱۵۶ - ۱۵۷

۲۷۳- الفقیه ۱: ۱۱۱ و الخصال ۲۲۲

۲۷۴- الفقیه ۱: ۱۱۱، الخصال ۲۲۲

۲۷۵- الفقیه ۱: ۱۱۱

۲۷۶- الکافی ۳: ۲۲۴

۲۷۷- همان ۲: ۲۲۴

۲۷۸- صحیح مسلم ۲: ۶۳۱

۲۷۹- سنن ترمذی ۲: ۲۴۳

۲۸۰- کافی ۳: ۲۱۸

۲۸۱- ذکری الشیعه ۷۲ اعلام الوری ۱۴۳ منتهی المطلب ۱: ۴۶۶ صحیح البخاری ۶: ۱۸ المستدرک علی الصحیحین ۱: ۳۸۲ سنن النسائی ۴: ۱۳

۲۸۲- ذکری الشیعه ۷۲ المعتبر ۱: ۳۴۴

۲۸۳- کافی ۵: ۱۱۷ التهذیب ۶: ۳۵۸

۲۸۴- الفقیه ۱: ۱۱۶

۲۸۵- کافی ۵: ۱۱۷، التهذیب ۶: ۳۵۸

۲۸۶- صحیح مسلم ۱: ۱۰۰ سنن النسائی ۳: ۲۰ سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۵ الجامع الصغیر ۱: ۴۱۵

۲۸۷- الفقیه ۱: ۱۷۶: بالا تدعی بذل و لا شکل و لا حرب

۲۸۸- خصال ۲۲۶ مسند احمد ۵: ۳۴۲: صحیح مسلم ۲: ۶۴۴ سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۴

۲۸۹- مسند احمد ۳: ۶۵ ستت ابی

داود ۳: ۱۹۴ الجامع الصغیر ۲: ۴۰۸

۲۹۰- سنن ابن ماجه ۱: ۵۰۴

۲۹۱- الترغیب و الترهیب ۳: ۳۵۷

۲۹۲- الترغیب و الترهیب ۳: ۳۵۷

۲۹۳- الجامع الکبیر ۱: ۸۰۱

۲۹۴- کافی ۳: ۲۲۷

۲۹۵- همان .

۲۹۶- سنن الترمذی ۲: ۲۶۹

۲۹۷- الجامع الکبیر ۱: ۸۰۱

۲۹۸- الدر المنثور ۵: ۳۰۸ منتخب کنز العمال ۶: ۳۵۵

۲۹۹- در کافی ۳: ۲۲۶ قسمت دوم حدیث آمده است ارشاد القلوب ۴۳

۳۰۰- در نسخه اساس به همین صورت آمده است

۳۰۱- التعازی ۱۲، منتخب کنزالعمال ۶: ۲۷۷ المستدرک علی الصحیحین ۳: ۲۷۳

۳۰۲- آل عمران ۱۸۵

۳۰۳- کافی ۳: ۲۲۱، بحار الانوار ۸۲: ۹۶

۳۰۴- کافی ۳: ۲۲۱ بحار الانوار ۸۲: ۹۶

۳۰۵- دلائل النبوه ۷: ۲۶۹ المستدرک ۳: ۵۸ بحار الانوار ۸۲: ۹۷

۳۰۶- کافی ۳: ۲۲۰ الجامع الکبیر ۱: ۴۱ الجامع الصغیر ۱: ۷۲

۳۰۷- این ترجمه افتادگی دارد و ترجمه صحیح آن است که : آنکه بزرگ شناسد مصیبت خود را، باید به خاطر آورد، مصیبت مرا که این باعث آسانی مصیبتش می شود

۳۰۸- الجامع الکبیر ۱: ۳۷۲ بحارالانوار ۸۲: ۱۴۳

۳۰۹- کافی ۳: ۲۲۰، بحار الانوار ۸۲: ۱۴۳

۳۱۰- همان ۳: ۲۲۴ / بحار الانوار ۸۲: ۱۴۴

۳۱۱- همان ۳: ۲۲۵، بحارالانوار ۸۲: ۱۴۲

۳۱۲- من لا یحضره الفقیه ۱: ۲۹۸

۳۱۳- خمول : بی سر و صدا شدن گمنام شدن

۳۱۴- موطا۱: ۲۳۷ بحار الانوار ۸۲: ۱۵۴

۳۱۵- بحارالانوار ۸۲: ۱۵۴

۳۱۶- همان ۸۲: ۱۵۵

۳۱۷- همان ۸۲: ۱۵۵ سنن البیهقی ۴: ۶۶

۳۱۸- الزخرف / ۳۳

۳۱۹- آل عمران / ۱۷۸

۳۲۰- مریم / ۷۳ و ۷۵

۳۲۱- کافی ۲: ۱۹۶

۳۲۲- همان ، ۲: ۱۹۶

۳۲۳- همان ۲: ۱۹۶ تنبیه الخواطر ۲: ۲۰۴ التمحیص : ۳۵

۳۲۴- همان ۲: ۱۹۷

۳۲۵- همن ۲: ۱۹۷، التمحیص ۳۴

۳۲۶- همان ۲: ۱۹۸، التمحیص ۳۳

۳۲۷- همان ۲: ۱۹۷

مشکاه الانوار: ۲۹۸

۳۲۸- همان ۲: ۱۹۷، تنبیه الخواطر ۲: ۲۰۴

۳۲۹- همان ۲: ۱۹۸، تنبیه الخواطر ۲: ۲۰۴ المومن : ۱۵ التمحیص : ۳۲

۳۳۰- همان ۲: ۱۹۸

۳۳۱- همان ۲: ۱۹۸ التمحیص ۵۰/۹۱

۳۳۲- کافی ۲: ۱۹۸

۳۳۳- القلم / ۴۸

۳۳۴- النحل / ۱۲۶

۳۳۵- طه / ۱۳۲

۳۳۶- البقره / ۱۵۶، ۱۵۷

۳۳۷- الزمر / ۱۰

۳۳۸- لقمان / ۱۷

۳۳۹- الاعراف / ۱۲۸

۳۴۰- والعصر / ۳

۳۴۱- البقره / ۵۵

۳۴۲- الاحزاب / ۳۵

۳۴۳- یونس / ۱۰۹

۳۴۴- الزخرف / ۳۳، ۳۴

۳۴۵- مومنون / ۵۵، ۵۶

۳۴۶- مومنون / ۵۵، ۵۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹